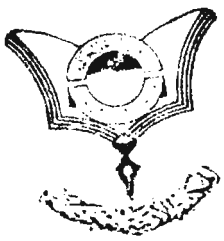


آداب و رسوم و عقاید و عادات اقوام و مل نماینده شیوه
تفکر و خصوصیات ذهنی ایشان است و روحیه خاص هر ملت را از
مطالعه در این امور می توان دریافت .

از این رو « بنیاد فرهنگ ایران » که تحقیق در مسائل مربوط
به زبان و ادبیات و تاریخ و هنر ایران را بر عهده دارد مطالعه
پرویش در این رشته را نیز در برنامه کار خود قرار داده است .
در این زمینه آثاری که منتشر می شود دو نوع است : یکی طبع و نشر
کتابها و رسالاتی که در این باب تالیف شده و نسخه های خطی آنها
موجود است . دیگر تحقیق در آنچه امروز در شهرستانها و آبادیهای ایران
نزد عامه مردم جاری و معمول است و اعتقادات و آداب و رسوم که
از زمانهای کهن سرچشمه گرفته و هنوز باقی و زنده مانده است .

بنیاد فرهنگ ایران امیدوار است با انتشار این سلسله که
« فرهنگ عامه » خوانده می شود زمینه ای برای تحقیقات علمی
در باره جامعه شناسی ایران فراهم آورد .

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز نال خانری



مشکلات و اصطلاحات گیل و دیلم

تألیف

محمود پاینده



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۶۴»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۲ - در چاپخانه زر
چاپ شد

مقدمه

بررسی دقیق طول و عرض جغرافیائی، جمعیت، سوابق تاریخی، ریشه زبان و نژاد، وضع اقتصادی و آداب و رسوم گیلان، کار تاریخ دانان و جغرافی نویسان است.*

حاصل کلام آنکه: گیل و دیلم دو طایفه بودند که در سواحل دریای خزر تاپشت سلسله جبال البرز زندگی می کردند. مقر طایفه گیل در دوطرف «سفید رود» بود و مقر طایفه دیلم در دامنه و قلل البرز کوه.

اصلاً آریائی نژاد بود و زبانشان شاخه ای از زبانهای ایرانی. — هم اکنون، کوه نشینان به کسانی که ترانه های قدیمی را در مایه ای از دستگاه های موسیقی ایرانی می خوانند؛ «پهلوی خوان» می گویند. —

سفیدرود، بزرگترین رود خروشان، همچنانکه هستی بخش سرزمینهای سراسر گیلان است، حدفاصل و جداکننده خصوصیات ویژه روحی مردم گیلان نیز هست؛ به عبارت دیگر، سفیدرود چون فرزندی هراسان از روی خط مرزی شرق غرب گیلان می گذرد و بر بستر مادر دریادل خویش آرام می گیرد؛ از همین روست که تفاوت گویش مردم در غرب و شرق گیلان — گرچه از يك ریشه است — اندك نیست.

* در این مورد کتاب «گیلان» از نویسنده و مترجم گرانمایه کریم کشاورز و «ولایات دارالمرز — گیلان» اثر برگزیده ه.ل. رابینو به ترجمه جعفر خمایی زاده از انتشارات (بنیاد فرهنگ ایران) و..... را نمی توان نادیده گرفت.

جمع و تدوین مثلا و اصطلاحات رایج میان مردم شرق گیلان را وجهه اهتمام خود قرار دادم و در زمینه گرد آوری اصطلاحات و مثل‌های کوه‌نشینان (گا‌لشها) این منطقه نیز کوششی مبذول داشتم.

تأثیر وسایل ارتباط جمعی، آموزش وسیع و بی‌دریغ زبان فارسی در مدارس، عدم علاقه شخصیت‌طلبان نوجیز مردم گریز- که فارسی دست و پاشکسته‌ای را با عطر و طعم گیلکی!! به کودکان تازه از بندگه‌واره رسته خود تحمیل می‌کنند؛ نداشتن خط و کتابتی رسا و دوزبانی شدن گیل‌ها سبب شده است که ظرایف و اختصاصات این گویش یا فراموش شود یا از فارسی وام‌گیرد. درحالی که گویش گیل هنوز در زمینه مطالعات زبان‌شناسی، میدانی بسیار گسترده دارد.

کتاب حاضر، حاصل بیش از هشت سال کوشش، مجموعه تقریبی ۱۳۰۰ مثل و اصطلاح است که از میان چند هزار مثل، بادقت فراوان انتخاب شده است تا عطر و بوی و حال و هوای خاص گیلکی داشته باشد و اگر چند مثل، از نظر بافت کلام، بیگانه به نظر می‌رسد، تنها به خاطر حفظ واژه‌های اصیل گیلکی آن مثلا از دستبرد زبان و زمان است.

برگردان فارسی مثلا و اصطلاحات، خواننده را از مراجعه به فرهنگ لغات بی‌نیاز می‌کند (هرچند که واژه‌نامه‌ای مفصل، در پایان کتاب اضافه شده است). برای استفاده زبان‌شناسان و دیگر محققان، آوا نوشت (القابی صوتی)، کار برد و کنایه‌های مثلا را نیز به اختصار نوشتم.

به دنبال هر مثل محتوی میان این نشانه‌ها (-) و [-] « - » مصرع‌ها و بیت‌ها و مثلا و اصطلاحات و تکیه کلامها از گویشهای دیگر، خاصه زبان فارسی، نزدیکترین معادل مثلا‌های گیلکی است که برای گویاتر کردن این مثلا‌ها گردآوری شده است.

از کوشش و مجاهدت برای علمی‌تر و بهتر عرضه کردن این اثر دریغ نورزیدم با اینهمه باید اعتراف کنم که: اینست آنچه از من برمی‌آمد.

از روی مردم مهربان ولایت پر برکت خویش شرمندهام که نتوانستم باروظیفه بزرگتری را بردوش بکشم. امید من براینست که این هدیه کوچک را به عنوان نشانه عمیقترین احترام و صادقانه ترین حق شناسی یک گیلهمرد صاحب درد پذیرند.

از آقای محمد ولی مظفری کجندی، دوست عزیز و باذوق، شاعر گیلکی سرا و شیفته فولکلور گیلان بی اندازه سپاسگزارم؛ هم به سبب اینکه: مجموعه مثلها و اصطلاحات کوه نشینان، حاصل چند سال پژوهش خود را در اختیارم گذاشتند و من بسیاری از مثلهای مردم کوهستانها را از آن انتخاب کردم؛ هم برای کمک صمیمانه شان در مورد کاربرد، کنایات و معانی دقیق واژه های این مثلها و تکیه کلامها.

امتان قلبی خود را از جناب آقای دکتر پرویز نائل خانلری شاعر و محقق دانشمند، دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران که بر من منت گذاشتند و انتشار این اثر را در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ مقرر داشتند عرضه می دارم.

تهران . دی ماه ۱۳۵۲

محمود پاینده «لنگرودی»

راهنمای الفبای صوتی (آوا نوشت)

z	=	ز-ظ-ض	â	=	آ
s	=	ث-س-ص	a	=	آ
sh	=	ش	e	=	اِ
f	=	ف	o	=	اُ
k	=	ك	u	=	او
g	=	گ	û	=	ایو
l	=	ل	i	=	ای
m	=	م	b	=	ب
n	=	ن	p	=	پ
v	=	و	t	=	ت-ط
y	=	ی	j	=	ج
zh	=	ژ	ch	=	چ
			h	=	ح-ه
			x	=	خ
			d	=	د
			r	=	ر

ee	=	اِ کشیده
aa	=	آ کشیده
oo	=	بین آ و اُ
ae	=	از آ به اِ

در آخر افعال گالشلی

* [گا] علامت گویش گالشلی (لهجه کوه نشینان شرق گیلان)

* مطالب میان این نشانه‌ها (-) و [-] « - » شعرها و مثلها و اصطلاحات فارسی و سایر گویش‌ها، نزدیکترین معادل مثلهای گیلکی است.

مثلاً
و
اصطلاحات گیل و دیلم

آ-ئووو... اینه مچه*سر کور مگز وازکونه* [کا]

â-oo...! in-a mache sar kur-a magaz vâz kun.a

روی لبش ، مگس کور ، پرواز می کند.

ترسو است. دم فرو بسته است. به آدم خاموش و کم حرف گویند.

آئيله^۲ گرسنای ، ولی انجیل*پوچی خو* ب* وخت دانه*

âil-a gursanay vali anjil-puch-i xo ba vaxt dan-a

آئیل گرسنه است. اما «پختن و رسیدن انجیر» برای خود وقت دارد.

(هرکاری ، وقتی دارد)

آب ، آبادونی د! [کا]

âb âbâdon-ee de !

آب ، آبادانی ست ، دیگر!

هرجا آبست آبادانی هم هست .

آب اگه زور بیاره ، قورباغه زنجیل پاره کونه [کا]

âb aga zur beyar.a, qurbâqa zanjil pâra kun-a

انسان ، در مواقع گرفتاری و ناچاری دست به هر کار می زند.

(آب اگر سر بالا رود قورباغه ابو عطا می خواند)

آب ، روشنائی

âb, rowshan-âee

آب روشنائی است.

۱- آ-ئووو... از اصوات است . اعجاب و شگفتی را می رساند . معادل (لااله الا الله) که مسلمانان هنگام تعجب گویند.

* کلماتی که با ستاره مشخص شده در تعلیقات شرح داده خواهد شد .

۲- آئیل پرنده است و معروف است که انجیر را دوست دارد .

بیشتر در مواردی که آب روی سفره - قالی یا حصیر اطاق می-
ریزد، گویند.

آب غوره ، نگیر ! [گا]

âbqura na-gir !

آبغوره مگیر

اشك تمساح مریز!

بیخود گریه نکن !

آبه تولئوده*، خا* ماهی بگیره ! [گا]

âb-a tul-owd.a xa mâhi ba-gir-a

آب را گل آلود کرده ، می‌خواهد ماهی بگیرد .

همه را بهم انداخته تا کار خود را از پیش ببرد - مقصود خود
را عملی کند .

آتیش - فلوغ* موندنه*

âtish-fuluq-a mondan.a

به «يك گل آتش» مانده است.

زبر - زرننگ - برو - فرز است. شیطان است - فعال است.

آخر امر* ر* آب و گیل غیته دری* یا ؟ [گا]

âxar amar-a ra âb-o gil git-a dar-i ya !

آخر برای ما آب و گل می‌گیری ها!؟

برای ما خرج تراشی می‌کنی! ما را زیر بار می‌بری! «حنا

بدست کسی گذاشتن» «دست ما را توی پوست گردو می -
گذاری» .

آخر سرگالشی^۱ کلو پائی* د* [گا]

âxar.a sar-gâlash-i kolu pâ.ee de

عاقبت سرگالش بودن - نگهداری و مواظبت از بچه گاواست - دیگر!

۱- گالش = چوپان و سرگالش یعنی (بزرگ گالش) و آن دارنده گاوا
گوسفند بیشتر است - سرگالش ، علفچر را اجاره می‌کرد و به گالش‌های دیگر ، در
ازای پول یا کره و روغن اجاره می‌داد.

کنایه از اینکه : بعضی حرفه‌ها آخر وعاقبت خوشی ندارد و سر
گالش پیر فقط می‌تواند نوزادان گاو را پاس دهد.

(اسب پشاهنگ ، توبره کش می‌شود)

آخر (کولک - مرغانه) ۱ امه* سر داشکنی؟! [گا]

âxar kulk.a morqoona ame sar dashkan-i ?!

آخر (تخم مرغ کرچ) را بر سر ما شکستی؟!

آخر کاسه - کوزه را بیای ما شکستی؟ آخرگند و کثافت کار را
به تن ما مالیدی؟!

آخوند و لوطی پول ، خیر و برکت ندارد! [گا]

âxond-o lutti pul xayr-o barkat na-dar.a

پول ملا و مطرب خیر و برکت ندارد.

بعبارت دیگر، پولی که از عرق جبین و زور بازو بدست آید با
خیر و برکت است.

آدم بی پول ، کولکافیسه؟!

âdam-e bi poul kulkafis-a

آدم بی پول مثل «کولکافیس» است.

آواز بی پول گوش آزار و حرف بی پول ، بی خریدار است.

آدم بی پول (دست و پا چلفتی) است!

آدم تا انصاف ندهد* موردن منه*!

âdam tâ ensâf na-da murdan-a manne

آدم تا انصاف ندهد (مردن نتواند) نمی‌تواند بمیرد.

یکطرف دعوا برای اثبات حقانیت گفته‌های خود به طرف دیگر

گوید که اگر دین داری و وجدان داری حق با من است و اگر

۱- کولک مرغانه = تخم مرغی که زیر مرغ کرچ بعللی فاسد و گندیده شود و

جوجه از آن بیرون نیاید.

۲- کولکافیس = پرندۀ کوچک بدآوازی است. گوشتش را نمی‌خورند. گویند

بلبل هفت بجه آورد که یکی بلبل و بقیه کولکافیس شوند. کنایه : آدم‌های ابله ،
بی‌عرضه و بی‌مصرف .

گفته‌ام را تأیید نکنی، هنگام مرگ از عذاب وجدان ناراحتی و
نمی‌توانی جان بدهی!!

آدم، خو دسه «شئال* کون و رجه*» گرما نکونه*

âdam xu das-a shaâl.a kûn-a var-ja garm-a nu-kon-a

آدم، دست خود را «پیش کون شغال» گرم نمیکند.
از فرومایگان چیزی میخواه - هیچکس از مستراح حاجت
نمی‌خواهد!!

(حاجت به گدازادگان مبرید) رساله صد پند عید زاکانی.

آدم، خو- کمر به جیر* فامیلونه^۱ - ویشتر خای*! [گا]

âdam xu kamar ba jir-a fâmilon-a vishtar xay

آدم - فامیل و بستگان کمر به پائین (فامیل زن) - خود را
بیشتر می‌خواهد.

شوهر، فامیل زن را بیشتر دوست دارد.

آدم، خو «نموته شر^۲» کوره!

âdam xu na-muta shar kur-a

آدم، به «نگشته و قدم زده زمین» خود کور است.
آدم، در سرزمین غریب و ناشناس، حکم کور را دارد.
آدم، در کارگاه خود به همه وسایل و جای آن‌آشناست ولی در
کارگاه دیگران محل آنها را نمی‌داند.

آدم، سک بیون، کوچتر نبون!

âdam sak ba-bun kuch-tar na-bun

آدم سگ باشد کوچتر نباشد.

۱ - زنی را پسری بود که تاجوانی برزائوی مادر می‌نشست و پستانش را به‌دهان
می‌گرفت و می‌خواست. مادر می‌گفت: پسر! جوانی و زن بخواه و پسر راضی نمی‌شد
تا به‌اصرار مادر، زن گرفت و بخانه دیگر رفت مدتی گذشت و مادر دید از پسر خبری
نیست به‌خانه‌اش رفت، در زد پسر گفت: - کیست؟... گفت: - من مادرت هستم و پستان
دارم! پسر گفت برو من هم پستان دارم و هم گلستان!!

۲ - موتن = مص‌گشتن، گردیدن (بموته = گشته و قدم زده است و نموته وجه
منفی) شر = قطعه زمین نامحدود.

(سگ خانه باش - کوچک خانه مباش)

آدم کاری نمازه* - بونه* مو دره! [گا]

âdam.a kâri gâz-a bun-a mû dar-a

زیر دندان آدم کاری (کارکن) مو دارد (هست).

کنایه از اینکه: تو اهل کار نیستی - کاربُر نیستی و گرنه همت می کردی.

از قیافهات پیدا است که کاری نیستی؟!

آدم کور و باغبونی؟ [گا]

âdam.a kur-o bâqbooni?

آدم کور و باغبانی؟

کار را به اهل آن باید سپرد. نظیر: اسب کور و بار شیشه؟!

آدم کولی کوتاه* رو نشان بده ، دوشو* - گوله* یخه گینه*!

âdam kowli kuta ru nushon ba-da dushow gule yaxa gin.a

آدم به بچه کولی رو نشان دهد، کوزه دوشاب از آدم می خواهد.

جواب کسی که : از حسن خلق و مهربانی کسی سوء استفاده می کند و بیش از حد توانائی طرف، چیزی تقاضا می کند.

آدم ، کولی کون نشان بده ، بهتره ، تا ت رو نشان بده!

âdam kowlee kun nushon ba.da, behtar-a tâ ta ru nushon ba-da

آدم به کولی کون نشان بدهد، بهتر است، تا ترا رو نشان بدهد.

به : آدم پر توقع ، سمج و «چشته خور» گویند : -

آدم ، که بدباره ، سبوج* - م اونه هلنگ - دنه*

âdam ke bad baâr-a subuj-am un-a halang-a-den.a

آدم ، که بد بیاورد ، شپش هم به آن پشت پا می زند.

(گر در همه شهر یک سر نیستراست

در پای کسی رود که درویش تراست) سعدی

۱ - یخه گیتن = تقاضا کردن با اصرار و سماجت. یخه گینه = یقه را می گیرد ،

به گریبان آدم می آویزد - تقاضا می کند.

(بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد)

یا طاق فروآید و یا قبله کج آید)

آدم، میون بلا بیسه، بهتره - تا دور بلا بیسه*

âdammeyon.a balâ bays-a behtar-a tâ dower-a balâ

آدم میان بلا باشد بهتر است تا دور و اطراف بلا باشد.

(در بلا بودن - به از دور بلاست)

آدم نفام چل-ته* گامیشه* زور-ه دانه!!

âdam-a na-fam chel-ta gâmesh.a zur-a dan-a

آدم نفهم (غیرمنطقی) زور چهل تا گاو میش را دارد.

به کسی گویند: که هیچ دلیلی را قبول نمی کند و فقط حرف خودش را می زند.

آدم و ا*، یا توک* داشته بون - یا چک* [کا]

âdamva yâ tuk dâsht-a bun - yâ chak

آدم باید یا نوک داشته باشد یا چنگک، پنجه.

آدم باید یا حرف داشته باشد یا عمل!

آدم باید یا زبان داشته باشد یا زورا (بی مایه، فطیره)

آدمه بنه دریالب - تشنه و گرد بنه*

âdam-a ben.a daryâ-lab tashna vagard-ben.a

آدم را می برد لب دریا، تشنه برمی گرداند.

زرنک و مودی و «از آنها» ست!

آدمه تلیف* میانی، مار - آدمه زنه* [گا]

âdam-a telif-a meyan.i, mâr âdam-a zan-a

مار میان آستین آدم - آدم را می زند؛ می گذرد.

خودی بیشتر از بیگانه آدم را می آزارد.

(من از بیگانگان هرگز ننالم)

که با من هرچه کرد آن آشنا کرد (سعدی)

(چون نیک نظر کرد پرخویش در آن دید)

گفتا ز که نالیم که از ماست که برماست (ناصر خسرو)

آدمه چشمه - سرمه کشه*! [گا]

âdam-a chashm-a surma kash-a

چشم آدم را سرمه می کشد!
خیلی بی چشم و روستا دهن دریده ، چشم دریده است!
آدمه چشمه کنه*! [گا]

âdam-a chashm-a kan-a

چشم آدم را می کند.
بدچشم و بدنگاه است! با نگاهش چشم طرف را می کند!
آدمه خون ، گل نشون* [گا]

âdam-a xun, gal na-shun

خون آدم ، به خاک نمی رود.
خون بیگناه پامال نمی شود. «خونی» به مجازات و مکافات می رسد.
آدمه شکمه و! نموجنن* گه*؟!

âdam-a shakam-a vâñ-mujan.an ga?

شکم آدم را نمی جویند (نمیگردند - نمی کاوند) که؟!
کنایه از اینکه: برای شکم، حرص زن. اگر لقمه‌ای کمتر
بخوری کسی نخواهد فهمید. لقمه‌ای کمتر بخور و به جاهای
دیگر زندگی خود برس!
آدمه ک ... سر اسپناخ جئور* انه*

âdam-a ki.. sar espanâ j jaor an-a

روی آلت تناسلی آدم ، اسفناج بالا می آید (سبز می شود).
آنقدر دروغ می گوید که : - آدمه ک
آنقدر عجیب است که : - آدمه
آدمه «مآره بخورده شیر» جور انه

âdam-a maâr-a bu.xord-a shir jaor an-a

«شیر از پستان مادر خورده» ی آدم بالا می آید.
درباره خوردن چیزی : بدبو ، تلخ و مشمئز کننده - گویند

(آدم از زندگیش بی‌زار میشه)

آدمه ، وختی بی‌پولی گیره ، اونی تنجه^۱ کونه ، لوک* دکه* [گا]

âdam-a vaxti puli gir-a un-i tanche kûna-an luk dakaē!

آدم را ، وقتی بی‌پولی می‌گیرد ، ته دیگش هم ، سوراخ می -
افتد «می‌شود».

فقر ، هزار نکت برای آدم می‌آورد. فقیر بدبیار ، پشت سر هم
بد می‌آورد.

آزاره* گاره* خای - توه* دودولی*^۲ [گا]

âzar-a gaara xay - tuse duduli

گهواره ، از درخت آزاد می‌خواهی - دودولی از درخت توسکا.
حرکات بچگانه نکن. این رفتار کودکانه از تو بعید است.
مرد به این بزرگی و اعمال بچه‌گانه!

آسمون کت^۳، امه سر بکت*!^۴ [گا]

âsamon - kat, ame sar ba-kat

شهاب آسمان ، برسرما افتاد؟!
میان اینهمه مردم ، گرفتاری یقه ما را گرفت!
(اگر همه ستاره‌ها طلا شود یکی به سر ما نمی‌خورد ولی اگر
یکی از آن سنگ شود اول روی سر ما می‌افتد).
آدم بدبیار و بدشانس گوید : -

۱- تنجه ، مخفف (تیان‌جه) است ، تیان=دیگ بزرگ و (جه) علامت تصغیر
است. تنجه=دیگ کوچک.

۲- آزار - مخفف آزاد دار است. دار=درخت و آزاد از درختان معروف
گیلان و چوبش بسیار محکم و قابل انعطاف است. در اطراف اماکن متبرکه فراوان
دیده می‌شود - طول عمر زیادی دارد. نام علمی آن (*zelkova crenata*) - فرهنگ
گیلکی ستوده) گاره=گهواره و توه=درخت توسکاست و در گیلان فراوانست .
دودولی=لوله‌ای شبیه چیق یا پیپ است آنرا طوری در گهواره می‌گذارند که پیشاب
بچه از آن عبور کند و در ظرف استوانه‌ای (خله) بریزد.

۳- کتن=افتادن و کت=افتاد به کت=بیفتاد ، آسمان کت=آنچه از آسمان
افتد=شهاب.

آسمون و لواش؟!

âsamon-o lavâsh?

آسمان و نان لواش؟

کار نشدنی و محال! بانان لواش آسمان را توان پوشاند؟!

(فیل و فنجان)

آسمون ، لواش بیون ، دریا یخنی - اینه شکم ب کمه!

âsamon, lavâsh ba-bun, daryâ yaxani in-a shakam-e ba kam-a

آسمان‌نان لواش بشود، دریا آبگوشته - برای شکمش کم‌است.

به آدم‌های پرخور و حریص و طمعکار گویند : -

آسمونه لوك دكنه ، هين* جير* بوما* مگر؟! [کا]

âsamon-a lûk dakat.ae, hin jir bu.ma magar?

آسمان سوراخ شده (آسمان را سوراخ افتاد) همین پائین آمده

مگر؟

چه پرفیس وافاده است (انگار از خرطوم فیل افتاده!)

آسیه سنگ* ساوه* پتیره* - تا بیکار بیسه [کا]

âse ya - sang-a ba.sâva baytar.a tâ bi-kar beyas.a

سنگ آسیاب را بساید بهتر است تا بیکار (باشد) به‌ایستد.

اندر مذمت بیکارگی . بیکاری هزار عیب به‌دنبال دارد.

(وقت هنراست و کار بستن بیکار نمی‌توان نشستن) نظامی

آش ، تا (بر آسون)* - پلا* تا خراسون!

âsh tâ bar-ason - pala tâ xorâson

آش تا (درگاه - بر آستان - آستان خانه) پلو تا خراسان.

پلو بخوری می‌توانی تا خراسان بروی ولی با آش تا آستان در

هم نمی‌توان رفت!!

(آشخ) بهلوله - یه عبا ، یه عصا!

â-shax bahlul.a - ya abâ, ya asâ

(آقاشیخ) بهلول است يك عبا ، يك عصا.

به آدم لخت و پتی و بی چیز گویند.

(رستم و يك دست اسلحه است)

آشه - دله*، نخود - گك میون كلم*!

âsh.a dale naxud ge meyon.a kalm

نخود داخل آش - کرم میان مدفوع!

به آدم فضول و هیچ کاره و همه کاره گویند. (نخود هر آش)

آشی که داغ بیون، خو گاسه شکبنه*

âsh-i ka dâq ba-bun, xu kâsa shekben-a

آشی که داغ باشد بشقاب و ظرف خود را می شکند.

نظیر: تب تند عرق می آره! - آدم نباید کاتولیک تراز پاپ باشد!!

آغوزه* چشم بدای*، تیره گومودی*؟! [کا]

âquz-a chashm ba-day, tira gum-ow-di?

به گردو چشم دادی (دوختی) تباه را گم کردی؟

هدف اصلی را گم کردی و با فرعیات مشغولی؟

نظیر: آتش را خاموش کردی، با خاک اجاق بازی می کنی؟

آغوز داری، آغوز بازی بکن! [کا]

âquz dar-i, âquz bâzi ba-kun

گردو داری، گردو بازی کن.

به اندازه گلیمت، بایت را دراز کن.

(پول دارها کباب، بی پول ها دود کباب)

«آغوز کله» گل محمد!*

aquz-kale gul mammad?!

گل محمد آغوز کله؟

به کسی گویند که: وسط سفره غذا بامیان محفل جمعی بنشیند بادیتر

از همه سر سفره غذا حاضر شود.

۱ - آغوز کله = دهی است در اطراف خرم آباد شهبوار. آغوز = گردو - کله =

انبوه هر نوع درخت معادل (زار) فارسی.

آفتو بوشو* رشت - خدا یا بدی بگذشت!

âfotw bu-sho rasht - xodâyâ badi bugzasht

آفتاب رفت رشت - خدا یا بدی گذشت!

کنایه از اینکه: روزبه شب رسید و (مزاحم حضور) بی ایجاد زحمت، گذشت.

آفتو به آفتو چل قدم را* شونه

âftow ba aftow chel-qadam râ shun.a

آفتاب به آفتاب چهل قدم راه می رود.

به آدم (تنبل و نرو) گویند.

آفتو و وارون* (وارش)* - شئال مآره* عروسیه

âftow-o vârôn (vârash) - shaâl.a maâr-a arus-ee

آفتاب و باران (بارش) عروسی مادر شغال است.

وقتی که باران می بارد و در همان وقت در گوشه دیگر آسمان،

آفتاب می درخشد گویند ... (هوا که آفتاب باشد و باران بیاید

نشان اینست که گرگ می زاید) نیرنگستان - هدایت.

آفتو-ئه گون*، تو در نیه - مو در بومام* [گا]

âftow.a gun tu dar neya-mu dar bu-ma-m

آفتاب را گوید، تو بیرون نیا - من بیرون آمدم.

رویش رشك خورشید است! در توصیف زیبایی دختران.

آفتوئه* - لگن هف دس، شوم و نهار هیچی!!

aftoa-lagan haf das, shom-o-nahâr hichi

آفتابه لگن هفت دست، شام و نهار هیچ چیز!

به (گدای پرمدها) گویند.

(افاده‌ها طبق طبقی - سگها به دورش وق و وق)

آقا - خانم خانه جی* در انه

âqâ - xânam xone ji dar anu

آقا - خانم از خانه بیرون می آید.

خانواده در تربیت مؤثر است!!

(حرمت امامزاده را باید متولی نگهدارد.) (نگاهدار سر رشته، تا نگهدارد) حافظ.

آلو آلو اینه رنگ گینه - همسایه ، همسایه اینه فند* یاد گینه*

ân-âlo ina rang gina - hamsâye, hamsâya ina fand yâd gina.

آلو آلو را می بیند رنگ می گیرد - همسایه ، همسایه را می بیند
فن یاد می گیرد.

(ز خوبان ، خوبرو خوبی پذیرد)

بلی ! میوه ز میوه رنگ گیرد)

(دو خر در یک طویله ، اگر هم رنگ نشوند هم خو می شوند)

نظیر: (بز بزه اینه پلهم چرنه).

آو* ببو ، زمین فرو بوشو؟

âw bubo, zamin-a furu busho?

آب شد ، به زمین فرو رفت؟

درمورد (گم شدن ناگهانی چیزی) گویند.

نظیر: (خاک شد و باد بردش).

آو خو چاله پیدا کونه

âw xu châla pa ydâ kon.a

آب چاله خود را پیدا می کند.

(مرغ جایی می رود ، کانه جاست آب و دانه ای) بهار.

(کند همجنس با همجنس پرواز)

آو داشته بون* ، «لاک* - چوپاره*» ی خوبی تاشه*! [گا]

âw dasht-a bun lâk - chu, pâra-ye xub-i tâsh-a

آب داشته باشد (لاوک - طبق) خوبی می تراشد.

میدان ندارد! دست و بالش بسته است! (آب داشته باشد شناگر

خوبی است)

۱ - لاک و چوپاره ۲ نوع ظرف چوبی است از تنه درختان. لاک قدری گود است

شبهه طشت برای کره و پنیر و روغن و چوپاره = محف (چوب پاره) شبهه سینی گرد است
برای پاک کردن برنج و گندم و... در غرب گیلان (تبچه) گویند.

(آو - دچه) * نمطه * مونه [گا]

âw - dache namat-a moon-a

به نمد (آب‌دار - خیس‌خورده) مانده است.

بسیار غمگین و بغض‌دار و خشم و کینه در دلش جمع است.

(آو-لاکو^۱) * جانداره در بیجارون* - یتن* ورگیره*، شون* (توم^۲ بیجارون*) [گا]

âw-lâku jâ na-dar.a dar bijâr.on

ya-ta-n var-a gir-a shun tum bijâr-on

لاک‌پشت - جاندار در مزارع برنج - یکی را هم همراه می-.

گیرد، می‌رود در (خزانه‌جو مزارع).

(موش به سوراخ نمی‌رفت، جارو هم به دمش بست)

(یکی را درده راه نمی‌دادند، سراغ‌خانه کلدخدا را می‌گرفت)

آو هچی * شیشه مونس!

âw hachi shisha monas

آب انگار به شیشه مانده بود.

در وصف: آب بسیار سرد و صاف و زلال.

آب آنقدر سرد بود که مثل شیشه تن آدم را می‌برد.

آوه! آوه! مر* هر جا بری، ببر- مر می‌خانه نبر [گا]

âw-e aw-e! mar har jâ bar-i ba-bar mar mi xona na-bar

ای آب! ای آب! مرا هر جا می‌بری ببر- مرا به خانه‌ام ببر.

(کسی که بدترین جا را به خانه خود ترجیح دهد و از خانه و

زندگی خویش بیزار باشد) گوید: -

۱- (آو - لاکو = دختر آب) یعنی لاک‌پشت. وجه تسمیه آن، اینکه گویند: (روزی عروس و مادرشوهری به حمام رفتند و بین آنان بگو - مگو نزاع شد. مادر شوهر عروس را نفرین کرد و عروس شرمند شد و طاس حمام را بر سر خود گذاشت و آنگاه بشکل لاک‌پشت درآمد) ۱۱ این روایت را - تقریباً با همین مفهوم - به گونه‌های دیگر هم نقل می‌کنند.

۲- توم بیجار = خزینه یا خزانه و آن قطعه زمین کوچک مزرعه است که خاکش لطیف‌تر و قوی‌تر است. جو را خیس می‌کنند و در توم بیجار می‌ریزند و چون سبز شد آن (توم = سبزینه برنج) را در برنج‌زارها نشا کنند.

آوه او طرف بشی - پایه* آوا ندی [گا]

âw-a u tarf ba-shi pâya âw.â na-di

به آنطرف آب رفتی (از رود گذشتی) چو بدست را به آب نداده
(در آب میفکن).

(چو به گشتی طیب از خود میازار) (آنچه به نظر خوار آید ،
روزی به کار آید)

آوه بار-گوله (تثآر*) بشکن!

âw-a baâr - gula (taâr-a) ba.shkan

آب را بیار کوزه (تغار) را بشکن.

خدمت نکرده ، ملامت مکن. وظیفهات را انجام نداده، متوقع مباش.
(به کسی که کاری را انجام نداده و ادعای پاداش کند) گویند: -

آوه حموم تعارف ندانه

âw-a hammom târuf na.dan-a

آب حمام تعارف ندارد.

جواب (چیزی عمومی و رایگان را به کسی پیشنهاد کردن).

آوه دریا-م باری* کم انه

aw.e daryâ-m baâr-i kam an.a

آب دریا را هم بیاوری ، کم می آید.

پرشدنی نیست. سیرشدنی نیست. حرصش زیاد است.

(چاه ویل است)

آوه لب - نو*ئه لب

aw.a lab - no.a lab

کنار آب (هست) و کنار ناو.

اینکه دیگر کاری ندارد! نظیر: (دوز حاضر و بوز حاضر).

آوه موسون* شو دره - ریک موسون خوجا سر ایسا

aw.a muson sho-dar.a - rik-a muson xu jâ sar isa

مانند آب می رود - مانند ریگ سرجای خود هست.
به کسی گویند که ؛ ظاهرش با باطن او فرق دارد.

آوه نیده* تی تومونه* نکن

âw.a nide ti tumon-a na-kan

آب را ندیده تبارت - شلوارت را درنیار.
پیگدار به آب زن! عاقبت اندیش باش! «کتر نکرده پاره نکن»

آهای! سیا ورزه* صاحب!

âhây! seyâ varze sâhab

آی! صاحب گاو نر سیاه!
با تشدد و تحقیر کسی را مخاطب قرار دادن . نظیر : (اوه !
مرتیکه)

اخ-توف ، جای دو آزاری* ویگیره! [گا]

ax-tuf-a jâye du-azari vigir.a

آب دهان - تف را جای دو قرانی برمی دارد.
به (آدم بی پول - کسی که در بدر بدنبال پول گردد) گویند : -
(آه در بساط ندارد)

ارباب، ترش دو* هیته* منس* - نوکره گوت* تو بشو مرره* روغن- کره هگیر!! [گا]

*arbâb tursh-a du hayta mannes - nowkar-a gut tu ba-shu mar-ra
ruqon - kare hagir*

خان ، دوغ ترش نمی توانست بگیرد - به نوکر می گفت تو
برو برای من روغن - کره بگیر.
به کسی گویند که : (از گرفتن حق خود عاجز است و به دیگران
حواله انجام کار بزرگ کند).

اربه^۱* دوشو-ئه مونی* د ، هم غسل میان جاگیری هم شیره^۲* [گا]

arba dushow-a moon-i de ham asal.a meyan jâ gir-i ham shira

- ۱- اربه = میوه ، خرما لوی جنگلی است. از آن دوشاب گیرند. نام علمی آن (*diospytos lotus*) فرهنگ گیلکی ستوده .
- ۲- شیره = شیرینی است که از انگور گیرند و شیره ملایم در کیلان معروف بود. با شیر خوراکیهای دیگر تهیه می کردند.

به دوشاب اربه مانده ای دیگر، هم میان غسل جا می گیری هم
میان شیره .

به کسی گویند که : با هر کس درآمیزد - به هر رنگ درآید.
(نخود هر آش است) (هم با علی ، هم با عمر) است.

اره * خانه ی باده - چراغ روشنا نبونه

era xoona.ye bâd.a - charâq rowshan.â na-bun.a

اینجا خانه باد است ، چراغ روشن نمی شود.

کار این خانه سامان پذیر نیست. در شوره زار چمن نروید!
از من نمی توانی باج بگیری و از ما چیزی به تو نمی رسد!

اره مار - موره * گنه *! [گا]

era mâr mûra gen.a

اینجا مار ، مهره می اندازد.

موقعیت ، ترسناک است. اینجا محل تخطی نیست!!

اره وی بر ۱ جلفه * یا؟!

era viyar jalf-a ya!?

اینجا (وی بر) ژرف و عمیق است... ها؟!

هوا پس است! این تو بمیری از آن تو بمیری! نیست!! مواظب
خود باش!

از او تومون بکنده *

az u tumon ba-kand.an.a

از آن تنبان کنده هاست.

به آدم (شارلاتان - دعوائی - داد ، دادی) گویند : -

(از اون پاچه پاره هاست)

از اون چشم آو بکالسانه *!

az un chashm-a âw ba-kalas.an.a

۱- وی بر = محل کم آب و کم عمق رودخانه است که مردم از آنجا عبور کنند و
به طرف دیگر رودخانه روند.

از آن آب چشم ریخته‌هاست !

به آدم (بی چشم و رو ، و قیح ، چشم دریده) گویند : -

(یک قطره ز آب چشم و یک ذره حیا

در چشم و دلت ، خدای داناست ، که نیست) کلیله و دمنه .

از باغبون تره ، از چوپون بره [گا]

az bâqbon tara , az chupon bara

تره (سبزی) از باغبان ، بره (گوسفند) از چوپان.

(معامله پایا پای) هر کس ، در کار خود باید خدمتگزار باشد.

از تمبلی عمره-گونه: آق دئی.

az tambali umar-a gun.a âq-dai.

از تمبلی به عمر گوید : آقا دائی.

به آدم تنبل گویند (به تنبل گفتند برو سایه ، گفت سایه خودش می‌آید) تهر.

از تو-م آبی گرم-آ-نبونه.

az to-m âb-i garm-â na-bun-a

از تو هم آبی گرم نمی‌شود.

کاره‌ای نیستی - گرهی نمی‌گشائی - به امید تو نباید نشست.

از جبل باری !!

az jabal baar-i

از فلان جا بیاوری !

در اصطلاح قمار بازان - به آدم خوش بیار گویند و گاهی به جای

جبل کلمه مستهجن به کار برند.

از چوس نشاسه گینه

az chus neshâssa gin-a

از چس نشاسته می‌گیرد.

به آدم خسیس و ممسک گویند.

(از آب کره می‌گیرد).

از خسیسی ، خو کون جی در اینه ، خو دهن دکونه*

az xasis-i xu kûn.a ji dar abena xu daha-n dukon-a

از خست زیاد، از کون خود درمی آورد، به دهان خود می نهد (می کند).

(از آب کره می گیرد)

از دعای کل بیجا-کوته*، وارون نانه!

az duâ-ye kal picha-kuta vâron nâ-na

از دعای بچه گربه نر! باران نمی آید.

نفرین و تهدید و داد و فریادت در تصمیم من تأثیری ندارد.

(از دعای گربه کوره بارون نمی آید)

از کون کشمش بی دونه فوکونه!

az kûn keshmesh-e bi dona fukon.a

از کون کشمش بی دانه می ریزد.

به آدم خسیس گویند.

از هوای برنج بونه*، سوروف^۱ بونه-م آو خونه*

az havâ-ye baranj buna, suruf bvna.m âw xon-a.

به خاطر بوته برنج بوته سوروف هم آب می خورد.

تو نقشی نداری و کاره ای نیستی و آنچه که داری از فلان

کس به تو می رسد! اگر احترامی به تو می گذارند به خاطر احترام

به کسی است که تو به آن وابسته ای. به خاطر فلانی است که به تو

هم توجهی شده.

ازا* - اینه کشبون* بیوسه* [گا]

aza in-a kash-bun ba-pussae

انگار (دیگر) زیر بغلش پوسیده (بو گرفته)!

درباره (دختر من، دختر ترشیده!! و در خانه مانده) گویند:- [گا]

ازا (تله* - گوره*)^۲ نشتوئه*!

aza-tale-gura nushtoas.ae

۱ - (سوروف) یا (سوتوروف) گیاهی است که در برنجزار می روید و دانه آنرا

پرندگان، خصوصاً (وشوم = كرك، بدبده) می خورند.

۲ - تله = خروس، گوره = بانگ و فریاد حیوانات خصوصاً خروس.

انگار (بانگ خروس) را نشنیده!
 رنگ آبادی را ندیده! - (از پشت کوه اومده)
 از! - تی تلاس* - پر-ه مونه! [گا]

aza titalâs-a par-a moon-a

انگار به پر (سجاقک - حشره پرنده) می ماند
 (نازک. ظریف و شکننده) است.
 از!-تیف* - سر نشته! [گا]

aza tif-a-sar neshtae!

انگار - روی (خار - تیغ) نشسته است.
 آسوده خاطر نیست! دلشوره دارد! بقرار است!
 به کسی گویند که درجائی نشسته و ناراحت است و دلش جوش می زند.
 از! - (رومه، شو)* ببو [گا]

aza ruma,shu baboe

دیگر - (رمه رو) شده!
 - آیا فرزندت بزرگ شده؟ - آره...! - از! رومه...
 (رومه شو) گالشی معادل (بازار-شو) گیلکی است.
 از! - زمین خدا پا نزنه! [گا]

aza- zamin-e xudâ pâ na-zan.a

انگار، دیگر - روی زمین خدا پانمی زند
 شلوغ و شیطان است. به آدم متکبر و از خود راضی هم گویند...
 از! - (سور کرده کار) کونه [گا]

aza (sur-a kard-a kâr) kun.a

انگار - همچنین (حرکات آدم اجاق کور-بی فرزند) را می کند.
 به کسی گویند که: همه چیز را جمع می کند و تنهایی خورد و به کسی،
 روان دارد چیزی بدهد. و این حرکات را به اعمال زنان بی فرزند
 که عقده دارند- تشبیه می کنند.

ازا لاجونی شیشه^۱ موندنه!

aza lâjooni shisha mondan.a

انگار به - شیشه لاهیجانی می ماند
هر چیز نازک و شکننده را به آن تشبیه کنند.

ازا موس*بزا* (موس بوده) آشتالو* موندنه

aza mus ba-za (mus bowda) ashtalo mondan-a

انگار به هلوی کپک زده (پوسیده-گندیده) می ماند
به : آدم زردنبو-باد کرده گویند:-

ازا مو ناف دگتم [گا]

aza mu nâf dakata-m

دیگر من به ناف افتادم
نای راه رفتن ندارم - از نفس افتادم - خسته شدم.

ازا می (اوسی کوله)* موندنه

aza mi (owsi kula) mondan-a

انگار به (بچه هوو) می ماند .
به بچه بدجنس و لجوج و پدر ، مادر آزار گویند:-

اسب ، اسبه گمی* سر رینه*

asb asb-a gi sar rin-a

اسب ، روی پهن اسب می ریند.
به : پولدار و ثروتمندی که گنج یابد - بی نیازی که مثلاً برنده
جایزه شود گویند:-
(پول رو پول میاد)

اسب پیشکشی سن وساله نیا نکونن.

asb.a pishkashi senn-o-sâl-a meyâ nukon.an

به سن وسال اسب پیشکشی نگاه نمی کنند.

۱- در جنگ بین المللی دوم-اوله چراغ فتیله ای در لاهیجان می ساختند و به (لاهیجانی شیشه) معروف بود . این لوله های چراغ با کمترین فشار دست می شکست ، یا وقتیکه چراغ روشن بود با قطره آبی ترك می خورد. از آن به بعد هرچیز نازک و شکننده را به (لاجونی شیشه) تشبیه کنند.

(دندان اسب پیشکشی را نمی شمروند)

اسب پیشکشی دهن و نکونن [گا]

asb.a pishkashi dahan—a vâ nakun—an

دهن اسب پیشکشی را وانمی کنند .

(دندان اسب پیشکشی را نمی شمروند)

اسب خوب ، طویله‌ی خوب ، د ؟ [گا]

asb—a xub , tavila—ye xub de?

اسب خوب ، و طویله خوب ، دیگر؟

کار خوب ، مزد خوب — عمل نیک ، پاداش نیک؟

اسبه گی سر مگز—ه خن بزنی !

asb—a gi sar—a magaz—a xan ba—zan—i

مگس روی پهن (مدفوع) اسب را باید بزنی !

به آدم تنبلی که ادعای انجام کار بزرگ کند، گویند:—

در جواب کسی که ادعای زدن و پهلوانی کند، گویند:—

(تو باید بری غاز بچرونی)

اسبه هدا خر هیته — از شادی پریده ! *

asb—a hada xar hayt—a az shâdi par-ayt-a

اسب را داد خر گرفت — از شادی پرگرفت.

به (کسی که چیز خوبی را با چیزی بد معاوضه کند و خوشحال هم

باشد) گویند:—

(ملا، صنار گرفت سگ را اخته کرد—یک عباسی داد رفت حمام غسل

کرد)

اسبه به جا دبوسنن* که او نه صاحبه خوش بیهی

asb-a ya jâ dabusan-an ga un.a sâhab-a xush beya-y

اسب را جائی می بندند که صاحبش را خوش بیاید.

کار را به میل کارفرما باید انجام داد — صاحب کار آنچه را که

می خواهد باید همان کار را کرد.

اسبی که همه چ* بکشه* کتره* و کچه لیس* — ن کشه

asb-i ka hama chee ba-kash-a katara-o kachalis-an kashn-a

اسبی که همه چیز را بکشد کفگیر و ملاقه را هم می کشد.
کسی که کارهای بزرگ را انجام دهد کار کوچک برای او اهمیتی
ندارد.

کسی که تاب تحمل مصائب بزرگ را داشته باشد ناراحتی های
کوچک را به هیچ می شمارد.

من که همه کارهای بزرگ را انجام دادم این هم بالاش!!

استفاده ، مایه نرسه !! [گا]

estafada , mâ ya na-ras-a

سود ، به مایه (قیمت خرید) نمی رسد.
فروشنده به خریدار ، با کتا به و شوخی گوید. یعنی هنوز معادل قیمت
خرید سود نبردم.

اسکی* گل سر - گوشتی دیل سر

eskey gal-a sar , gusht.ay dil-a sar

سکسکه روی گل - گوشت روی دل .
مادران به بچه هائیکه سکسکه کنند . گویند:-

اسون* کله* دگبنی* کول بوز* (کل بوز) خولک* و یجه گینه*

asson-a kala degben-i kul-a buz (kal-a,buz) xu lag-a vije gin-a

کفگیر آهنی را در ادا جاق می گذاری بز چلاق (بز نر) پایش را بلند می کند.

(چوب را که بر می داری گر به دزده فرار می کند)

اشرفی هدی* ، پول سیا* هیته نشانه

asharfi had-i, pul - se yâ hayta na-shana

اشرفی بلدهی پول سیاه نمی شود گرفت.

آدم بد-بده و بدحسابی است-دست بده ندارد.

(جان به عزرائیل نمی دهد)

افزار بهین ، تی یار بیون ، نه تی کول بار.

afzâr ba.hin ti yâr ba-bun na ti kul-bâr

ایزار بخر ، یار تو باشد ، نه کوله بارتو (سر یار و مزاحم).

دوست باید غم‌خوار باشد نه سر بار .

افشره ، بالای ملاقه بنا !

afshara, bâlâye malâqa ba-na

کفگیر مشبك ، بالای ملاقه گذاشت!

يك كلاغ، چهل كلاغ می‌کند-زیاد لفت و لعاب می‌دهد .

اقبال اگر و گرد-ای ، (ما ملکه) * دندون شکنه! [گا]

eqbâl agar vagard-ae, mâmalka dundon shakan-a

بخت اگر برگردد (حلوای آرد برنج-گندم) دندان می‌شکند .

نظیر : بخت اگر برگردد ، شپش‌هم به آدم پشت پا می‌زند .

اگر اینه بگی : آب سر جنور* شون ، باورکنه! [گا]

agar in-a ba-gi: âb sar jaor shun bâvar kun.a

اگر این‌را بگوئی (به‌او بگوئی) آب سر بالا می‌رود، باور می‌کند .

درمورد آدم ساده دل و خوش‌باورگویند.

اگر تی سره طلا بیون، تی کونه سلفه* [گا]

agar ti sar.a talâ ba-bun,ti kûna salf-a

اگر بالات طلا باشد ، پائینت سرب است .

بالاخره يك سرت خراب است . سالم نیستی .

به آدم بدنام که ادعای سلامت نفس و روح کند گویند.

اگر خای تی‌سر نشون-تی زبونه بدار [گا]

agar xay ti sar na-shun ti zabon-a ba-dar

اگر می‌خواهی سرت نرود - زبانت را نگهدار .

(زبان در دهان پاسبان سر است)

(زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد)

اگر خای بیوری لذت‌خو-سره‌سایه‌بنی تی پا به‌آفتو [گا]

agar xay ba-bur-i lezzat.a xo>w sar-a sâya ba-ni ti pâ ba âftow.

اگر خواهی از خواب لذت بیری - سر را سایه بگذار-

پایستد به آفتاب. عقاید عوام ، اندر آداب خوابیدن !!

اگر خای بیوری لذت‌آو* دمرو بکی ، بخور عین گو* [گا]

agar xay babur-i lezzat-a âw-damaru bakki buxor ayn-a gow

اگر خواهی از آب لذت ببری - دمر یفت بخور مثل گاو.

عقاید عوام ، اندر آداب آب خوردن !!

اگر خای بکنی رشد آوه بخور مشت مشت [گا]

agar xay ba-kun-i rushd âw.a bu-xor musht musht

اگر خواهی رشد کنی آب را بخور مشت مشت (کف دست)

عقاید عوام در فوائد نوشیدن آب (از چشمه ساران)

اگر به طرف آتیش ببون - به طرف دیگه وا آب ببون [گا]

agar ya tarf âtish ba-bun ya tarf-a diga va âb ba-bun

اگر يك طرف آتش شود - يك طرف دیگر باید آب شود (باشد)

اگر طرف عصبی و ناراحت و آتشی شده، طرف مقابل

باید نرمش نشان دهد .

(خون را که با خون نمی شویند)

اگه آلوغ* تی چشم نکنه تو به چی* در انی*

aga âluq ti chashm-a na-kan-a tu ya chi dar an-i

اگر عقاب چشمت را نکند تو يك چیزی در می آئی (می شوی)

(اگه ترشی نخوری به چیزی میشی) (اگه هله هوله نخوری...)

اگه امو-م* دیگر ونه موسون بو بویی* -امه* براسون طلا بو نابو

aga amo-m digaron-a muson bu-bo-bi ame bar-asson talâ bo-na-bu

اگر ما هم مثل دیگران می بودیم (می شدیم) چارچوب درم طلا می شد.

همرنگ جماعت نبودن - ادعای سلامت نفس داشتن.

کنایه: درما دزدی و دغلی نیست و شرافتمندانه زندگی می کنیم.

اگه ت ورجینن^۱ مسترا ب چارته سرسکت* بونه

aga ta varjin-an mustara ba char-ta sar-sakat bun.a

اگر ترا قطعه قطعه کنند برای مستراح چهارتا سرستون می شود.

۱ - ورجئن - مص = قطعه قطعه کردن چوب درختان باداس و تیر، فقط!

ورجین = امر هیمه ورجین = هیزم شکن.

به جوان تندرستی که از زیر کار شانه خالی کند. گویند :

به آدم بی عرضه و لندهورویی نور گویند.

اگه خو پُتره نیده- بی خو کون سکنجین* - همرا شستنا بو !

aga xu peer-a nide-bi xu kûn-a sakan jemin-a hamra shostan-a-bu

اگر پدر خود را ندیده بود (نمی دید) کون خود را با (سکنجین) می شست.

به : اصل و نسب خود را از یاد برده - گدای پرمدها - طبقه گم کرده گویند .

اگه خیر بداشته بی تی نوم خیر الله بونا بو.

aga xayr ba-dâshta-bi ti nom xayrollâ bo-na-bu

اگر خیر می داشتی نام تو خیر الله می شد .

از توهم بخاری بر نمی خیزد. ناخن خشک و بی خیر

و برکتی.

اگه صد سال م دار* دبوسن*، ای کاره نکونم

aga sad sâl ma dêr dabusan' i kar-a nu-kon-am

اگر صد سال مرا به دار (درخت) ببندند این کار را نمی کنم.

طرف ، (خیلی یکدنده و قد) است .

اگه هر ساک و یسین ، چو راسا کونن- پلهم* چوله-ن* کم انه

aga har sak-e visin chu râs-a-kun.an pelham chula-n kam an-a

اگر برای هر سگ ، چوب بلند کنند - ساقه های (پلهم) کم می آید.

باید خونسرد بود ، طرف ارزش دعوا کردن ندارد!

اگر برای هر کار، دعوا شود و چوب بردارند نظام دنیا به هم می خورد:

۱- پلهم = شوند گیاهی است به ارتفاع تقریبی ۲ متر . با گلهای سفید و ریز و دانه سیاه شبیه فلفل . در درمان کچلی و بعضی زخمها به کار می رفت. نام علمی آن (*sambucus ebulus*) است. گویند بلبل دانه های آنرا می خورد و تا مدتی آوازش قطع می شود و به همین دلیل دانه های پلهم را (لال دانه) هم گویند.

الاغدار-وقاطردار-ی (شومنزل)* یتہی^۱ [گا]

ulâq-dâr o qâtar-dâr-i (show manzel) ya.ta-y

(سرمزل-خوابگاه) الاغدار و قاطردار یکی است. (یکجاست).

آخر-عاقبت زندگی دارا و ندار ، مرگ است و گورا!

بالاخره همدیگر را می بینیم آدم به آدم می رسد!

الاغ نیهه ، پالون بیهه!*

ulâq nihe , pâlon bihe

الاغ نخریده ، پالان خرید.

نظیر : زن نگرفته ، گهواره خریده .

به کسی گویند که: کارها را عوضی انجام دهد .

الاغه ، الاغ بار کونن - قاطرین قاطرید! [گا]

ulâq-a , ulâq-e bâr kun-an qâtar-an qâtar.i de!

الاغ را به اندازه الاغ بار می کنند قاطر را هم به اندازه قاطر - دیگر

از هر کس به اندازه قدرتش باید کار خواست. توقع بیجا و

زیادی نداشته باش.

الاغه مردن . سک عروسی-یه [گا]

ulâq-a murdan sak.a arusee

مردن الاغ ، عروسی سگ است.

پدر پولدار خسیس بمیرد موجب شادی اولاد ناخلف

و حریص است!

از زنده اش که خیر ندیدند بگذار از مرگش خیر ببینند .

الون* آهون- ، خو زا که* شیر نده [گا]

alon âho-n xu zaak-a shir na.dae

الآن - حالا آهوم ، بچه خود را شیر نمی دهد .

۱- در راههای بین شهر و بیلاق (مالرو) آبادیهائی است که مکاری (چهارپادار) طوری حرکت می کند که ناهار یا شام را در آنجا بخورد- یا شب را حتماً بخوابد. به فرض اینکه زودتر یا دیرتر از همراهان برسد!

روزگار یست که مادر به بچه اش رحم نمی کند - مردم دست هم را
نمی گیرند .

«کس نیست در این زمانه غمخوار کسی
دور یست که کس نمی شود یار کسی
همچون ناخن سرش سزای تیغ است
هر کس گرهی گشاید از کار کسی »

الون گرزه* چو-آ-جی راه شون!

alon garza chu-a-ji râ shuun.

حالا موش با چوب (عصا) راه می رود.

باید محتاط بود - باید جوانب را دید و دست به عصا راه رفت!!

الهی! تی نوم فکه*

elâhi ! ti nom faka

الهی ! نامت و ریفتد (محو شود).

نوعی نفرین .

الهی ! نان سواره بیون-تو پیاده!

elâhi! non savâr-a ba-bun - tu pe yada

الهی ! نان سواره باشد تو پیاده .

نوعی نفرین .

الهی ! هیچ گوری بی نور نبون!

elâhi hich gur-i bi nur na-bun.

الهی هیچ قبری بی نور نباشد.

نوعی سوگند و دعای خیر در حق کسی .

الهی ! یه روز بکاری، هزار سال بخوری

elâhi ya ruz ba-kar-i, hezâr sâl bu-xor-i

الهی ! یک روز کشت کنی ، هزار سال بخوری.

نوعی دعا - تشکر در مقابل لطف کسی .

امروزه بیده-کسه . فردہ دئن نشانه

emruz-a bide- kas-a , farda deen na-shana

کس و آدم امروز دیده را ، فردا نمی شود دید (نمی توان دیدن).
 عمر، زودگذر است. خیلی ها فردا را ندیدند- انسان فناشدنی است.
 (خوش گلشنی ست، حیف که گلچین روزگار
 مهلت نمی دهد که تماشا کند کسی)

امر-ه بازار نبری ، خانه ورن (اوی) * نکشیم؟! [گا]

ama-ra bâzâr na-bar-i , xoone var-an ovi na-kashim!

مارا به بازار (گردش) نمی بری، درخانه هم (فریاد شادی) نکشیم؟
 کسی را که از همه لذات محروم کنند و بگویند که نفس هم نکش:
 گوید :-

امر-ه خول گیر بارده !!

ama-ra xul gir bârd-a

مارا خل گیر آورده.

مارا دست انداخته ! جواب به کسی است که : ناشیانه قصد
 کلك زدن دارد .

امر-ه (دس کار) دس-دای یا ؟

ama-ra das-kâr das-a-day yâ

(دست کار) دست ما دادی ها ؟

این مثل معادل (کار دست ما دادی) تهرانی ها نیست، بلکه وقتی
 گفته می شود که: کسی کار وقت گیر و حوصله کش به دیگری می دهد.
 و طرف بعد از مدتی حوصله اش سر می رود و می گوید : امر-ه....
 یعنی : این کار حوصله کش و وقت گیر است.

امر-ه راز بزرگی، دیر شام-خوردن، بومانسه ! [گا]

ama-ra-ra az buzurg-i dir shoom-xordan bumonas-ae

برای ما از بزرگی و اشراف منشی ، دیر شام خوردن ، مانده است.
 نکبت (اشرافیت واسم و رسم سابق) فقط بهما چسبیده .
 فقط نامی از ما باقی مانده و گرنه خبری نیست !

امر-ه ، قلا سنك چودی* د ! [گا]

ama-ra qala- sang chwd-i de !

مارا سنگ فلاخن کردی دیگر ؟

مارا (مانند سنگ از فلاخن) از خود دور کردی- ما را سرگردان کردی!

امر-ه هر که بکوشه*، خونی* نداره [گا]

amar-a har-ka ba-kush-a , xuni na-dar-a

مارا هر کس بکشد ، تاوان و خونبها ندارد (نمی‌دهد)

ما آدم بی عار و بی رگ و بی ارزش هستیم !!

امسال جوجه ، پالسال جوجه‌گونه : جینجیره جیس^۱*

emsâl-a juja , pâl-sâl-e juja gun.a. jinjirajis

جوجه امسال ، به جوجه پارسال می‌گوید : جینجیره جیس.

جواب : با تجربه‌ها به بی تجربه‌های پرمدها

(جوجه امساله از مرغ پارساله ایراد می‌گیرد)

امسال (دوموس)* سائن دیگه کولو*!! [گا]

emsâl (do-mus-a) , sâl-an diga kulu

امسال (بچه گاو دو موسم دیده-۲ ساله) است، سال دیگر نوزادگاوا!!

ترقی معکوس!

امو ای-یره* سنک فرش موسون* ماندنی-نیم [گا]

amu eyara sang-a farsh-a muson mondan-i-nim

ما اینجا (در اینجا) مثل سنگ فرش (خیابان) ماندنی هستیم .

خیلی‌ها آمدند و رفتند و ماهنوز هستیم. کسی نمی‌تواند زیر پای

مارا جارو کند!!

امو بشکسه* پورد*-ه جیر نیشتم-تا دس بزنی امه سر خراب-آبونه

amu ba-shkas-a purd-a jir nisht-im tâ das ba-zan-i

ame sar xarâb-a-bun-a

ما زیر بل شکسته نشسته ایم- تا دست بزنی (آنها) بر سر ما خراب می‌شود.

ما بی کس و کار و بی پشت و پناهم .

۱- جینجیر جیس (جینجیری) پرنده ایست بسیار کوچک . نظیر (فینج-جقه)

بیشتر در بوته‌های تمشک دیده می‌شود.

دیوار ما از همه کوتاهتر است و دست از سر ما بردار.

امو (پئرزن) * زاکیم مگه؟

amu peer-zan-a zak-im maga?

ما بچه (زن بابا) نیم مگر؟

چرا مارا به حساب نیاوردی؟ چرا به ما توجه نداری؟

امو پورده مونیم، همه وایه روز امه سر-هرا بشون [گا]

amu purd-a mon-im, hama va ya ruz ame sar-a râ ba-shun

ما به پل ما تنده ایم، همه باید یکروز از روی ما بروند (بگذرند)

نوعی خط و نشان کشیدن. ما، ماندنی هستیم و شما گذرا!!

(گذر پوست به دباغخانه می افتد)

امو تیان مونیم، عروسی - ر پلا پوچیم * - عزا ر آو گرم - آ - کونیم.

amu teyan-a mon-im arusi-ra pala puch-im azâ-ra âw

garm-â kun-im

ما به (دیگ بزرگ) می مانیم برای عروسی پلو می پزیم - برای

عزا آب گرم می کنیم.

بلاکش روزگاریم. همه مصیبت ها به سر ما فرومی آید (ما حال مرغ

را داریم، در عروسی و در عزا - سر ما را می برند)

امو تی چراغ سیتکا د تونیم تو امه گل فندک دنه * منی؟

amu ti charâq-a sitkâ dee ton-im tu ame gal-a fandak-a deen-a

manney?

ما چراغ زنبوری ترا می توانیم ببینیم تو (چراغ موشی) فندک گلی

مارا نمی توانی ببینی؟

به آدم تنگ نظر گویند.

نوعی تعارف (ریخت و پاش) کردن همراه با تنگ نظری!

امو تی (خدا بیمارزی) فخانیم - تو امه ب (گورد رگوری) نی *

amu ti (xodâ beyâmurz - ee) na - xani - m tu ame ba

(gur dar guri) na-ni

ما (خدا بیمار زاد) ترا نمی خواهیم - تو برای ما - دشنام (گور به گورشدگی)

را مگذار.

امیدوار بود آدمی به خیر کسان (مرا به خیر تو امید نیست، شمرسان)
 امو چه مونیم؟ سازه! امه کون وا فو-دگودن* تا امه دهن جی داد در
 بیه-ی [گا]

amu che mon-im sâz-a ame kûn-a va fu dagudan tâ ame dahan-a ji dâd dar be-yae

(محرك ديگرى بايد مارا به حرکت درآورد).

(ما همه شیریم، شیران علم حمله مان از باد باشد دم بدم) مولانا

امو داره موسون کلم* از خودش داریم نه گه غریبه امره-سرایسامنس* [گا]
amu dâr-a muson kalm az xudash daar-im na ga qariba amar-a sar isa mannes

ما مثل درخت، کرم از خود داریم، و گر نه غریبه، ییگانه، برما
 حاکم نمی شد (برتر نمی شد).

(گر بگیرد درخت آفت سخت از درخت است کرم های درخت)

امو دریا بز! (کنده)-یم*

amu daryâ ba.za kunda-ym

ما (الوار-چوب-کنده) دریا زدم دریا دیده ایم:

مقاوم و میدان دیده و از کار درآمده هستیم (گرگ بالان دیده)

امو ریک مونیم-لا*-آو وا امره دریا ببره [گا]

amu rig-a moon-implâ-âw va amar-a daryâ ba-bur-a

ما به ریگ مانده ایم سیلاب باید مارا به دریا ببرد.

محرك بزرگتر و پر قدرت تری باید که...

(دو صد من استخوان باید که صدمن بار بردارد)

امو (سوزن-دروش)* مونیم-فقط امره-جی خو درزه-دوجن* [گا]

amu (suzan-darowsh-a) moon-im faqat ama-ra ji xu darz-a dujan

ما به (سوزن-درفش) می مانیم - فقط با ما درز و پارگی خود را

می‌دوزند.

اگر لطفی به‌ما دارند فقط برای پیشبرد مقاصدشان است‌ما را برای
رفع حاجت خود می‌خواهند.

(بهر حمالی خوانند مرا کاب‌نیکو کشم‌وهیزم چست) جامی

امو کرک* مونیم ، عزا امه عزای ، عروسیم امه عزا [گا]

amu kark-a moon-im azâ ame azâ-y aruseem ame azâ

ما به‌مرغ‌خانگی شبیه‌هستیم، عزا، عزای ماست، عروسی هم‌عزای ما.

آدم ضعیف همیشه تو سری خور است!! هر حادثه‌ای که پیش آید
ما محکومیم نظیر : امو تیان مونیم.

امو گیل-یا بو مونیمد/ باره خانه‌خا* ر بوریم، غذا خداهش* خوریم [گا]

amu gil-a yâbo moon-im de bâr-a-xona-xâ ra boor-im

qazâ xudâ she xor-im

ما به (یا بوی دشت) گیل مانده‌ایم دیگر/ بار را برای ارباب ،

مالک می‌بریم و غذا مال خدا را می‌خوریم .

فعله بی مزد و مواجب !!

امو مگر ای خدا بنده نیستم؟

amu magar i xudâ banda ni-yayms

ما مگر بنده این خدا نیستم (نیستم)؟

آخر ما هم دلی داریم؟ چرا ما باید چنین باشیم؟

امو مگه نمه*؟ نیستیم؟!

amu maga nama nisht-ims!

۱- مردم کوهستان ، برای رفت‌وآمد از راه‌های سنگ‌لاخی کوهستان ، بیشتر از
قاطر استفاده می‌کنند که هم مقاوم و هم با دقت نظر است. واسطه‌ای دشت را که از رفتن
به ارتفاعات کوهستان عاجزند (گیل یا بو) گویند یا بوها معمولاً در علفچرها شکم خود را
سیر می‌کنند.

۲- نمه = در کنار مرداب ، شکارچی‌های مرغابی اطافک پوشالی می‌سازند و چند
اردک تربیت‌شده در آن‌رها می‌کنند- اردک‌ها سرو صدا می‌کنند و مرغابیها به گمان اینکه
اردک‌ها از خودشانند در مرداب می‌نشینند. آن‌گاه اردک‌ها کم‌کم از مرغابیها فاصله می‌گیرند
و شکارچیان مرغابیهار با تفنگ ساچمه‌ای می‌زنند. این نوعی شکار مرغابی در گیلان
است و در این فاصله شکارچیها باید در نهایت سکوت کمین کنند و این مثل از اینجاست.

ما مگر نمہ نشسته ایم؟

چرا اینقدر ساکت وخاموشیم؟!

امو ندونیم تی سر کی بال سر نای*سه؟! [کا]

amu nu-don-im , ti sar ki bāl-a sar nay ga?

ما نمی دانیم سرت روی بال که هست، که؟!

مانمی دانیم که: کدام طرفی هستی؟ تکلیفت را روشن نمی کنی. رازت

با ما نیست.

امو نمک خوردگی داریم [کا]

amu namak-xordagi dar-im

ما نمک خوردگی داریم.

با هم برادر و دوستیم. (جائی که نمک خوری نمکدان مشکن).

امو یته گب* برا-یم امه دیل به ، تو گرباز* ویتی شودری امه گل به؟!

amu ya-ta gab ba-zaym ame dil-e ba tu garbâz vit-i

shoodar-i ame gel-e ba?!

ما یك حرف زدیم برای دل ما ، تو بیل برداشتی می روی برای

گل(کندن قبر) ما ؟

عصبانی شدی ؟ قصد کشتن ما را داری؟

(ما یك چیزی گفتیم ، تو لحاف ملانصرالدینش کردی؟)

امه آفتاب مگه (کله سیا) در آی؟! [کا]

ame âftâb maga kalla-seyâ dar ay?

آفتاب ما مگر از(طرف شمال) درمی آید ، (سرمی زند)؟!

نظیر : مامگر بچه زن بابائیم؟- ما مگر بنده این خدا نیستیم؟

امه به سر شوری صابون ببو!

ame ba sar-shori sâbun bubo.

برای ما صابون سرشوئی شد!

کار دست خودمان دادیم - خود را به هچل دادیم - خودمان

با خودمان کردیم.

(کهنه دردی است به خود کرده گرفتار شدن)

امه پلا بخوریم ، مردم جی بترسیم ؟!

ame pala bu-xor-im, marduni-a ji ba-tars-im?!

پلوی خودمان را بخوریم ، از مردم بترسیم ؟!
 بیم از کسی نداشتن - خورده، برده نداشتن - آلوده منت کسان نبودن.

امه پیشونی (داغ تشك) *۱ دره مگه ؟ [کا]

ame pishonee (dâq-a tashk) dara maga ?!

در پیشانی ما اثر (سیاه زخم) هست مگر ؟
 مگر آفتاب ما از طرف شمال سر می زند؟ (مامگر بچه زن با بایم؟)
 (مگه ما چه مونه ؟)

امه خانه دوره، همه بلوره - شمه خانه نزیکه*، همه (وینی زیکه)*

ame xoona dur-a, hama bulur-a sheme xoona nazik-a
hama (vini-zik-a).

خانه ما دور است ، همه بلور است - خانه شما نزدیک است ،
 همه (آب دماغ) است .
 تعریف از خود - وسعت زندگی خود را به رخ کشیدن. [از حرفهای
 کودکان.]

امه سر (پيله آسونه) *گمچ* بیو ! ۲

ame sar (pile-assone) gamaj bubo.

سر - ما مثل گمچ (آستانه بزرگ) شد.
 چقدر اینجا شلوغ است؟ چقدر شلوغ می کنید؟ سر ما ورم کرد،
 گنگ و منگ شدیم ...

۱- تشك = زخم و (داغ تشك) همان سیاه زخم است. چون در قدیم این زخم را با داغ کردن معالجه می کردند به (داغ تشك) یعنی ، زخمی که با داغ کردن خوب شود، مشهور است.

۲- گمچ = ظرف گلی/ساده و لمایی / مخصوص پختن خورش. پيله آسونه = آستانه بزرگ ، شهری بین لاهیجان و رشت ، مدفن سید جلال الدین اشرف ، آرامگاه (محمد معین) معروف. بر بالای ساختمانهای پوشالی مخروطی شکل ، گمچ را وارون می گذارند (مثل کلاه بره) و مانع دخول آب باران از انتهای سقف به داخل می شوند. این مثل اشاره به آن است.

امه شیر-ه آب داخل نیه ! [کا]

ame shir-a âb dâxel neye!

در شیر ما آب داخل نیست.

دو روئی و دغلکاری در وجود ما نیست. صاف و بی غش هستیم.

امه مال ، (مال الله) ی مگه ؟

ame mâl (mâl-o-lla-y) maga ?

مال ما ، (بیت المال) است مگر ؟

مگر مال مفت است؟ چرا اینقدر اسراف و ریخت و پاش می کنی؟

امه (نان دون) ، خون - دون ، بگودی یا !. [کا]

ame non-don-a xun-don ba-gud-i ya ?!

(ناندان) مارا - (خوندان) کردی ها ؟!

ما را خونین جگر کردی ! دل ما را خون کردی .

امید (قرض خواه) بی نان بیسم ، امید همسایه بی شام ! [کا]

umid-e (qarz-a xâ) bi-non beyesam, umid-e hamsâya bi-shom.

به امید (قرض دهنده، طلبکار) بی نان ماندم، به امید همسایه بی شام.

به امید همسایه نشستن شب بی شام خوابیدن است.

نظیر : غذای همسایه لب را تر می کند ، شکم را سیر نمی کند .

اندی* ارزونه ، هچی سک سر-ه خونه!

andi arzon-a hachi sak-a sar-a xon-a.

آنقدر ارزان است ، انگار سر سگ را می خورد (از سر سگ

ارزان تر است). (یوسف صفتی به هفده درهم) خاقانی.

اندی بیاسه* - آخر دماسه*!

andi ba-pâss-a âxar damâsas.a.

اینقدر احتیاط کرد، پائید (پاسن - مص) آخر فرو رفت - گیر کرد

به گل نشست (دماسن - مص).

بیش از اندازه محتاط و وسواسی است.

(... این چرخ بی پیر - دهد اشخاص زیر کرا دم ...) ایرج میرزا

اندی بچرسی * تی دمه کو ؟!

andi ba-charas-i ti dumba ku?

اینقدر چریدی ، دنبات کو ؟!

اینقدر زحمت کشیدی و جان کنیدی ، اندوخته ات کو ؟!

ذخیره ات کجاست ؟

اندی بخور تی شکم بیون انبار - تی گردن بیون شوش * خال * [گا]

andi buxor ti shakam ba-bun anbâr - ti gardan ba-bun

shush-xâl.

آنقدر بخور ، شکمت بشود انبار، گردنت بشود ساقه باریک !!

به آدم پرخور و حریص ، که به تذکر کسی گوش ندهد، گویند:

اندی بگو ، تا تی (سر و کون) هموار - ا - بون !

andi ba-gu, tâ ti sar-o-kûn hamvâr-a bun.

آنقدر بگو ، تا (سر و ته - زیر و رو) ی تو هموار شود.

جواب کسی که : یکریز خط و نشان می کشد - جواب آدمهای

وق-وقی و هرزه گو.

اندی بمورده ی گه تا می ور اما منی ؟ [گا]

andi ba-murd-ay ga tâ mi var ama manny?

آنقدر مرده ای که تا پهلوی من (پیش من) نمی توانی یائی؟

آنقدر حس ندار که به دیدار ما یائی ؟ همت ندار که سراغ

دوستان را بگیری؟

اندی پوس-کلفته، هچی (سیکه) سره آو فوکونی!

andi pus-kuluft-a , hachi sike sar-a âw fukun-i

آنقدر پوست کلفت است ، انگار روی (مرغابی) آب بریزی.

به آدم بی رگ و بی عارگویند . به کسی گویند که هیچ حرف بد

در او کارگر نیست.

اندی ت زنم گه ، تی بره گه بخوری!

andi ta zenam ga, ti bare-ka bu-xor-i

آنقدر ترا می زنم که ، مدفوع خود را بخوری.

نوعی خط و نشان کشیدن! (اینقدر می زنمت که باد بیاری)!

اندی تر زنم ، تی گاز-ه بون عرق بگونه [گا]

andi tar zan-am, ti gâz-a-bun araq ba-kun-a

آنقدر ترا می زنم، زیر دندانانت عرق کند.

نوعی تهدید! (اینقدر می زنمت که باد بیاری).

اندی تر زنم، (تی نزا-جا) تی کشبون بیون!

andi tar zan-am' (ti na-za-jâ) ti kash-bun ba-bun

آنقدر ترا می زنم، (جای نزدهات) زیر بغلت باشد.

تهدید! و خط و نشان کشیدن.

اندی (تو بنه - موبنه) * تکن

andi (tu ba-na, mu ba-na) na-kun.

اینقدر (تو بگذار، من بگذار) نکن.

زود باش - قال قضیه را بکن. اینقدر این دست، آن دست مکن.

اندی جمعیت بو سه (درزن*گنتن)* راه نبو [گا]

andi jamiyat bu ga (darzan-gentan-a) rah na-bu

آنقدر شلوغ بود که راه (سوزن انداختن) نبود.

در تعریف شلوغی و جمعیت بسیار (مثل صحرای قیامت بود)

اندی* د خواس تی دیله بداری؟!

andey de xas ti dil-a ba-dar-i?!

لحظه ای دیگر، می خواستی دلت را نگهداری.

اگر يك لحظه دیگر صبر می کردی: قضیه را می گفتم - یا پول ترا

می دادم - یا...

نظیر: (اگر نمی گفتمی باوقارتر و سنگین تر بودی).

اندی داره (هارو-وارو)* - د یاد نداره می (کول*جارو) [گا]

andi dar-a (haru-varu) - de yâd na-dar-a mi kul-a jâru.

اینقدر (ریخت و پاش - رفت و روب) دارد - دیگر یاد ندارد

(جاروی کند و اسقاط و کار کرده) مرا.

از اطرافیان خود خبر ندارد. سرگرم خود است. گوشه چشمی به

ما ندارد. کار کوچک ما را انجام نمی دهد و همیشه سرگرم کارهای
بزرگ خود است .

اندی منبرونه [رو بیتیم] ، تا ت هیتیم *

andi menbar-on-a ru bayt.am , tâ ta hayt-am.

اینقدر منبرها را (روپوش گرفتم) ، تا ترا گرفتم .
مادران به بچه های (دعائی) !! گویند . به بچه ای که با نذر و
نیاز آید ؛ گویند :-

انگور-آ-نبو ، (می یج)-آ-بو

angur-a nu-bo , miyaj-a bo.

انگور نشده ، (کشمش) شد .

پشم و پیلش ریخت ! (غوره نشده ، مویز شد) .

او بخته خلیل دانه ، (کون دوسه) * زییل * دانه !

u baẋt-a xalil daan-a- (kûn dosasa) zabil daan-a

آن بخت و اقبال که خلیل دارد (ته پاره شده) زنییل دارد !

- اگر فلان کار را می کردی گشایشی در کارت پیدا می شد :- ای
بابا ... (او بخته ...

(بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد - یا طاق فرو ریزد و یا قبله کج آید) .

او سال که پسر ساله ، تو دتر * چینی * [گا]

u sâl ke pasar-sâl-a tu datar chin-i.

آن سال که (پسر سال - سال پسر) است ، تو دختر می زائی .

تمام کارهایت عوضی است . نظیر (آن وقت خواستی قد کنی ،
شکم کردی) .

اوشونه خانه ور ، بداری عرک دم ١ گلودن-آ ؟! [گا]

ushon-a xoon-e var , badari gurg-a dum gal-ow-dan-a.

در خانه شان-انگار دم گرگ (به گل کردند) به زمین فرو کردند .

۱ - عوام گیلان معتقدند که : اگر دم یا پیه گرگ را در خانه ای دفن کنند

یا به در و دیوار خانه ای بمالند در آن خانه دعوا شود .

وحشتنا کند. هول‌انگیزند. جادوگرند !! درخانه‌شان همیشه دعواست.

او قواله گو بچرسه !

u qavâla gow ba-charas-a

آن قباله را گاو چرید (خورد)

آن زمان-آن روزگار گذشت. (آن ممه را لولو برد) ا.

اول اولاد ، کلاج* و کشکرت* ش ، د !

awal-a owlâd , kalâj-o-kashkart-a she de!

اولاد اول (فرزند اول) مال کلاج و زاغچه است دیگر!

اولین فرزند ، خل مزاج است! (فرزند اول و ارشد ، معمولاً

درست و کامل نیست) از عقاید عوام!

اول چپر* ، دوم خبر ، سوم تبر !

awal chapar , duwum xabar , suwum tabar !

اول دیوار نئی ، دوم اخطار ، سوم تبر.

کنایه از این است که: بی مقدمه تبر برنندار و خون راه مینداز .

اول حد و حدودت را محصور کن ، باز اگر تجاوزی شد اخطار بده،

آنگاه تبر بردار.

اول حق همسایه ، اما هف بر همسایه [کا]

awal haqq-a hamsâya , ema haf bar-a hamsâya.

اول سهم همسایه ، بعد هفت درب همسایه (همسایه هفت

طرف) اول بخود برس ، بعد به همسایه- (چراغی که به خانه

رواست ، به مسجد حرام است) . (شب اول قبر از همسایه

می پرسند.)

اولاد پوری ، اجاق کوری !

owlâd-a pur-i , ujâq-a kuri .

فرزند زیاد ، سبب کوری اجاق است.

تربیت اولاد زیاد مشکل است و فرزند بی تربیت خانواده را بدنام کند!

نظیر : (هر که پرعیال تر ، بی نواتر) بوذرجمهر.

اولاد حلال یا به عم واشونه یا به خال

owlâd-a halâl yâ ba am vâ-shun-a yâ ba xâl.

فرزند حلال یا به عم شبیه می شود (می رود) یا به دائی.

(تره به تخمش می رود ، حسنی به باباش).

اون بمیره ، مگه تی قبره کور-ا-کونه؟! [گا]

un ba-mir-a ' maga ti qabr-a kur-â-kun-a?

او بمیرد ، مگر قبر ترا کور می کند؟

تو چرا ناراحتی ؟ به تو چه مربوط است ؟!

اون ، (نکاشته شر-ه) چینه!! [گا]

un na-kasht-a shar-a chin-a.

آن-او (قطعه زمین کشت نکرده) را درو می کند.

نکاشته درو می کند !! خواب ندیده را تعبیر می کند! به آدمهای

زرنک گویند:—

اون به گو-یی بخورده، تو چره به ریشیتی؟

un ya guo-i bu-xord-a tu chara ba rish-ay-ti ?

او يك گهی خورده ، تو چرا به ریش گرفتی ؟!

به کسی گویند که : در دعوا ، فحش یا حرف بد کسی را تکرار می کند

و دعوا را دامن می زند.

چرا عمل بد او را تکرار می کنی؟ او غلطی کرد و رفت ؛ تو چرا

بزرگش می کنی؟

او نه ، خو جانه چيك* زنه!

un-am xu joon-a chik zen-a

آن هم ، جان خود را چنگ می زند (می خاراند).

(گر به ای نیست که در راه خدا موش بگیرد) به سود خود حرف می زند.

برای منافع خودش جوش می زند.

اونه اسب بشاشه ، ت* آو بنه !

un-a asb ba-shâsh-a, ta âw ben-a.

اسب او شاش می کند ، ترا آب می برد.

غنی و بی نیاز است . صدتا مثل ترا می خرد و آزاد می کند.

اونه پاچاله پا بنای د ! [گا]

un-a pâ-châl-a pâ ba-nay de.

به جای پای او ، پا نهادی دیگر !

روی دست فلانی آب ریختی دیگر ! تمام خصائل آن طرف را

آموختی دیگر !

اونه تک* چیه ، تا اونه فک* بیون؟! [گا]

un.a tak chi.êe tâ un.a fak ba-bun ?

(پهلو) ش چه هست تا (کلیه) اش باشد.

(موش ، خودش چیه ، تا کله پاچه اش باشد) ؟!

اونه روده مو و یجه* بزآم ! [گا]

un-a ruda mu vija ba-zaam.

روده اش را من وجب زده ام !

(پوستش را در دباغخانه می شناسم) از آنهاست !!

اونه ریزه مالون* جور- سر شاش بکونن جیر- سر امره آب بوره [گا]

un-a riz-a mâl.on joor-sar shâsh ba - kun.an jir-sar

amar-a âb boor-a.

بزها و گوسفندان، بالاتر (دامنه کوه) شاش کنند، پائین تر، مارا

آب می برد.

ثروتش را حد و حدودی نیست . دارا و غنی است. هزار نفر را

می خرد و آزاد می کند !

اونه سر داره- توک* نهه ! [گا]

un-a sar dâr-a tuk na-hae.

سرش ، بالای درخت است .

پیش پایش را نمی بیند. بلند نظری دارد. مغرور است . با بالاترها

همسر است. (با بزرگان پیوند کردن !!)

اونه سر- کله ماس واسینی ، سک وانیسه [گا]

un-a sar-kalla mâs vasin.i sak van-lis.a.

سر و کله‌اش را ماست بمالی، سگ نمی‌لیسد.

کثیف است، داخل آدم نیست.

اونه کرک، میخ- سر مرغونه کونه. [گا]

un-a kark mix-a sar morqona kun.a

مرغ او، روی میخ، تخم می‌گذارد (می‌کند).

زندگی او جور است. خوش شانس است.

اونه کین، پلنک کینه [گا]

un-a kin, palang-a kin-a.

کینه‌اش، کینه پلنگ است.

بد کین است - کینه دشمن را از یاد نمی‌برد - کینه طرف را

سخت به دل دارد.

اونه سرزه*، ورزه*ی؛ اونه سبوج* نوم: ملجه* خانم! [گا]

un-a garza, varza-y; un-a subuj-a noom malja-xânam

موش او، گاونر است - نام شپش او: گنجشک خانم.

خسیس است. کوچک خود را بزرگ جلوه می‌دهد.

او وخت که می (آبا بو) * نجار بو، تو (شکاتم) * فیچین* بی!

u vaxt ke mi âbâbu najjâr bu tu shakâtam - fichin bi.

آنوقت که (پدر بزرگ پدرم) نجار بود - تو (تراشه نجاری)

جمع کن بودی.

خودت را به جوانی می‌زنی؟ سن و سالت زیاد است.

(خاتون گفت: پیش از من و تو لیل و نهار بوده است! مولانا

جواب داد: پیش از من چرا! ولی پیش از تو گمان نکنم!!)

عید زاکانی.

او وخت خواس قد بکنی، شکمه بودی [گا]

u vaxt xâs qad ba-kun-i, shakama bowd-i.

آنوقت می‌خواستی (می‌بایست) رشد کنی، شکم کردی.

۱- در غرب گیلان. قسمت دوم مثل رایج است و به جای ملجه = گنجشک،

منیجه = منیژه گویند.

نوعی ملامت . به آدمهای عوضی گویند.

ای آب ، ای جو نشون ! [گا]

i âb i jo na-shun.

این آب ، از این جوی نمی رود.

سازگار نیستند - باهم جور در نمی آیند .

نظیر : این تبر به آن جنگل ، کاری نیست

ای تئور* ، او چئور-ه* کار دره !

i taor , u chaor-a kâr dara.

این تبر ، آن جنگل را (کاری)ست

(شغال بیشه مازندران را ، نگیرد جز سگ مازندرانی).

ای تفنک ، ای (گل کند)* نزنه ! [گا]

i tafang, i gal-kand-a nâ-zan-a.

این تفنک ، این (تپه گلی) را نمی زند.

نظیر : این تبر به آن جنگل (کاری) نیست.

از این هم کاری ساخته نیست. این کسی نیست که بتواند گرهی

بگشاید !

ای خر نبو خر دیگه ، پالون کونم رنگ دیگه

i xar nu-bo xar-a diga , pâlon kun-am rang-a diga.

این خر نشد خر دیگر - پالان می کنم رنگ دیگر.

این کار نشد ، کار دیگر - این شهر نشد شهر دیگر .

دنیا به همین جا و همین کسان ختم نمی شود که !؟

ایسه ، زبیل بنی ، گل بچین !

isa, zabil ban-i , gul ba-chin.

حالا ، زبیل بگذار ، گل بچین !

(حالا ، خر یار و باقلی بارکن).

ایشونه سر ، بداری (گرمه توتوری)* فوگودن! [گا]

ishon-a sar badari , garm-a tuturi fugud-aan.

بر سرشان انگار (خاکستر گرم) ریخته‌اند .
در خانه‌شان ، همه بیمارند . بیماری ، همهٔ افراد خانه‌شان را
خواه‌بانه !

ای کال-گبون* ، ساس دبو خانه ر خوبه ۱

i kâl-gab-on sâs dubo xona ra xub-a.

این سخنان کال (ورزده‌ها) برای خانه‌های ساس‌دار، خوب است.
کنایه از اینکه : خیلی حرف می‌زنی - حرف‌هایت چرند است .
(این حرفها برای فاطی تنبان نمی‌شود) .

ای گربه‌ی فیروزه ، میمان یه روز ، دو روز-

ay gurba-ye firuza , maymon ya ruz-du ruz-a.

ای گربهٔ فیروزه‌رنگ ، مهمان يك روز ، دو روز است .
(کدبانوی خانه برای اینکه به‌مهمان بفهماند ، رو به گربه می‌کند
و می‌گوید :-

(مهمان تا سه روز عزیز است) .

اینم* ، ت به (بازار شو - ریکای)* نبونه .

in-am te ba (bâzâr-shu-rika.y) na-bun.a

این هم ، برای تو (پسرک بازار رونده) نمی‌شود .
نظیر : (این هم روی پلوتو شیر نمی‌ریزد) پسر خوبی نیست !
اینم (تی پلاسره) شیر فوتکونه !!

in-am ti pala sar-a shir funkon.a.

این هم - (روی پلوی تو) شیر نمی‌ریزد .
نا اهل است . ذاتش خوب نیست . باری از دوش بر نمی‌دارد ...
اینم ، خو (اشبول) فوده !!

۱ - ساس حشرهٔ خونخوار است که خواب و آرام از آدم می‌برد . در خانه‌های ساس
دار ، برای خوابیدن ، معمولاً برای هم‌وراجی می‌کنند و داستان می‌بافند و از هر دری سخنی
می‌گویند تا خواب به چشمشان آید !!

in-am xu ashbul-a fud-a!

این هم ، (خاویار) ش را ریخته ،
از مردی و مردانگی افتاده است . پشم و پیلش ریخته است .
اینم ، (کهنه سولاخ) با قله دهنه* !

in-am (koona-sulâx-a) bâqala denen-a.

این هم ، (سوراخ کهنه و قدیمی) را باقلا فرومی کند (می کارد) .
اوراق کهنه را به هم می زند - همه اش از گذشته صحبت می کند !
خرده حسابهای قدیم را به رخ آدم می کشد .
اینه آب ، اینه آسیا ، چرخانه* ! [کا]

in-a âb , in-a âseya , charxân-a.

آبش ، آسیابش را می چرخاند .
دخل و خرجش جور می شود ! نان خودش را درمی آورد !!
اینه باقله* حله نکته* !! ۱

in-a bâqala hale na-kat-a.

باقلایش ، هنوز نیفتاده است .
هنوز مرد نشده است . هنوز چمن پشت لبش سبز نشده . (دهنش
بوی شیر می دهد)
اینه جنس ، اندی خرابه ، کلاف زن ، *۲ هم وانچنه

in-a jens , andi xarâb-a (kalâf-zan) am van-chen.a.

جنسش (ذاتش) ، آنقدر خراب است (کلاف زن) هم بازش نمی کند .
به آدمهای : مودی ، پدر سوخته ، آب زیر کاه گویند (عزرائیل هم
حریفش نیست)
اینه (چشم زرده ملیجه) ی پر بزا !

in-a (chashm-a zard-a malija-y) par ba-za.

۱- با قله = باقلا - برجستگی های زرد رنگ دو طرف نوك بچه گنجشك را گویند .
۲- کلاف زن ، دستگاهی است که روی پایه ای می گردد . کلاف نڃ کوك یا کاموارا
روی آن کار می گذارند و سر رشته را می گیرند و به صورت گلوله نڃ درمی آورند . نوع دیگر
آن هم در گیلان هست بشکل * [« در کاشان ښچال گویند .

(گنجشک زرد رنگ چشم) او پرزد!
 معادل: نوراز چشمش رفت. (دنیا جلو چشمش سیاه شد)
 شدیدترین ناراحتی جسمی به او وارد شد.
 اینه (چکوشی) * د بخوندهمه [کا]

in-a chakushi de bu-xond-ae-ka.

(چاووشی) این، دیگر خوانده است.
 (رفتنی ست)، (فاتحه اش خوانده است).
 اینه چو سره، بزغاله داد کونه!

in-a chu-sar-a buzqâla dâd kun-a.

روی چوبش (شلاق او)، بزغاله داد می کند. (از چوبش صدای
 بزغاله برمی خیزد!)
 زورش زیاد است - پیداد می کند. زهر چشم از همه کس گرفته است.
 (خیلی خورش می ره!).

اینه دس سبکه!

in-a das subuk-a.

دستش، سبک است.
 خوش دست است، دستش برکت دارد. اگر از دست او (دشت)
 کنی، کسب رونق پیدا می کند.
 اینه (دماغ توکه) * بگیری، اینه نفس شونه

in-a (damâq-a tuk-a) ba-gir-i in-a nafas shun-a.

(نک دماغش) را بگیری، نفسش می رود.
 لاغر و مردنی است! (دماغش را بگیری جاننش درمی رود) از
 نیرنگستان صادق هدایت.

اینه دیل، (خائوسی) * موت موسون، زنه^۱

in-a dil xâusay-a mut-a muson, zen-a.

۱ - خائوسی، پرندۀ کوچکی است که بیشتر در روزهای برفی، در شهر دیده می شود. در تهران به (سهره) معروف است. ستوده، در فرهنگ گیلکی (خبیسک = پرندۀ کوچکی است که آوازی خوش دارد) ضبط کرده است.

دلش ، مثل مخرج خائوسی می زند (می تپد).
به کسی که بیش از حد ، از چیزی ترسیده باشد و دلش به تپ تپ
بیفتد ، گویند:-

اینه دیم بئن ، عین دیواره گل !

in-a dim-a been, ayna divâr-a gal.

صورتش را بین ، مثل گل دیوار.
نوعی تحقیر . به آدمی که ترسیده و هول کرده باشد و رنگ صورتش
سفید شود : گویند.

اینه دینگ* ویرسا*!

in-a ding viris-a.!

(دینگ) این برخاسته است.

سرحال است . (ویرش گرفته).

اینه رنگ و رو دیواره گله موندنه !

in-a rang-o-ru -divâra gal-a mondan-a.

رنگ و رویش به گل دیوار می ماند .
نوعی تحقیر - به آدم زردنبو و رنگ پریده ، گویند:-

اینه ، ساچمه بگیتنه . ی [گا]

in-a sâchama ba-git-ay.

او را ، ساچمه گرفته است .
تیر به هدف خورده - حرف ما در او کارگر افتاده - مشتاق انجام
این معامله است .

اینه سره ، نره ، مگز نیشته !

in-a sar-a, nar-a magaz na nisht-ae.

روی سرش ، مگس نر ننشسته است !
در تعریف از دختری که در نهایت پاکی و عصمت و تقوی باشد !
آنقدر پاک و محبوب است که حتی مگس نر هم ، روی سرش
ننشسته است .

اینه قول ، وا - یخ سر نویشتن ! [گا]

in-a qowl-a va yax-a sar nivishtan.

قولش را ، باید روی یخ نوشت.

بد قول است ، بلد بده است ، به حرفهایش اعتماد نیست.

اینه کله حله الحده * گنهه! [گا]

in-a kalla hala alhad-a na-ganas-ae.

سرش هنوز به (سنگ لحد - قبر) نخورده!

هنوز سرش به سنگ نخورده، گرم و سرد نهچشیده، هنوز روی تلخ روزگار را ندیده.

اینه کله ، سو جفت (چموش) * دره - گه! [گا]

in-a kalla su juft chamush dara ga.

کله اش - (پوست سرش) سه جفت (کفش گالشی) دارد -

که [پوست سرش سه جفت کفش می شود]

مرد به این بزرگی است که... چرا این کار از او ساخته نیست؟!

اینه که تی دیل گوی*، تی زبان نگوی - اینه که تی زبان گوی، تی دیل خبر نداره [گا]

in-a ka ti dil gooy ti zubon na - gooy, in - a ka ti zubon

gooy ti dil xabar na-dar-a.

این را که دلت می گوید ، زبانت نمی گوید / این را که زبانت

می گوید ، دلت خبر ندارد.

(قربان آن کسی که دلش بازبان یکی است.)

اینه گردنه بئن* ، بخاله* ، تیف* سره ، آلوچه* بزآن*!

in-a gardan- a been , ba-xale tif-a sar-a âlucha ba-zan.

گردنش را ببین ، انگار ، روی خار ، گوجه سبز زدند.

نوعی تحقیر . بیشتر به بچه های لاغر و کم خور گویند: -

اینه مچه سر کوره مگنر واز کونه! [گا]

in-a mache-sar kur-a magaz vâz kun-a.

روی لبش مگس کور پرواز می کند - (می برد).

کم حرف است. لب از لب باز نمی کند.

اینه ، مگنر - آ - نای!

in-a magaz-a naay.

این را ، مگس افتاده.

مگس به تنش افتاده است.

به آدم لاغر ، نحیف و مردنی گویند.

ای-یر آو (امبس) *گوده-دري؟! [کا]

i-yar âw ambas guda - dar-i?

اینجا، آب (غلیظ - سفت) می کنی؟

بخیه به آب دوغ می زنی؟! (خشت بر دریا زدن بی حاصل است)

(آب در هاون می کوبی تا غلیظ شود)؟.

به کسی که کاری بیهوده انجام دهد یا درجائی بنشیند واصل کاری

نکند، گویند :

با ای کله دگوسرا، نشوی ، خیلی کار بودی !

bâ i kalla gow-sarâ nu-shoy , xayli kâr bowdi

با این کله «گاوسرا-محلۀ گاوها» نرفتی، خیلی کار کردی.

به آدم خنگ و کودن و دیر فهم گویند.

باد بیارده-که ، بورون بره ! [کا]

bâd be-yarda-ka , buron bar-a

باد آورده را - بوران می برد .

(باد آورده را باد می برد).

باد خونه ، کف رینه .

bâd xon-a , kaf rin-a.

باد می خورد ، کف می ریند.

به آدم : خسیس و کنس گویند .

بادمجان و انیشه ، تی مآر تی عزا بنیشه

bâdamion-a vânishâ , ti maâr ti azâ ba-nish-a.

نهال ، نشا ، سبزیئۀ بادمجان ، مادرت به عزایت بنشیند.

از حرفهای کودکان - (نوعی نفرین)

کودکان برای نفرین بچه‌ای، با هم دم می‌گیرند.

بار، بارخونه و غرونه.

bâr , bâr-xona garon-a

بار، در مرکز تولیدش گران است.

هر چیز خوراکی، در مرکز و محل تولیدش گران است.

دلیلش اینکه: میوه فروشهای پولدار میوه‌ها (روی درخت حتی

شکوفه‌میوه) از کشاورزان می‌خرند و پس از رسیدن میوه، آنرا

به شهرهای بزرگ حمل می‌کنند.

بار-ه «تنگ»^۱ دارم-زنه، مرد! [کا]

bâr-a tang dar-a zan-a mard

بار را تنگ (مهار می‌کند) نگه میدارد - زن را، مرد.

مهار کردن بار بر روی قاطر با تنگ، و مهار کردن زن با مرد است.

بار-ه مادیون بنه، گوز-ه کره زنه

bâr-a mâdeyon ben-a , guz-a kurra zen-a

بار را مادیان می‌برد، کره‌اش گوز می‌زند (می‌کند).

تحمل زحمت با این و استفاده مال با آن که زحمت نکشیده!

(کار کردن خر، خوردن یا بو)

بازار-ه آتش گیره، تخصیره با قله پوچ* داره؟! [کا]

bâzâr-a âdash gir-a , taxsir-a bâqala-puch dâr-a

بازار را آتش گیرد (می‌گیرد) تقصیر را باقلاپز دارد؟! (طناب هرجا باریک‌تر است زودتر پاره می‌شود)

(خر را حریف نیستند گوشه پالان رامی‌گیرند). دیواری از دیوار

باقلاپز کوتاه‌تر نیست. [باقلاپز معمولاً مقدار کمی آتش، برای

گرم نگهداشتن باقلا در اجاق دارد].

۱ - تنگ = نوار یا تسمه بافته شده از کتف یا ساخته شده از چرم است. یک

سر آن متصل به حلقه چوبی (چمبول) است. تنگ را از روی بار به دور شکم قاطر

می‌اندازند و بار را مهار می‌کنند.

بازار-وگرده،^۱ (کسی)* زبیل میانه ، نیا کونیم [کا]

bâzâr- vagard , kasan-i zabil-a meyan-a neyâ-kun-im

در برگشت از بازار، میان زبیل (همدیگر) را ، نگاه می کنیم.

(جوجه را آخر پائیز می شمروند) (آدم به آدم می رسد)

(شب دراز است و قلندر بی کار) .

[بازار-وگرده] همدیگره اینیم.

(*bâzâr-vagard-a*) *hamdigar-a in-im*.

(وقت برگشتن از بازار) یکدیگر را می بینیم.

« آدم به آدم می رسد » « روزی که بر من و تو وزد باد مهرگان-

آنگه شود پدید که : نامرد و مرد کیست ».

بازی یاد نیته ، شلتاق یاد بیه*^۲

bâzee yâd nayta , shaltâq-a yâd bayta.

بازی را یاد نگرفته ، « دبه » شلتاق را یاد گرفته.

شاگرد نشده، استاد را قبول ندارد !!

رجوع به : چارپا دار نشده کفرش را یاد گرفته.

باسا - باسی.

bâsâ-bâsee.

هر کی - هر کی است .

(حسینقلی خانی است) کسی به کسی نیست.

این اصطلاح باید ترکی آذری باشد ولی در شرق گیلان در بسیاری

از موارد به کار می رود.

با قله پوش* ، شیطونه وازی بدا - بو^۲ [کا]

bâqala-qush, shayton-a vâzi badâ-bu.

پوست باقلا ، شیطانرا فریب داده بود .

۱- در گیلان، هنوز هم ، برای میادله کالایا بین شهر و روستا روزهای معینی از هفته ، روز بازار است مثل: شنبه و چهارشنبه انگرود ، یکشنبه رودسر ، سه شنبه املش، پنجشنبه کلاچای. [در شرق گیلان]

۲- اگر غلاف باقلارا بکشایند و محتوی آن را خالی کنند، غلاف بحال اولیه اش برمی گردد و تشخیص پر از خالی آن مشکل است گویند ، شیطان از راهی می گذشت ←

شیطان هم فریب می خورد تا چه رسد به آدم !!
انسان که در شناخت کسان، از شیطان زرنک تر نیست.

بامه سر-ن خواسه بی * بشی / سردی لنگه لنگه * شون [گا]

boom-a sar-an xâssa-bi ba-shi sardee langa-langa shuun

بالای بامهم خواسته باشی بروی / از نردبان پله-پله می روند.
برای رسیدن به مراحل عالی، باید قدم به قدم جلو رفت.

به اندازۀ خر - پالون بدوتن * [دوجن]

ba-andâza-ye xar Pâlon ba-dut-an « dujan-an »

به اندازۀ خر - پالان دوختند . « می دوزند »

لیاقت ازین بهتر را ، نداری !!

بش * ، تربگوم یه گوله * ماس ، چندی « تراز » * دره [گا]

bees , tar ba-guom , ya gula mâs-a chandi tarâz dara

باش ، بایست ! تا برای تو بگویم ، یک کوزه ماست را ،
چقدر « تراز » هست.

نوعی تهدید و خط و نشان کشیدن (به تومی فهمانم که یک من ماست
چقدر کره دارد)

بئن ، سک کو * خوشنه * ، خو دمه کو فلاکینه * !!

been. sak ko xusan-a, xu dum-a ko falak-ben-a

بین ، سگ کجا می خوابد ، دم خود را کجا می تکاند ؟!

به : تازه به دوران رسیده ها ، آدم پرمدها که گذشته اش را از یاد
برده باشد ، گویند

→ (غلاف باقلا) بی دید - مگر دانه های باقلا از غلاف خالی شده بود. آن را برداشت عابری
اورا دید و گفت : شیطان ! توهم فریب خوردی ؟ گفت می خواستم ببینم که برای رجب
پسرم « جموش » [کفش مخصوص گالش ها که شبیه غلاف باقلاست] میشود یا نه ؟
۱ - تراز = پولدار شهری گاو می خرد و به روستائی می سپرد. [گاو از این-
نکهداری از آن] شرکت برقرار می گردد؛ ثمره هر گاو مشترک است و نکهدارنده گاو
باید سالانه ، از بابت سرمایه خریدار - مقداری روغن و کره و آغوز شیر به او بدهد.
این سود سالانه گاورا « تراز » گویند و برای [بچه های بچه های] گاوهم باید موضوع تراز
مرعی گردد.

ببین* و بدوج*، هردو تویی گه؟!

ba-bin-o-ba-duj, har du tu bi ga ?!

بیر و بدوز، هردو تو بودی که؟

تمام اختیار دست تو بود که!

چراکاسه - کوزه را به پای من می شکنی؟

(ریش و قیچی که در دست تو بود).

بپوته* خربزه موسون، گوشه واداد*

baputa xarbaze muson, gusha vada!

مثل خربزه پخته، گوشه واداد (از پوته جدا شد).

نوعی تشبیه: به آدمهای بادکرده و [بف آلو] گویند: -

به زنان باردار، که در اواخر ماههای حاملگی، لب و لوجهشان

آویزان می شود و صورتشان باد می کند، گویند.

بپوته خربزه - م نبوی، ت شئال بخوره!

baputa xarbaza - am nu-boy, ta shaâl buxor-a

خربزه پخته هم نشدی، ترا شغال بخورد

به آدم بی مصرف و بی خاصیت، گویند: -

بترك. بگو «زبر» د؟!

batark ba-gu zabar de ?!

بترك بگو «زبر - فتحه» دیگر؟

(جانت بالا بیاد، بگو دیگه؟!)

بخاله، پلا تاقچه سر بنن، این نیا بوده یا؟!

baxale, pala taqche - sar ba-naan, in neyâ bowda ya?

انگار پلورا روی تاقچه گذاشتند، او نگاه کرده است.

(لاغر - مردنی و نحیف است!)(غذا نمی خورد).

بخاله، خرسه، آینه دسا - دانا؟!

ba-xale xars.a, âyna das-a dan.a!?

انگار. آئینه به دست خرس دادند.

به کسی که چیزی به دست گیرد و زیاد در آن نگیرد - خصوصاً در بازی با ورق - گویند.

بخاله، زنده کولی* نمک دودنا !!

ba-xale, zenda - kulee namak. dowdan.a

انگار، ماهی زنده را در نمک انداختند (گذاشته باشند)

به آدم بی تاب و ناراحت گویند. (مرغ نیم بسمل - مرغ سرکنده)

بخاله، شئاله تریاک بیتته.. یا!!^۲

ba-xale shaâl.a taryâk bayt.a. ya

انگار، شغال را تریاک گرفته است.

به کسی گویند که: بی موقع (دهان دره) کند و چرت زند.

بخوتی شوئونه، ورسای* نصف شوئونه!!

ba-xot.i show-on.a, varus-ay nesfa show-on.a ?!

خواهید سرشها، برخاستی نیمه شبها؟

نظیر: (وقتی خواستی رشد کنی، شکم کردی).

کار را به موقع انجام ندادی - خروس بی محل هستی.

(هرچیز به جای خویش نیکوست)

بخورده، دم نزا!

buxord.a dam na.za !

خورد، دم نزد.

به روی خودش نیاورد (جیکش در نیامد) (لای سیلی در کرد)

بخورده، هفته گوله آو-م اونه پشت سر.

buxord-a, haft.a gule âw-am un.a pusht.a sar,

۱- کولی = نوعی ماهی است که طولش به ۲۵ سانتیمتر می رسد. بسیار لذیذ است.

از انواع آن سیاه کولی - شاه کولی است.

۲- تا چند سال پیش مردم، دیدن شغال را در صبحگاه. خوش یمن می دانستند

حمامی ها، شغال را اسیر و تریاکی می کردند و به در حمام می بستند تا...

خورد، هفت تا کوزه آب هم پشت سرش.
به آدم مال مردم خور گویند. جان به عزرائیل می دهد ولی مال
تو را پس نمی دهد (خور و از هضم رابع گذراند).

بخور و بمورد بهتره - تا آرزو به گور بیورد.

bu-xor-o ba-murd behtar-a

tâ ârazo ba gur ba-burd

خورد و مرد (خوردن و مردن) بهتر است، تا آرزو را به گور
بردن!

به کسی گویند که چیزی را نباید بخورد ولی در خوردنش حرص
می زند. به آدم دله و شکمو وقتی که چیزی را به حد افراط
می خورد، گویند.

(به سیری مردن به، که گرسنگی خوردن) گلستان سعدی

بذار فرامرز به مرز برسه!

ba-dar farâmarz ba marz ba-ras-a!

بگذار فرامرز به مرز برسد

چقدر عجولی؟ صبر و تحمل داشته باش!!

(بذار روضه مو بخونم بعد گریه کن!)

بذار (لبه) * جبر بیهی، بشن (مرسمکی) یا (شله غوشه) *؟!

ba-dar laba jir beye y, been mersamakee yâ shala-qusha

بگذار (سبد انگور چینی) پائین بیاید، ببین (مرسمکی) است

یا (خوشه بلند و آویخته)

نظیر: بذار فرامرز... چقدر عجولی؟ - صبر داشته باش!

بدارم سگ که، بگیره لگ * که؟!

ba-dar-am sak-a ka - ba-gir-a lag-a ka ?!

۱- مرسمکی (میرزا مکی؟) و شله غوشه از انواع انگور گیلان است. ۰-و

(رز) در گیلان بر بالای درختان تنومند می پیچد (برخلاف دشت قزوین) و برای چیدن
انگور، با سبد مخصوص بر بالای درختان می روند...

نگهدارم سگك را - بگیرد لنگك (پا) را ؟
 سگك را پرورش دهم كه پایم را گاز بگیرد؟
 موزی را پرورم كه مرا اذیت كند؟
 (موش به انبار خود اندازم) [یکی بچه گرگ می پرورید -
 چوپرورده شد خواجه را بردرید]

بداره، خرسه، گولوش* دودنا .

badare xars-a kulush dowdan-a

انگار، در پوست خرس (خرس را)، گاه ریخته باشند.
 به کسی گویند كه : لباس گل و گشاد و نامتناسب به تن كند
 به آدم چاق و بی قواره گویند.

بداره، سگك، كله - پاچه (هكشه دره*) یا !!

badare sak kalla-pâcha (hakash-e dara) ya !!

انگار، سگك كله - پاچه (دارد می كشد) !!
 به کسی گویند كه : بار و بسته ای را هن كنان و كشان كشان به
 جایی ببرد و آن محموله از نظر شكل ظاهر شل و ول و بزرگتر
 از حامل آن بسته باشد.

بداره سكه كله بخورده - یا

badare sak.a kalla bu.xord.a ya

انگار سر سگك خورده .
 به آدم واق - واقعی ، شلوغ و داد و فریادی گویند.

بداره، سیا كر كه گازیته* یا !!

badare seyâ-kark-a gâz.ayta ya

انگار، مرغ خانگی سیاه به دندان گرفته است !
 به کسی كه ریش سیاه دارد - به آدم ریش و پشمی گویند.

بداری (گبر)* گا - گو نیا كونه ! [گا]

badari gabar gâ-gue neyâ kun-a

انگار (نوعی پرنده) به مدفوع گاو نگاه می كند.

(انگار شتر به نعلبندش نگاه می کند)

چرا اینقدر به چشمهای من زل می زنی؟!

بدانی (کل سر) ه زوفته هکشه درن- آ ۱

badani (kal-a sar-a) zuft-a hakashe daran-a

انگار زفت از (سر کچل) دارند می کشند.

به کسانی گویند که: بی جهت هوار و فریاد و فغان کنند

چرا اینقدر جیغ و داد می کنی؟!

بدبختی آدمه بگیره، د نگوی تی خانه کو- رای [گا]

badbaxti âdam-a ba-gir-a de na-guoy ti xoona ko-ray

بدبختی آدم را بگیرد، دیگر نمی گوید خانه ات کجاست.

تقریباً عکس مثل: اگر خدا به آدم بدهد، نمی گوید خانه ات

کجاست؟

بر آباد ابون، شر هم آبادا بونه

bar âbâd-a bun, shar-am âbâd-a buna

(محلّه) بیا بان آباد شود، (قطعه زمین) شهر هم آباد می شود.

همسایه اگر خوب باشد به همسایه دیگر هم خوش می گذرد.

(چون که صد آمد - نودهم پیش ماست) مولانا

برادر، برادره جا، معامله، معامله جا

barâr, barâr-a jâ, maâmela-n maâmela jâ

برادر. جای برادر، معامله هم، جای معامله

(برادری بجا - بزغاله جفتی هفت صنار) (حساب حساب، کا کا

برادر)

۱- زوفت = زفت و به کس اول نوعی از قیر باشد و آن چیزی است سیاه و

چسبنده که از درخت صنوبر حاصل شود و بر سر کچلان چسبانند و... (برهان قاطع)

زفت را بر پارچه ای می کشیدند و بر زخم کچل می گذاشتند و پس از چند روز

آن را از سر کچل برمی داشتند و در این هنگام فریاد کچل از شدت درد به آسمان می-

رفت. اشاره این مثل به آن است.

(دوستی کنید چون دوستان - معامله کنید چون ییگانگان)

علی ابن ایطالب.

برار - خاخوری آسه خوب بی، خدا-م یته خو به داشتنابو !!

barâr - xâxor . i aga xub bi,

xodâ-m ya-ta xo-ba dâshtan.â-bu !!

برادر-خواهری اگر خوب می بود، خداهم یکی برای خود، می داشت.

وقتی که بین خواهر و برادر یا خواهران کدورت و نفار رخ

دهد، یکی از آنان گوید:

برج، خرجه پیش دره

barj, xarj-a pish dara

برج، از خرج پیش است.

فرع زندگی از اصل بیشتر است.

(بحال کسی زار باید گریست که دخلش بود نوزده، خرج بیست)

برف که آوا بون، سک گو دشتا کنه*

bar f ke âw.a.bun, sak.a geu dasht-a-ken.a

برف که آب شود، مدفوع سگ. روی دشت می افند

(آشکار می شود)

در باره آدم بد نام و بدکاره ای که مدتی غایب باشد، گویند.

اگر آنها از آسیاب بیفتند، سروکله اش پیدا می شود.

صبر داشته باش می گویند که: - برف آ...

برنج دبون انباره - پلا پوتن چکاره !?

baranj dabun anbâr-a - pala putan chekâr.a

برنج در انبار باشد، پلو پختن کاری نیست.

آدم که غنی باشد، ریخت و پاش برای او مهم نیست.

وسایل اگر جور باشد، ساختن مهم نیست.

بر - ه خبره کی دانه ؟ بر - موج*!

bar.a xabar.a ki dan-a ? bar-muj

خبر محله را که دارد؟ محله گرد!
 درباره کسی گویند که کوشش می کند تا از سرو خفیات مردم سر
 درآورد.

— این خبر را که به توداد؟ — فلانی! — ها می گویند که: بره ...

بزن بشو، گیخدا تی خا...ی

bazan bashu keexodâ ti xâya.y

بزن برو (یا الله در رو) کدخدا تخم تست.
 کسی به کسی نیست. (کی به کیه؟) (بی خیالش).

(بشکسه پورد) بی بخت آدمون رفا* نای

bashkas.a purd bi-baxt âdam-on.a rafâ nay

(بشکسته پل) پل شکسته منتظر آدمهای بدبخت هست.
 حوادث بد، همیشه سراغ آدمهای بدبخت را می گیرد.
 (طناب هرجا باریک تر است زودتر پاره می شود)

بوشو، عین (پالسال) برف بشون!

bu.sho ayn.a pâlsâl-a barf ba.shun

رفت، مثل برف (سال گذشته) رفته باشد.
 به آدم بدقول که چیزی از کسی می گیرد و می رود و وعده آمدن
 می دهد و نمی آید، گویند.
 نظیر: (رفت همچون آب رودخانه پرود).

بشو! کون وزغ

bashu ! kûn-vazaq

برو! اینقدری!! (قورباغه)

نوعی تحقیر است. به آدم فضول گویند.

[بشوم - بشوم و نخونم - نخونم] جی، خن* ترسن!!

ba.shum.ba-shum-o nu.xonam-nu-xonam-â ji xan tarsen

۱- پورد= پل، بطور اعم (خشتی - آهنی - چوبی - حتی ستونی که بر دو
 لب جوی آب برای عبور گذارند) و به معنای سرستونهای تلمبار هم هست.

از کسی که [بروم - بروم ونمی خورم - نمی خورم] گوید، باید
ترسید!!

به دهنش نگاه نکن، دلش را بین (آب زیر کاه است).

بشی عروسی، دس بوشوردی، پلانرسی! [کا]

ba-shi arusi, das bu-shord-i pala na-ras-i

رفتی به عروسی، دست شستی، به پلو نرسیدی.

به کسی گویند که: خود را برای انجام کاری آماده کند،

درحالی که اصلا کاری در بین نباشد!

(بی جاو بی خود، دندان تیز کردن)

[بکالسه آغوزه] مونی د! [کا]

ba-kalash âquz-a mooni de

به [گردوی از درخت ریخته] مانده ای دیگر!

به کسی گویند که پشم و پیلش ریخته و شادابی خود را از دست
داده است.

بکوش* کورده، نشون پورده [کا]

ba-kush kurd-a, na-shun purd-a

بکش کرد را - نمی رود از پل!

کرد را بکشی، از پل نمی گذرد.

به آدم قد و یکدنده ولج باز گویند.

(گاو نرو، چه يك وجب، چه يك جریب!)

بگیتته* شتاله پایه* زنن! [کا]

ba-gita shaâl-a pâya na-zan-an

شغال اسیر (گرفته شده) را چوب نمی زنند

به اسیر ترحم کن. دست افتاده را بگیر. به دشمن که اسیرتست،

ظلم روا مدار.

بگیر! تی سیل* بچرسه*

ba-gir ti sil ba-charsa

بگیر ! آب دهانت راه افتاد.

به کسی گویند که حرفهای بی سروته می زند و رجز می خواند.

چرند نگو، دهنه را به بند !

بلنده ورزای* و شاقون* تیج*، بیرون میرزای و درون هیچ[گا]

baland—a varza-yo shâqon-a tij

birun-a mirzâ-yo dorun-a hich

گاو نربلند، با شاخهای تیز هستی، در بیرون شیک پوش و خوش

هیات هستی، درون هیچ.

(از بیرون عالی، از درون خالی) (بز عالی جیب خالی).

(صورت خوب، سیرت بد).

بمورده - پسی،* چشم کور-ا بونن، ترسه؟!

ba—murd—a-pasi chashm kur-â. boon-an-stars—a?

پس از مردن، از کور شدن چشم هم، ترس است؟

پس از مرگ، از کور شدن چه باک؟

(بعد از اعدام، از شلاق هم ترس است؟)

بمورده گاو، پر شیر بون د؟! [گا]

ba—murd—a gâw pur shir bun de?

گاومرده، پر شیر می شود دیگر؟

دعوائی پیش می آید-طرف خسارت برای چیز بی ارزشی ادعای

خسارت کلان کند. مثلا: گاو لاغر و مردنی و کم شیرش مجروح شده، و

این طرف ادعای خسارت کند و گوید گاو من فر به و پر شیر بوده و قیمتش

فلان قدر است... و طرف به تمسخر گوید: آره دیگه! [بمورده گاو...]

بند بنه، قیطون ننه

band ba-na, qayton na-na

به کسی گویند که: از انجام هیچ کار روگردان نیست.

به آدم هرزه و شرور و بی تربیت گویند.

بننده بنه ، قیطونه و گیت [گا]

band—a ba-na, qayton-a vegit

بند را گذاشت، قیطان را برداشت.

به کسی گویند که : ازانجام کار کوچک عاجز باشد ولی دست به کاری بزرگ و ناشدنی زند.

(بورون - بز) بوزه موندنه

buron-ba-za buz-a mondan—a

به بز (بوران زده) می ماند.

به آدم : کز کرده و سرما ترس گویند.

بوز - بوز. ه اینه، (پلهم)* چرنه

buz buz-a in-a pelham charan-a

بز ، بز را می بیند (پلهم = شوند) می چرد.

(همسایه از همسایه فن یاد می گیرد) (خویندیراست نفس انسانی).

رجوع به (آلو-آلو اینه...)

بوز خایه شیشه* نفت جا نبونه

(buz-xâ ya shisha) naft-a jâ na-bun-a

(شیشه بیضی بی نشستگاه) ظرف نفت نمی شود.

ظرف، استعداد شکستگی ورشد ندارد (ستاره کوره ماه نمیشه).

(ناکس به تربیت کس نشود)!!

بوزه اجل برسه، چوپونه نانه خوره*! [گا]

buz—a ajal ba-ras—a chupon-a non-a xoor-a

اجل بز فرا رسد، نان چوپان را می خورد.

هر کس به ولینعمت خود خیانت کند سزایش مرگ است.

پیمانۀ عمرش لبریز شده، باقی بهانه است.

۱- بوزخایه شیشه = نوعی شیشه بیضی شکل است که سطح اتکا ندارد «شبه بهضۀ بز» و به «دریا شیشه» هم معروف است.

بوشوم کو - بومام رو ، (پنج میجیکی) *م به حروم بو

bu-shom ku buma-m ru, (panj mijik-ey) me ba harom bu

رفتم کوه ، آمدم رود - دشت (پنج مژه = کاسبرگ = ازگیل)

برای من حرام بود .

به هر در که زدم کارم جور نشد - روزگار ، روی خوش ، به من

نشان نداد .

(به هر منزل که رفتم پای امیدم به سنگ آمد)

(بوک) * دنا ، آیه ریش دنا بی ، تاشتنا بو !

buk-a dan-a aga rish-a dana-bi tashtan-a-bu

(پوزه - صورت) را فرو کرد [در کثافت] اگر ریش را فرو

می کرد ، می تراشید !

راه بازگشت ندارد - بدجوری گیر افتاده .

بهار بوما ، گیل مرده (خرشه پلا) * یاد بوما

bahar bu-ma gil-a-mard-a (xarsha-pala) yâd bu-ma

بهار آمد ، روستائی - مردگی را (شیرپلو) یاد آمد .

سرش هوا برداشته - یاد وطن ، یاد روزگار گذشته کرد .

(فیلش یاد هندوستان کرد)

بهار بوما ، لاتونه سختی بوشو

bahâr buma lât-on-a saxti bu-sho

بهار آمد ، سختی (لاتنها - لختی ها) گذشت .

شرایط زندگی خوب شده . آن سردی و سختی زندگی گذشت .

بهار ، چوپانون آشتی ، سکونه جنگ - پائیز ، سکونه آشتی ، چوپانون جنگ !

bahâr chupon-on-a âshtee, sak-on-a jang

paiz sakon-a âshtee, chupon-on-a jang

بهار ، آشتی چوپانها و جنگ سگهاست ، پائیز آشتی سگها

۱ - خرشه = خوراکی است از ترکیب آرد برنج ، شیر ، شکر و زردچوبه . و

به « شیرخرشه » هم مشهور است .

و جنگ چوپانهاست.

در بهار، چراگاهها سبز و چوپان شاد است و از سرگ و میر

حیوانات خبری نیست.

و پائیز عکس آن است. در نتیجه: بهار موجب شادی چوپان و

غم سگهاست و پائیز...

بهارکو، پائیز رو - زمسون سمت (اهته کو)^۱

bahâr ku, paiz ruzamusson samt-e ata-ku

اگر (بهار کوه، پائیز رود و دشت و، زمستان طرف (اته کوه) [گا]

مه بگیرد باران می بارد.

نوعی هواشناسی محلی.

بهاره و ارون بخوره می داماد و می دتر سر

پائیزه و ارون بخوره می پسرو می عروس سر

bahâr-a vâron bu-xor-a mi dâmâd-o mi datar-a sar-a

paiz-a vâron buxor-a mi pasar-o mi arus-a sar-a

باران بهار بخورد روی سر شوهر دخترم و دخترم،

باران پائیز بخورد روی سر پسر و عروسم.

مادر شوهر گوید. نوعی هواخواهی ازدختر و شوهر دختر (داماد)

بهاره و ارون، شبنم جوانونه.

bahâr-a vâron, shabnam-a javon-oon-a

باران بهار، شبنم جوانان است.

جوان که نباید از باران بهار ترس داشته باشد.

به امو رسنه*، پمبه* رسنه*

ba amu rasan-a, pumba rasan-a

۱- [اهته کوه = اته کوه در مقابل ملاط قرار دارد و ... منفرد می باشد]. تاریخ

گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی.

اته کوه = یته کوه، یکی کوه = عطا کوه، کوهی است بین سلسله جبال لاهیجان و لیلاکوه و ملاط لنگرود.

به همه روا دارد جز بهما - به همه می بخشد جز بهما (به هر کس می رسد رخ می گشاید - به ما چون می رسد ناموس دارد)!

هر وقت به ما می رسد ناله سر می دهد !!

(بیابون خوس)* - خواب های پریشون اینه

be yâbon-xus - xâb-hâ ye parishon in-a

آدم (بیابان خوابیده) - خوابهای پریشان می بیند.
(نزدیک شتر مخواب، خواب آشفته مبین) نیر نگستان هدایت
(بیچه* زناکه*) موندنه !

biche-zan-ak-a mondan-a

به (زن تازه زائیده - زائو) مانده است.
(زائیدی مگر؟ پاشو دیگه)!! به آدم تنبل گویند.
بیده کس* به گونه، نیده کس به پیغوم دنه .

bi-de kas-e ba gun-a, ni-de kas-e ba payqom den-a.

برای آن کسی که دیده، می گوید، و برای ندیده کس پیغام می دهد.
به آدم دهن لق گویند. (هر که را دیده گفته، هر که را ندیده پیغام داده).

بیرونه خنده گونه کی، درونه گریه گونه کی !

birun-a xanda kun-a-ki' darun-a gerya kun-ay

دربرون، خنده رو - خنده کننده ای، در درون گریه کننده و عبوس.
(با دیگران خوری می و با ما تلوتلو).
با غریبه ها خنده می کنی و با خودی قهر و غضب!
(از برون عالی - از درون خالی) رجوع به : بلنده ورزه.

بی عیب، خدای

bi ayb, xudâ-y

بی عیب، خداست.
آدمیزاده بی عیب و اشتباه وجود ندارد. آدمی خطا کار است و بی عیب و نقص خدا.

بیلی* موندنه، هیج آو بخودش نگینه

bilee mondan-a, hich âw ba xud-ash na-gin-a

به اردک می ماند هیج آب به خودش نمی گیرد
دیوار حاشایش بلند است. پوست کلفت است. زود خودش را
پاک جلوه می دهد.
بی مشعل جوش* زنه!

bi mashal jush zen-a

بی علم و کتل و مشعل سینه می زند.
ندانسته خود را داخل معرکه می کند. نفهمیده مداخله می کند.
از اصل قضیه بی خبر است.
بی وخت تالا - کوته* موسون، تی دهنه وا نکون!!

bi vaxt tala-kute muson, ti dahan-a vâ na-kun

مثل جوجه خروس بی محل، دهنه را باز نکن.
به آدم فضول، به کسی که بین دعوای دو کس حرف زند، گویند.
(خروس بی محل نباش)
پالسال مرده، پالسال ویگیرن د! [گا]

pâlsâl-a murd-a, pâl-sâl vigir-an de

مرده سال گذشته (پارسال) را، سال گذشته برمی دارند دیگر!
هر کار را به وقتش باید انجام داد - حرفهای گذشته را چرا
حالا مطرح می کنی؟!

پالسال فودیم* گل سر - امسال فوکونیم دیل سر

pâl-sâl fud-im gal-a-sar - emsâl fukon-im dil-a sar

سال پیش می ریختیم روی گل، امسال می ریزیم روی دل
پیری و هزار عیب! سال گذشته، آب دهان را روی گل می ریختیم
و حال روی سینه می ریزیم.
تقریباً معادل این داستان: ملا پایش لیز خورد، افتاد گفت:

۱- جوش = لحظات اوج سینه زنی و نوحه خوانی در دسته های مذهبی.

جوانی یادت بخیر! بعد دید که کسی نیست گفت: حالا خودمانیم
در جوانی هم بهتر از این نبودى!

پثرون هیچ خبری نیه، شثرون، نقاره کونه درسه* دره [گا]

peer-on hich xabar-i neye sher-on naqare-kûna dorsasa dara

در خانه [پدر عروس هیچ خبری نیست]، در خانه [پدر شوهر
- داماد] ته نقاره سوراخ می شود

ما که در این ولایت هستیم می گوئیم خبری نیست، تو که فرسنگها
دوری می گوئی: شنیدم آنجاها هزاران خبر است؟!

تو چرا برای طرف جوش می زنی، آن که بی خیال است؟! (چرا
کاسه داغ تر از آتش شدی)؟

پثرتی! پول می!

peer ti, pul mi

پدر از تو (مال تو) پول مال من!

وقتی کف دست کسی خارش کند آنرا به سر کسی می کشد که پدر
دارد و گوید:

پثر - مآر نیاموته*، روزگار یا موجه* [گا]

peer-maâr ne yâmut-a, ruzegâr yâmu-j-a

پدر - مادر نیاموخته را، روزگار می آموزد.

روزگار همه کس را ادب می کند. کسی را که پدر و مادر ادب
نکند، روزگار ادب می کند.

پثره بازار - بردن [کار دگته] ۱ [گا]

peer-a bâzâr burdan-a kâr dakat-ae

حکایت: [پدر را به بازار بردن] است [کار افتاده]

قیمتی روی جنس گذاشته که کسی نخرد. پیشنهاد غیر عملی می کند.

۱- گفت پدرم را می فروشم! گفتند، مگر پدر فروختنی است؟ گفت: قیمتی

می گذارم که نتوانند بخرند!

پئر یاور* خبر کونه، پسر داره* ۱ جا دهه [۱۴]

peer yâvar kun-a pasar daara jâ dahe

پدر یاور - کمک کار کشاورزی خبر می کند، پسر داره = داس را پنهان می کند.

غریبه به کمک می آید ولی خودی (چوب لای چرخ) می گذارد.
غریبه یاری می کند، خودی خرابکاری!

پر درد، پرگو بونه!

pur dard, pur gu bun-a

پر درد، پرگو می شود

(هر که را غم فزون، گفته افزون) افسانه - نیما یوشیج

پرهیز کنه* ناف، ویشتر* باد دره!

parhiz kun-a nâf.a vishtar bâd dara

در ناف پرهیزکننده، بیشتر باد دارد (هست).

بد مزاج نباش - وسواس نداشته باش. با میکرب بزرگ شده‌ها ایمن ترند!

کسانی که از سلامت نفس بیشتر دم می زنند، آلوده ترند!!

پسه*، اما سن در سه!

pass-a amma sen duruss-a

کوتاه قد است، ولی سن و سالش درست است.

به کوتاه قدان سن و سال دار، که جوان سال به نظر می آیند گویند.

بچه نیست که؟ فقط قدش کوتاه است.

پسه قدان، ۱ا تر سن!

paass-a qadd-on-a va tarsen

۱- داره = نوعی داس است که لبه برنده و تیزش مضرس و بشکل اده بسیار

رین است. مخصوص بریدن برنج و علف.

۲- روزی انوشیروان بر ایوان بارگاه نشسته بود. مرد کوتاه قدی از راه رسید و گفت:

ای امیر! به من ظلم شده است خسرو گفت: کسی نمی تواند به کوتاه قدان ظلم کند. گفت یا امیر:

آنکس که به من ظلم کرده از من کوتاه قدرتر است!! از حکایات عربی «عبیدزاکانی»

از کوزه تاه قدان، باید ترسید.

پشه، هوامیون نال* کونه

pasha havâ meyon nal kon-a

پشه را میان هوا نعل می‌کند.

زرننگ است. حقه باز است. (مگس را در هوا رنگ می‌زند)

پلا ای-یر خوره - دسه محله شوره* ! [گا]

pala i-yar xor-a - das-a mahalla shor-a

پلو را این‌جا می‌خورد - دست را در محله می‌شوید.

به آدم : ددری و ازخانه گریزان گویند .

(کبوتر بغداد، کربلامی‌خورد، کاظمین دفع می‌کند)

پلا بونه* نخور، تی عروسی وارون* انه.

pala-buna nu-xor ti arusee vâron ana

«ته دیگ» سوخته پلو نخور، در عروسی تو باران می‌آید

سر سفره غذا ، به جوانان که (ته دیگ برنج) خورند گویند :

«پلا پوتی» * بازی کا - دری*؟!?

«*pala-putey*» bâzi ka-dari ?!

«پلو پزی» بازی می‌کنی؟

به کسانی گویند که : طرف را بچه حساب می‌کند. ما را بچه

گیر آوردی؟ با کور گردو بازی می‌کنی؟

پلاخور-ه شکم پاره-ی ، کارگر-ه دوش!

pala xor-a shakam pâra-y kârgar-a dush

شکم پلوخور پاره است - دوش کارگر.

ظاهر اشخاص کاری، پیدا است.

۱- در شرق گیلان معتقدند که : کسی «ته دیگ» پلو زیاد بخورد روز عروسیش

باران می‌بارد.

۲- پلاپوتی بازی = نوعی بازی و سرگرمی کودکان است با ظروف کوچک .

بچه‌ها! نواع خوردنی و نوشیدنی را از مادران می‌گیرند و برای خود میهمانی می‌دهند

و ادای بزرگان را در می‌آورند.

(رنگ رخساره گواهی دهد از سرزمین)

پلاخورون پيله*کین، هرجا ایساین دشتاکین !

pala xor-on-a pile-kin, har jâ isa-yn dasht-a-kin

پلوخورهای کپل یزرگ، هرجا هستید (به دشت یائید) ظاهر شوید!

زود باشید، غذا سرد شد. وقتی که سفره غذا حاضر است و

خورندگان هر يك به بهانه‌ای سر سفره حاضر نمی‌شوند، بزرگ

خانواده یا یکی از حاضرین گوید:

پلت* - ولگه*مونده^۱

palat-valg-a mondan-a

به برگ پلت می‌مانی.

به آدم (بی‌غیرت، بی‌بخار- دو رو) گویند

(هر طرف باد آید بادش دهد)

پنج انگشت یکی نیه

panj-angush t yaki ne ye

پنج انگشت یکسان و یک اندازه نیستند.

همه استعدادها یکسان نیستند.

(نه یکسان روید از دستی، ده انگشت) نظامی

پنیر خوب، خیک* پرپشم جی، معلوم بونه

panir-a xub xik-a pur pashm-a ji maalum bun-a

پنیرخوب، از خیک پرپشم، معلوم می‌شود.

(گنج در ویرانه پیدا می‌شود) به ظاهرش نگاه نکن، باطن خوبی

دارد.

پنیر-ه دروازه سربنی، کلاج-م توك زنه، بنه !

panir-a aga darvâze-sar bani, kalâj-am tuk zena, bena

پنیرا اگر دم دروازه بگذاری، کلاج هم توك می‌زند، می‌برد.

۱- پلت = از درختان جنگلی است با نام علمی (Acerisigne). در تهران

افرا گویند. دو روی برگ این درخت دو رنگ است. چون برگ پهن این درخت

با اندک وزش باد، این رو- آن رو می‌شود، آدمهای دو رو را به آن مانند کنند.

پور - پوره * دوسن*، چموش، پاره بون [گا]

pur-pure dow-san, chamush pâra bun

زیاد - زیاد دویدن، «کفش گالشها» پاره می شود.

از زیاد دویدن کفش پاره می شود. (سگ دو، زدن بی فایده است)

(دویدن بی فایده است، سعی کن به موقع حرکت کنی) ؟

پورده او طرف بشی، لافنده دنجین*^۱ [گا]

purd-a u taraf bashi, lâfand-a da-nar-jin.

آن طرف پل رفتی - از پل گذشتی - طناب را پاره نکن.

آسایش را برای همه کس بخواه .

(چو به گشتی طیب از خود میازار)

پوری بوشو ، کمی بمونسه* !

pur-i busho, kami bumonas-a

زیادش رفت (گذشت) کمش مانده .

قسمت زیادی از عمر مرده - عمری از ما گذشت. چند صباح بیشتری

زنده نیستیم !

پوس-ببون و گوشت!

pus ba-bun-o gusht

پوست شود و گوشت

(گوارای وجود) (نوش جان ا) وقتی که مهمان، از غذا تعریف

کند، صاحبخانه گوید.

پول مگه کال کنوسه*؟!

pul maga kâl-a kuns-a?

پول مگر از گیل کال است؟

(مگر علف خرس است؟) مگر مفت گیر آوردم که به تو بدهم؟!

پیازه بخوردی، (ریسه)* می گردن دگنی؟!

peyâz-a bu-xord-i, (risa) mi gardan dagen-ey?

۱- درجین = معی بریدن، با داس و چاقو و آلت برنده. [درجین = امر، ببر]

دنجین = وجه منفی میر

پیاز را خوردی (رشته، حلقه بافته شده از کاه) را به گردن من
انداختی؟

لذتش را تو بردی و گناه را به گردن من انداختی؟
(کوزه را توشکستی، تاوانش را من بدهم)؟

پیتار* بکته* بو، گاو - پاچاله میان، گوت : دنیا آو بر دره؟ [گا]

pitâr ba-kat-a bu gâw pâ-châle meyan

gut : dunyâ âw bar-dara

مورچه افتاده بود میان جای پای گاو، می گفت: دنیا را دارد
آب می برد

هرکس، تا حدی تحمل دارد. هرکس به اندازه فهمش حرف
می زند.

(در لانه مور، شبمی، توفان است)

پیتار-ه دیله، درد نیاره [گا]

pitâr-a dil-a dard ne-yar-a

دل مورچه را، درد نمی آورد

بی آزار است. آزارش به مورچه هم نمی رسد.

پیتار-ه نکوشه گه، اونه آه مر گیره-یا! [گا]

pitâr-a na-kusha ga, un-a âh mar gir-a ya !

بی آزار است، رحیم القلب است. نیز به کسی گویند که: در پدر
سوختگی همنا ندارد.

پیچا - کوته* و خرمن کویی؟! [گا]

picha-kuta-o xarman kui ?

پیچه گربه و خرمن کویی؟

همه کار از همه کس ساخته نیست - کار را به کاردان بسپار
(کار هرگز نیست خرمن کوفتن)

پیچاکه جانه بوو* بوو!

picha-ka joon-a buvva bu-bo

جان گربه کوچولو، زخم شده!

به آدم نازك نارنجی، که برای بریدگی و زخم كوچك، مدام ناله
و قشقرق راه اندازد گویند :

پیچاکه گوشت نرسه، گوی: حروم دور! حروم دور! [گا]

picha-ka gusht na-ras-a gue harom dur ! harom dur

گر به حقیرا گوشت نمی رسد، می گوید : حرام دور باد ! حرام
دور باد !

(به گر به گوشت نمی رسد. می گوید : پیف! بومیده)

(به شغال، گوسفند نمی رسد می گوید : دنبه اش به پشتش است)

پیچ پیچی*، گردن واپیچی*

pich-pichey, gardan vapichey

گردن (پیچ پیچ کننده - نجوا کننده - در گوشی حرف زن)
پیچید - بشکند.

به کسی گویند که در حضور دیگران، زیر گوش کسی حرف زند.

پیچا، گرزده-ر موش* نشته! ؟ [گا]

picha, garze-ra mus nesht-ae

گر به، برای موش کمین کرده، (در کمین نشسته)

به کسی گویند که بی سروصدا، باتمام حواس، به انتظار آمدن و
گرفتن کسی بنشیند.

پیچه، مرده زاك* بیچه*؟!

picha murda zaak bi-che ?

گر به، بچه مرده زائیده !؟

به کسی گویند که : بی دلیل و بی ناراحتی ناله وزاری کند.

پیر-ابو ، خر-ابو

pir-â-bo, xar-â-bo

پیر شد، خرشد

پیر شده، عقلش را خورده. پیری و هزار عیب.

پیر-ابو ، خو عقله بخورده

pir-â-bo, xu aql-a bu-xord-a

پیر شده، عقلش را خورده.

(پیر شده خر شده) پیری و هزار عیب.

پیر-ه خر و گل افسار؟! [کا]

pir-a xar-o gul afsâr

خر پیر و افسارگل-گلی؟

به کسی گویند که: پیرانه سر. لباس جوانان به تن کند.

پیری و زرق و برق جوانی؟!

پیرا بئون عیب نیه، کاسا - بئون* ترسه !

pir-a baon ayb neye, kâs-a-baon tars-a !

پیر شدن عیب نیست، کور - عصاگیر (يك پهلوی فرو رفته شدن)

ترس است.

(به پیرانه سر بد بود نیستی) نظامی

(مصیبت بود پیری و ...) فردوسی

پیر-ه اسب و رنگی توربه؟

pir-a asb-o rangi turba ?

اسب پیر و توربه رنگی؟

(سر پیری و معرکه گیری؟) نظیر : پیره خرو...

پیش. آکته* آدم ، پیش . آکته* د !! [کا]

pish-akat-a âdam, pish-a-kat-a de !!

پیش افتاده آدم . پیش افتاده است دیگر!!

منظور این است که : اگر آدم حساب گر باشد و از نظر مالی ،

نسبت به خرج زندگی جلو افتد و اندوخته داشته باشد همیشه

يك قدم جلو است و محتاج کسی نیست.

پیش نماز بگوزه، پس نماز خن برینه !

pish namâz ba-guz-a, pas-namâz xan ba-rin-a

پیش نماز بگوزد ، پس نماز (نماز گزار) باید بریند !

پیش کسوت باید نمونه باشد. کوچکتر، به بزرگتر نگاه می کند و

تأثیر می‌پذیرد.

(اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی - بر آورند غلامان درخت

از بیخ) سعدی

پیغمبر اول دعا بجان خودش بگوید، اما خو جغلان* جان!

payqambar avval duâ ba-joon-e xudash ba gud

ema xu jaqalân-a joon !

پیغمبر اول دعا به جان خودش کرد، بعد به جان فرزنداناش .

- تو چرا اول به فکر خودت هستی؟ - مگر نشنیدی که می‌گویند:

پیغمبر اول...

اول وجود، دوم سجود. اول به خود برس بعد به همسایه.

اشاره به: اللهم صل علی محمد... و آل محمد.

ت* بوتیم* امه همسایه ببو، د نوتیم وکیل امه (کی...خا...) ببو!

ta - bowtim ame hamsâya ba-bu

de nowtim vakil-a ame (ki...yâ..) ba-bu

ترا گفتیم همسایه ما باش، دیگر نگفتیم وکیل (کی...خا...)

ما باش!

جواب آدم فضول. به: آشنائی که ندانسته و فضولانه درکار

آشنای دیگر مداخله کند، گویند.

ت به آو باری* و گوله بشکنی، یکی!

te-ba âw baar-i-o gula bashkan-i yakee

برای تو آب بیاری و کوزه را بشکنی، یکی ست.

برای تو آب آوردن یا کوزه را شکستن مساوی ست. (دوغ از

دوشاب نمی‌شناسی)

ت زخم نزن!

ta zaxam na-zan

خودت را زخم مزن (زخمی نکن).

به کسی که قدرت انجام کار بزرگ دارد و نمی‌کند ولسی گاهی

شروع به انجام کار کوچک کند، گویند.

تاریکه ، هچی گور

târik-a hachi gur

تاریک است، مثل گور.

در وصف جای بسیار تاریک.

تا سکه چو نرنی، آدمه نگینه !

tâ sak-a chu na-zan-i, âdam-a na-gin-a

تا سگ را چوب نرنی، آدم را نمی گیرد.

کلوخ انداز را پاداش سنگ است . مکوب در کسی را تانکوبند

در ترا . تا به کسی آزار نرسانی آزار نمی بینی.

(بد مکن که بدبینی) (از مکافات عمل غافل مشو)

تا سو-زنه، این چو زنه

tâ su zen-a, in chu zen-a

تاسو = روشنائی می زند، این چوب می زند.

مدام می گیرد باز می خواهد. به آدم پردو - چشته خور گویند.

تا گونی : ای را نشو، خوجعلی سک ت گینه، گونه آی ننه م خوج*! ۱

*ta gun-i i râ na-shu xoj-ali sak ta gin-a**gun-a ây nana ma xoj*

تا می گوئی : از این راه نرو، سگ خوجعلی ترا می گیرد ،

می گوید آی مادر مرا خوج ! (خوج می خواهم).

(تا میگی : قربون چشم بادامیت برم ، میگه ننه جون بادام)

تا گوی : بفرما ، سفره کول*گیره [گا]

tâ guey bafarmâ, sufra kul-a gir-a

تا می گوئی : بفرما، سفره را کول می گیرد.

خیلی پرروست! (میهمان را بین که راند ازخانه صاحبخانه را).

تارمی بونه*، ورگ* مونی تو؟ [گا]

târ-a-mi bun-a varg-a moon-i tu ?

۱- خوج = نوعی گلابی گیلان است و انواع متفاوت دارد، خوجعلی = اسم است

نظیر زلفعلی، چراغعلی.

تو، به گرگ زیر مه تار، می مانی ؟
 به کسی گویند که : در مردم آزاری و موزیگری سمج باشد.
 تازه، تره ر سرخ صوب* بدا ؟ [گا]

tâza tara-ra surx-a sub bada ?

تازه، برای تو صبح سرخ (سپیده گلرنگ) دمیده (داده) ؟
 به کسانی گویند که: در نیمه های شب، هوس انجام کارهای چند
 ساعته کنند.

حالا نزدیک صبح است، برو بگیر بخواب بابا جان!
 تازه گوله آو» سرد تره ؟!

tâza-gule âw sard-tar-a ;

«آب کوزه تازد» خنک تر است!
 (نو که بیاد به بازار - کهنه میشه دل آزار)؟
 (تام بزا)* پیچه - دو وابین* ماهی خوره ! [گا]

tam-baza pichadu vabin mâhi xoor-a

گر به (سر بزیر - خاموش - لب دوخته) دوبرش، دو قطعه ماهی
 را می خورد!
 (از آن نترس که هایش دارد - از آن به ترس که دم به تو دارد)
 از آب زیر کاه باید ترسید.
 (چون شود دشمن ملایم احتیاط از کف مده - مکرها در پرده
 باشد آب زیر کاه را) صائب

تاله* بئن، تاله بئن، آغوزه بشکن دله* بئن !

tâla been. tâla been, aquz-a bashkan dala been

طالع را بین، طالع را بین، گردو را بشکن، داخلش را بین
 اقبال ما را بین که چون گردوی سربسته ای است که اگر بشکنند
 داخلش بی مغز است.

تا «ملی*، نکونه هشون-واشون*، نری ندونه وا کو راه شئون. [گا]

tâ mali na-kun-a hashon-vashon,

nar-i nu-dona va ku râ shaon.

تا «ماده سگ» نکند ناز و کرشمه، قروغمزه. سگ نر نمی داند باید
به کدام راه رفت.

(کرم از طرف است) خرابی از خودش است. عامل خرابی خود اوست.

تخم خو تخمه شونه، شلغم خو دانه !

tuxm xu tuxm-a shun-a, shalqam xu doona.

تخم به تخمش می رود، شلغم به دانه اش.

(تره به تخمش می رود حسنی به باباش) (پسر کو ندارد نشان از
پدر)

(سگ زرد برادر شغال است).

تر تو توم* کونم [گا]

tar tutum kun-am

ترا مثل تو تون (دیزریز) می کنم.

نوعی تهدید. (چنان می زنت که مثل اعلان به دیوار بچسی)

تر-ر چاشت* خای، برادره-ك رن، ورچاشت*؟! [گا]

tar-a ra châsht xay, barar-a-ka. ran var-châsht ?!

برای خودت صبحانه - ناهار می خواهی، برای برادرک خود هم
عصرانه ؟!

کسی به خودت محل سگ نمی گذارد تو حالا برای برادرت هم
دست و پا می کنی؟

(یکی را به ده راه نمی دادند، سراغ خانه کدخدا را می گرفت)

تر-ر سگ، سره، سر-ن سگ!! [گا]

tar-a ra sak sar-a, sar-an sak

برای تو، سگ ارزش سر را دارد، سر هم ارزش سگ را ..

برای تو سر انسان و سر سگ یکی است.

(دوغ و دو شاب را فرق نمی نهی)

تر شیطان دخل بگوده* مگر؟! [گا]

ta-ra shaytoon daxal ba.gud.ae magar ?

ترا شیطان دخل و تصرف کرده مگر؟

مگر در جسم و روح تو شیطان حلول کرده؟ چرا اعمال شیطانی انجام می‌دهی؟

چرا خلق و خوی انسانی را کنار گذاشتی؟

ترقی پیچه، پیچه شئاله*!

taraqqi-ye picha, piche - shaâl.a!

ترقی گربه، گربه شغال = حیوان جنگلی شبیه گربه - است.

(ستاره کوره، ماه همیشه) (هیچ روباه نگردد چوه ژبر- هیچ

کنجشک نگردد چو عقاب) ادیب صابر

(ترکله*، باغ) و خشکه چپر؟! (تو گو* بی نشونی؟)

tar-kala bâq-o xushk.a chapar, tu gow ba-bi na-shun-i ?

(باغ توت ترو تازه و جوان سال) و چپر خشک؟ تو گاو باشی

(بشوی) نمی‌روی؟!

(مال خودت را محکم نگهدار) (بنیرا اگر دم در بگذاری کلاغ

هم نوک می‌زند و می‌برد)

ترمه، هرچی کهنه بی پایچ چانکونن

terma har chi koona.m ba-bi pâpich chânkon-an

ترمه را، هر قدر هم کهنه باشد (بشود) پایچ نمی‌سازند (درست

نمی‌کنند).

بعضی کسان و بعضی چیزها هرگز احترامشان را از دست نمی‌دهند.

و ترمه کهنه هم باز ترمه است و قیمتی!!

ترمه چی غصه؟ تی گاو گاچه* یو، تی بوج* تاجه* [کا]

ta-ra chi qussa ? tigâw gâc.h.yu ti buj tâcha.

ترا چه غم؟ گاو در طویله است و برنج تو در کیسه .

۱- گویند دهقانی به حاکم لنگرود شکایت کرد که: گاو فلان دهقان به باغ

توت من آمده و شاخه‌های جوان (توت‌زار = ترکله = توت‌کله) مرا شکسته و زیان

وارد کرده است حاکم صاحب گاو را بخواند و مواخذه کرد و غرامت خواست. دهقان

ساده دل به حاکم گفت: توت زار ترو تازه و دیوار پوشالی خشک؛ تو گاو باشی

نمی‌روی؟!

(گر از نیستی دیگری شد هلاک
ترا هست، بط را ز طوفان چه باک) سعدی.

تره زور دره، اما ولایتسن حاکم دره! [کا]

ta-ra zur dara, ammâ valâyat-an hâkem dara

ترا زور هست. قدرت داری، ولی در ولایت هم حاکم هست!
درست است که تو پرزور و بزین بهادر هستی، اما مملکت قانون
دارد.

اگر من حریف زورگوئی تو نباشم، قانون حریف تو هست.

تره کی بگوت: حسن گاو سیرا، به*؟ [کا]

ta-ra ki ba.gut: hasan gâw sirâbee?

ترا که گفت: حسن گاو سربریده!
که به تو گفت که این جا مهمانی ست؟... به مهمان ناخوانده و
ناجور گویند.

تره گل، مهر وینگینه!

tar-a gal mor vin.gin.a

گل تر (خاک مرطوب) مهر نماز نمی گیرد (نمی شود).
هر قطره آب، گوهر نشود، (صبر بسیار بیاید...) هر کس و هر
چیز باید مراحل را طی کند تا...

تفنگه بیرون پور-ئودی، بومای شکار خانگی بکونی؟!

tafang.a birun pur.owd-i buma.y

shakâr.a xoonagi ba.kun.i?!

تفنگ را بیرون پرکردی، آمدی شکار خانگی بکنی؟
اگر مردی، شکار را از دهن شیر بگیر. شکار خانگی کارمردان
نیست.

کبوتر حرم را شکار نکنند!

تقی کلاه، نقی سربگودی؟! [کا]

taqi kula naqi sar ba.gud.i?!

کلاه تقی را سر نقی، کردی؟

این کلاه، آن کلاه کردی؟ کار اساسی نکردی!

آن بدهکاری و آن خرابی برقرار است.

صاف و بی حساب نشدی. اول تقی بود حالا نقی شد!

تلا کوتاه اجل برسه، خانه‌خا* زن کون توک گیره! [گا]

tala-kuta ajal ba-ras-a xoona.xâ zan.a kûn.a tuk gir.a

اجل جوجه خروس فرا رسد، کپل، لمبر صاحبخانه‌اش را نوک

می‌گیرد.

نظیر: بوزه اجل برسه... نان چوپان را می‌خورد!

نمام کوره. نه نوره بنا!

tamoom-a kura-na nura ba-na

به تمام کوره‌ها، تنوره نهاد (گذاشت).

جهان‌دیده و گرم و سرد چشیده‌است. همه سرحریف‌است.

اعمال زشت و بدی نیست که انجام نداده باشد.

تنبله بگوتن: ورس بره دبس*، بگوت: باد خورده دبسه! [گا]

tanbal.a ba.gut.an: varas bar.a dabas

ba.gut: bâd xo.ra dabas.a

تنبل را گفتند: برخیز در را ببند، گفت: باد خودش می‌بندد.

(به تنبل گفتند برو سایه. گفت: سایه خودش می‌آید!)

— بین باران می‌آید؟ — صبر کن گربه بیاید بین خیس است یا

نه؟!

تند بشی گونن، سوس* بشی گونن*!

tund ba-shi gun.an, sus ba-shi gun.an

تند بروی، می‌گویند سست، آهسته بروی، می‌گویند!

(زندگانی به‌مراد همه کس نتوان کرد) صائب

(همه چیز را توان‌بست جزدهان مردم را).

تنگه، هچی دو دولی*!

tang.a hachi duduli

تنگ است مثل (لوله‌ای شبیه پیپ، چپق — برای عبور پیشاب

بچه در گهواره)

برای : شلوار تنگ، لباس تنگ و... گویند.

تو آقا، مو آقا - اسب ر، وا کی جو بر نه؟ [کا]

tu âqâ mu âqâ - asb.a ra va ki jow ba-zan.a ?

تو آقا، من آقا - برای اسب، باید چه کسی جو بزند (بریزد)؟
دو تنبل.

توله، گمچ گونه : تی-رو، می-رو جی سیا تره !

towa, gamaj-a gun-a: ti-ru, mi-ru ji seyâ-tar-a

تابه، گمچ را گوید : روی تو از روی من سیاه تر است.

(دیگ به دیگ میگه : روت سیا - سه پایه میگه : صل علی)

(سیر يك روز طعنه زد به پیاز که تو مسکین چقدر بدبوئی)

پروین اعتصامی

تو امره گوله نا-دری-یا ۲؟!

tu ama-ra gula na-dar-i ya ?

تو ما را - کوزه می گذاری؟ ها ...!

(کشتی مارا!) (خفه کردی ما را)

به آدم سمج و پررو که با اصرار تقاضای چیزی کند، گویند.

تو او وخت حکم گودی، گر کون نی زئن ! [کا]

tu u vaxt hukum gud-i kark.on nay zaan.

تو آنوقت حکم می کردی - فرمان می دادی، مرغهای خانگی

نی می زدند!

برو بابا تورا که تحویل می گیرد!

(آنوقت که می زدی شوهرننه ات آژدان بود) ۱

۱- گمچ = کماجدان سفالین، نوع گلی بی لعاب برای نگهداری ماهی شور و

غذاهای مشابه و لعابی برای پختن خورشت.

۲- گوله نئن = کوزه گذاشتن. نوعی بادکش است که در زمان قدیم به پشت بیماران

می گذاشتند که از انواع بادکشها - استکان و شاخ هنوز هم معمول است و با آن

بعضی بیماریها را دفع می کنند

تو بدی، مو ای-یر نشستم، اما می پشت آزاداره تکا دام* [کا]

tu ba-di mu i-yar nesht-am, ammâ

mi pusht-a âzâ-dâr-a takada-m

تو دیدی، من این جا نشسته‌ام، اما پشتم را به درخت آزاد تکیه داده‌ام.

خیال نکن که من بی کس و کار و بی پشت و پناهم، پشتم قرص است. (نوعی تهدید)

تو بوخوس*، مو دوخوس*، بئن قرض خواه کی شاق* لافند دکونه [کا]

tu boxus mu doxus-am been qarza-xa

ki shâq-a lâfand dakun-a !!

تو بخواب، من مخفی شوم، بین طلبکار شاخ که را طناب می کند (می بندد).

دو شریک ناسازگار، که هیچکدام برای ادای بدهکاری خود، همت نکنند، گویند. بالاخره طلبکار مال خود را می خواهد و هر کدام که متعهد است به بند کشیده می شود.

تو حکم شتر-ه دانی، تی آذوقه پیشاپیش خونی!

tu xukm-a shutur-a dani, ti azuqa pishapish xon-i

تو طبیعت شتر را دارای، آذوقه‌ات را پیش‌پیش می خوری! کار ناکرده، مزد خواستن. به کسی گویند که علی الحساب، بابت کار ناکرده، مزد خواهد!

تو حله* کون همرا، دره-ه وا نودی!

tu hale kûn-a hamra dar-a vâ nowd-i

تو هنوز - حالا، با پشت، در را باز نکردی.

گرم و سرد نچشیدی. مسئولیت نداری. زن و بچه دورت را نگرفتند. معمولاً زن و بچه دارها با دست پر به خانه می روند. و با پشت در حیاط یا اطاق را فشار می دهند.

تو خن (شش پستان خانم)* ببوری!

tu xan (shesh puston xânam-a) ba-bur-i

تو باید (سگ ماده) را بگیری - بیری (به زنی).

تو و دختر فلان خانواده؟ تو لایق نیستی، کسی ترا تحویل نمی‌گیرد.

(نوعی تحقیر)

تو د چشم ماله بکندی !

tû de chashm-a mal-a mal-a ba-kandi

تو دیگر چشم جنس (مال) را کندي.

به کسی که در میان بهترین کالاها، بدترین را انتخاب کند و بخرد؛
گویند.

تو داخل سکی، تا اون بیی ؟!

tu dâxel-a sak-i tâ un ba-bi

تو داخل سگ هستی تا آن باشی؟

(تو سگ که هستی)؟ تو از سگ هم کمتری، تا چه رسد که شایسته
همطرازی و همسری با فلان باشی.

به کسی گویند که : ناسزا به کسی گوید و خود را برتر از آن داند
در حالیکه آن کس در خوبی مشهور باشد.

ترش‌آش (بسم‌الله) ندانه، بیوه زن، مبارک با

tursh-a âsh besmellah na-dana, biva-zan mubâarak-bâ

آش ترش (بفرما) ندارد، زن بیوه، مبارک باد.

(صنار جگرگ سفره قلمکار نمی‌خواد)

ترش کنوس هم، داره سر نمونده !

tursh-a kunus-am dâr-a sar nu-mondan-a !

از گیل ترش هم، روی درخت نمی‌ماند.

هر دختری شوهر می‌کند و به خانه بخت می‌رود. بالاخره دختر ما
شوهر خواهد کرد.

ترشه، هچی سوماق

tursh-a hachi summâq

ترش است، مثل سماق.

در تعریف ترش بودن چیزی، گویند.

تورف* خونه، گوروش* قیمه زنه

turf xoon-a, gurush-a qayma zena

ترب می خورد، آروغ قیمه می زند.

(قمیز در می کند) (چاخان می کند!) لاف می زند.

توسه* چو موندنه، فقط آبچاق* و سین* خوبه^۱

tuse-cho mondan-a faqat âbchâq-a visin xub-a

به چوب توسکا می ماند. فقط برای چاه آب خوب است.

کار دیگری از دستش بر نمی آید!

توسه گونه، دیم و کون دیم* نداره گه! [گا]

tuse kûna, dim-o kûn dim na-dar-a gal

مقطع درخت توسکا، این رو - آن رو ندارد که.

مخالف مثل (گل پشت و رو ندارد). نظیر: پیت حلبی چهار طرفش

یکی ست.

تو کول* مو چولاق، اسبه و اکی آو بده؟! [گا]

tu kul mu chulâq, asb-a va ki âw ba-dae ?!

تولنگ، من چلاق، اسب را باید چه کسی آب بدهد؟!

دو تنبل!

تو گب نزن، شو* دکنه!!

tu gab na-zan show deken-a

تو حرف نزن، شب می افتد (می شود)

(تو دیگه خفه شو) ! تو مداخله نکن. تو که هستی که مداخله

می کنی؟!

۱- در تمام خانه های گیلان، حداقل يك چاه آب حفر شده است که آب خوردن

و شستشورا از آن تأمین می کنند چاه های آب چند نوع است (تنوری - سنگی . گلی آجری) چون آجر را نمی شود روی آب و گل چید . ابتدا از تختۀ توسکا ، حلقه ای به ضخامت ۲۵-۲۵ سانت می سازند و در کف چاه قرار می دهند بعد آجر را روی آن می چینند. توسکا در آب بسیار مقاوم است.

نو لیلاج لیل کوهی^۱ ورا-دای !

tu layâj-a lil-a-kuhee var-a-daa y

تو از لیلاج لیلاکوهی برتر شدی - سرآمد تری !
استاد و سرآمد همه هستی (درقمار). بیشتر اصطلاح قمار بازان
است.

(تومون بند) کوتاه مونی، هرچی تشکه* زنی. کوتاه تر - ا. بی ! [گا]

tumon-band-a kuta moon-i,

har chi tashka zani kutâ-tar.â.bi

به (بند تنبان) کوتاه مانده ای، هر چه گره می زنی، کوتاه تر
می شوی.

به کسانی که همیشه کم و کسری دارند، گویند.

تو مگه فک^۲* سر نشتی*؟!

tu maga fak-a sar nesht-i?

تو مگر در لانه نشسته ای ؟

به آدم تبیل که از جای خود نمی جنبد، گویند. (زائیدی مگه ؟)

(بجنب بابا !!)

تو مگه تی پسر-ه زنی؟!

tu maga ti pasar-a zan-i?

تو مگر زن - پسر هستی؟

چرا از خودت اراده نداری؟ چرا خودت تصمیم نمی گیری.

تو نام بنی، مو دوخونم* [گا]

tu noom ba-ni mu duxon-am

تو نام بگذار، من صداش کنم.

مژه دهان طرف را چشیدن، درکاسی و خرید و فروش!! حدودش

۱ - لیل کوه، لیل کوه، لیلاکوه = کوهی است در جنوب لنگرود، در جوار ملاط.

مرکز کشت چای لنگرود است. شاید در قدیم (لیل = layl) کوه بوده زیرا لیل در جنوب
لیلاکوه است و از لیلاکوه به لیل هم راه قاطر رو هست.

۲ - فک = لانه مرغ و پرندگان. کنایه از پاتق و (پوست تخت) هم هست.

را بگو تا من قدرت خرید خود را بدانم. — این قالی چند؟ —
هرچه دلت خواست! — (تو نام بنی...)
تو-نم، امه به آدم — ۱. بوی؟

tu-nam ame ba âdam-â-booy ?

تو هم، برای ما آدم شدی؟
به، کوچکتری که پرونی و فضولی کند و در کار بزرگتران
فضولانه اظهار نظر کند، گویند.

تو هیچ، مرن هیچ، آش دکون، کسن همره بوخوریم! [گا]

tu hich, mar-an hich âsh dakun

kasan-a hamra buxor-im

تو هیچ، من هم هیچ، آش بریز، با همدیگر بخوریم.
سازش دوگناهکار، برای اینکه رازشان فاش نشود.

ته به ته شیرین تره!

ta ba ta shirin-tar-a

لا به لا (قشر به قشر) شیرین تر است.
پدران پر نسل گویند، که: بچه‌های ما یکی از دیگری شیرین تر
هستند.

تی انگک* — برس، واز بکن [گا]

ti alany-ba-ras, vâz ba-kun

به اندازه قدم خودت، پیرا (گام بردار).
(پارا به اندازه گلیمت دراز کن) (اندازه نگهدار — که اندازه
نکوست)

تا گوی: تی انگور چشمو نه قربون، گو: ای ننه مر انگور!! [گا]

tâ gooy ti angur-chashmoon-a qurbon

goe: ay nana mar angur

۱ — مادری، دخترش را ملامت می‌کرد که، چرا مرتکب فلان عمل خلاف شدی؟
دختر گفت: مادر تو نیز فلان جا همین کار را کردی! مادر چون دید که دخترش،
رازش را می‌داند گفت: (تو هیچ، مرن هیچ...)

تا می گوئی: قربان چشمهای انگوری تو، می گوید: ای مادر!
 مرا انگور (من انگور می خواهم).
 منتظر بهانه !! (تامیگی قربون چشم بادامیت برم، میگه ننه جون
 بادام میخوام).

تی بوشو - راه بور* دنی! [گا]

ti busho râ bâr da-nan-i

از راهی که گذشتی (راه عبور را) با خارمپوشان.
 راه عبور را خراب مکن بگذار دیگران هم از آن استفاده کنند.
 نظیر: از آب گذشتی پل را خراب مکن.

تی پاچاله وا نقره گیتن!

ti pâ-chala va nuqra git-an

جای پای ترا باید نقره گرفت.
 ناز قدمت، عجب خوش قدمی!؟ مرد راه حق و درستی هستی.
 تی پثره ارث، می جی خنی مگه؟

ti peer-a ers-a mi ji xan-i maga?!

ارث پدرت را، از من می خواهی مگر؟
 به کسی که ادعای طلب بی جا کند و در گرفتن اصرار و سماجت
 ورزد، گویند.

تی پثره، بیده - بی؟

ti qeer-a bide-bi ?

پدرت را: دیده بودی؟
 چرا اینقدر ادعا داری؟ چرا اینقدر قمز درمی کنی؟
 تی پثره، اگه نیده. بی گوته - نا - بی: می چکمه سک بیده! [گا]

ti peer.a, aga nide-bi guta-n-a-bi :

۱ - بور = ۱ - رنگ متمایل به قرمز ۲ - آتش سرخ ۳ - خارهای تمشک یا
 خارهای خشک سایر گیاهان و درختان.
 دشن = فرو کردن، نهادن، گذاشتن، دنی = امر، دنی = منه، مگذار، فرومکن
 (وجه منفی)

mi chakma sak ba.bard.ae

به آدم بی اصل و نسب که لاف گزاف زند، گویند.

نظیر: اگر پدرت را ندیده بودی می گفتمی که من نوه شاه طهماسب!

تی پتره ملک شش و تنگ ، امه و رجه * نای * مگه

ti peer.a melk.a shesh.dung

ame var-ja nay maga ?

مگر ملک شش دانگ پدرت، پیش ما هست؟

از جان ما چه می خواهی ؟ (دست از سر کچل ما بردار).

(برو پی کارت، بابا !!)

تی پلا آفتاب پوچنه*، تی قاتوک* مهتاب !

ti pala âf tâb puchan.a, ti qâtuk.a mâtab.

پلوی ترا آفتاب می پزد خورشت ترا مهتاب.

به آدم فارغ البال و بی غم و غصه گویند :

تی پلا د سر نانه !!

ti pata de sar n.ana ?

پلوی تو دیگر دم نمی کشد (سر نمی آید - از جوش نمی افتد).

چقدر از گذشته حرف می زنی؟ چقدر حرفهای قدیم را تکرار می کنی؟

تی پلا سره قاتوق بوخوردمم مگه ؟ [کا]

ti pala sar.a qâtuq.a bu.xord-am maga

خورشت روی پلوی ترا خورده ام مگر؟

مگر پدرت را کشتم ؟ مگر دم گاوت را بریدم ؟ چه کار بدی در

حق تو کردم ؟!

تی (پوچ آغوزه)، فکاشتی*؟

ti puch.a aquz.a fakasht.i ?

(گردوی پوچ) ترا ، رج ندی - روی زمین چیدی ؟

بالاخره برای خود جا باز کردی؟ خودت را قالب کردی ؟

به آرزوی خود رسیدی؟

تی کی ... پوس بخور، قصابه منته نکش!

ti ki.. pus.a bu.xor qassâb.a mennat.a na-kash

پوست آلت تناسلی خود را بخور، منت قصاب را نکش.
(آلوده منت کسان کم شو) (نانت را با آب بخور منت آبدوغ
را نکش).

(به تمنای گوشت مردن به که تقاضای زشت قصابان)
سعدی

تی کون گوگی بز، دگن* گواره*!

ti kûn.a gow gi ba.zan, dagan gavâra

لمبرت را پهن گاو بمال، بگذار در گهواره .
به کسانی گویند که ادعای کمی سن کنند، یا در (میان سالی) اعمال
کودکان را انجام دهند.
(دست و پا تو اره کن، نی نی بشو).

تی چارشنبه میخ سر نای؟! [کا]

ti char-shanba mix.a sar nae

چهارشنبه ات، روی میخ هست (آویخته است)؟
به کسی گویند که: شش دانگ حواسش روی یک موضوع متمرکز
باشد!

تی چراغ، دامه تاریکی دنتاوه؟ [کا]

ti charâq de ame târikee dan.tâwa

چراغ تو، دیگر به تاریکی ما نمی تابد؟
استفاده ات دیگر به ما نمی رسد؟ - گوشه چشمی به مانداری؟

تی چشمون، چیزها بیده!

ti chushm-on chiz-ha bi.de

چشمانت، چیزها دیده!

۱ - دختری در چهارشنبه با معشوقش وعده دیدار داشت و همه حواسش روی
چهارشنبه بود. مگر مادرش او را برای گرفتن کفگیر به خانه همسایه فرستاد. دختر رفت
و گفت: چهارشنبه شما کجاست؟ همسایه گفت: روی میخ آویزان است!!

به آدم : دنیا دیده، خرابات رفته، همه فن حریف، پررو و فضول
گویند.

تی چکن*، بداری، (حلال مال) چکنه سه، همش لکه ! [گا]

ti chakan, badari (halâl-mâl-a) chakan-a ga,
hamash lakka

چانهات، انگار، چانه (چارپایان حلال گوشت) است که، همیشه
می جنبد.

چرا اینقدر می خوری؟ چرا اینقدر نشخوار می کنی؟ چرا اینقدر
حرف می زنی؟
تی چکن دچین !!

ti chakan-a dachin

چانهات را ببند!

(تو دیگه خفه شو!) (فضولی نکن) ! (تو دیگر حرف نزن!!)
به آدم فضول گویند.

تی خانه، گبرسه فکه مونه، دپه نشا سه !

ti xoona, gabar-a fak-a moon-a, deye na-shae ga

خانهات به لانه (گبر پرنده است و در جنگل لانه می سازد)
ماننده است، نمی شود دید، پیدا کرد.

به آدم تودار، کسی که نشان و آدرس خود را به آشنایان ندهد یا
هر روز به جایی رود، گویند.

تی خانه، می خانه، حسنک دیوانه !

ti xoona, mi xoona, hasanak-a divoona

خانه تو، خانه من (این خانه، آن خانه) مثل - حسنک دیوانه !
به آدم ددری و محله گردگویند. به کسی که خانه و زندگی خود را رها
کند و از صبح تا شب به خانه های همسایگان رود و راجی کند، گویند.
(پا رو پا بند میشه ولی تو هیچ جا بند نمیشی).

۱- مال = چهارپا (اسب، قاطر، گاو، بز و گوسفند...) و حلال مال به چهارپایانی

که گوششان از نظر دین اسلام حلال و خوردنی است، گویند.

تی خم بشکمه، اونه بو-م، در بوشو !

ti xum ba-shkas-a, un-a bo-m dar bu sho

خم تو شکسته است، بوی آن هم، در رفته ا
طشت رسوائی تو از بام افتاده و صدایش همه جا پیچیده . باد و
بودت خوابیده !!

تی خون و می خون، یه چال نشون ! [کا]

ti xun-o mi xun, ya châl na-shun.

خون تو و خون من، در يك چاله نمی رود.
عدم توافقی دو تن در کاری - (آب ما توی یه جو نمیره)
تی داد تا به امو رسن، می داد به خدا رسنه !

ti dâd tâ ba amu rasen, mi dâd ba xudâ rasan-a

تا داد تو به ما برسد، فریاد من به خدا می رسد ا
تانو به کمک من ییائی، کارم ساخته است . اینقدر سرت شلوغ
که در فکر دوستان نیستی ا
تی دوس، تی لاک* نانه ! [کا]

ti dus, ti lâk-a noon-a

دوستت، (لاوک) طبق نان توست.
دوستت، کیف پول توست، (دوستی با هر که بستم خصم مادر زاد
شد).
تی دیل (انار شاهوار*) بگنسه !

ti dil-a (anâr shavar) ganas-a !

به دلت (انار شیرین دانه درشت) شاهوار خورده ا
دلت خنک شد؟ خوش به حالت ا دنیا به مراد دل تست دیگر!!
تی دیل گبه، تی زن - ر زن !

ti dil-a gab-a, ti zan-a ra na-zan.

حرف دلت را ، برای زنت زن(نگو).
رازت را به نزدیکترین کسانت مگو - رازت را در دلت نگهدار.

تی روغون، تی شاق!

ti ruqon, ti shaq!

روغن تو به شاخ خودت!

زحمت بی نتیجه، از خودت، خرج خودت کردند!

تیره گم - ئوده* (اشتالو-تَشک) همراه بازی کا-دره!!

tira gum-owd-a (ashtâlu-tashk-a) hamra bâzi ka-dar-a

تيله را گم کرده، با (هسته هلو) بازی می کند.

هدف را گم کرده است. اسب را گم کرده، پی زین می گردد.

خر را گم کرده دنبال بالانش می گردد.

تیره گم-ئوده، هشتکه* دنبال گردنه!

tira gum-owd-a hashtak-a dumbâl gardan-a

تيله را گم کرده، دنبال هشتک می گردد.

به آدم هدف گم کرده گویند.

نظير: (آتش را خاموش کرده، با خاک اجاق بازی می کند)

تی زا که بگنتی*، عین گاو خو گو بگنه!! [گا]

ti zaak-a begen-ti ayna gâw xu gue be.gen-a

بچه ات را انداختی، مثل گاو پهن - مدفوع خود را بیاندازد!

به مادرانی که بچه شان را بی سرپرست در خانه گذارند و خود به

خانه همسایه و محله گردی روند، گویند.

تی زنگه فردا پيته* زنم! ۲ [گا]

ti zang-a farda pita zaan-am

در زنگ تو فردا کهنه می چپانم. (می زنم)

فردا صدايت را می خوا بانم. خواسته ات را عملی می کنم.

۱- هشتک = (هشت. يك) گردوی ریز را گویند که از فندق قدري بزرگ تر است. وسیله قمار بازی است. چاله ای را حفر کنند و ۸ عدد از این گردو را در يك دست گیرند و به طرف چاله اندازند و روی آن شرط بندی هم کنند.

۲- چهارپا داران اغلب به گردن قاطر انواع زنگ می بندند و اگر بنواهند زنگ صدا نکند در آن قدري کاه یا پارچه کهنه یا برگ درختان می چپانند و آن را پيته گویند.

صدایت را خاموش می کنم.

تی سر بشون، تی بوما راه !

ti sar ba-shun ti buma râ!

سرت برود به راهی که آمدی.

- چرا فلان چیز خراب شد؟ - شد شد دیگر فدای سرم! - (تی

سر بشون...)

نوعی فحش است (سرت به هرچه نه بدترت)!!

تی سره (غازه، روغون) واسه !*

ti sar-a (qâz-a ruqon) vâse!

سرت را روغن غاز مالید !

مسخره ات کرده - دست انداخته. ترا گیر آورده (سرت را شیر

مالیده).

تی سره کور مگزه زا منی؟! [گا]

ti sar-a kur-magaz-a zaa mann-i ?!

مگس کور روی سرت را نمی توانی بزنی؟

به آدم : تنبل، بی عرضه، وارفته گویند.

تی سلامه، د هیچکس علیک نگیره ! [گا]

ti salâm-a de hich-kas alayk na.gir-a

سلامت را ، دیگر هیچکس علیک نمی گیرد.

همه، ترا شناخته اند - حنا تو دیگر پیش کسی رنگ ندارد.

تی سومه بگیر !!

ti sum-a ba.gir!

(ناخن) سم ترا بگیر !!

به کسی گویند که مواظب راه رفتن خود نیست و با پنجه پا همه

چیز سر راه خود را در هم می ریزد.

تی شکمه جوغ* دره مگه ؟

ti shakam-a juq dara maga ?

در شکمت (جغد)!! هست مگر ؟ (شکمت بیماری جوغ دارد؟!)

به آدم پرخور و حریص گویند.

تی شکمه مار دکنه مگه؟!

ti shakam.a mâr dakat.a maga ?!

در شکم تو مار افتاده مگر؟

به کسی که حریص و پرخور است، گویند. (چته اینقدر حرص

می‌زنی؟)...

تی شی*، دوجا سولاخ دانه مگه؟!

ti shi, du jâ sulâx daan.a maga.?

مال تو (ما تحت تو) دوجا سوراخ دارد مگر؟

مگر ما تحت تو دو سوراخ دارد؟ (خوشگلی مگر؟) (مگر خون

تو غلیظ تره؟)

تی طلب، تا (گرباز - دومه)* و لگ بگونه !

tî talab, tâ (garbâz-duma) valg ba.kun.a.

طلبت، تا (دسته بیل) برگه کند (سبز شود).

وعده محال دادن - وعده دادن برای زمانی که هرگز نخواهد آمد.

تی عروسی سماپالون همرا آو ابنم .

ti arusee, samâpâlon.a hamra âw aben.am

روز عروسی تو، با آبکش، آب می آورم.

به نوجوانان، برای انجام کار گویند. نوعی تشویق و تشکر با

طنز و خوشمزگی.

۱- گویند، مردی از کفاشی طلبکار بود و کفاش امروز و فردا می کرد. تاروزی کفاش در دکان نبود طلبکار آمد و طلب خود را خواست شاگرد گفت هروقت این سندان (تنه بریده درخت) سبز شد استاد من طلب ترا می بردارد. استاد باز آمد و جویای حال شد شاگرد گفت چنین وعده ای به طلبکار دادم. استاد ناراحت شد و گفت اگر این (سندان - تنه بریده درخت) سبز شود چه خاکی به سرم بریزم؟!

گرباز = نوعی بیل مخصوص شخم زنی - دومه = دسته، چوب گرد خراطی شده برای بیل - داس و تبر

تی فك جی وینریس*، تی مرغونه سرد - ابونه

ti fak.a ji vinris, ti marquna sard.â-bun.a.

از لانهات برنخیز، تخم مرغت! سرد می شود.

به آدم تنبل گویند. [درگیلان، به تخم مرغ، مرغونه گویند و این

واژه را برای هر نوع تخم بکار برند نظیر: غاز مرغونه = تخم

مرغ غاز!! - آولاکو مرغونه = تخم مرغ لاک پشت کبوتر مرغونه

= تخم مرغ کبوتر - پس مرغانه به تنهایی = تخم است.]

تی فند می چموش بندسه، تی اوسا می شامرد^۱

ti fand mi chamush band.a, ti ussâ mi shâgard.

فن و (دوزو کلک) تو بند کفش من و استادت، شاگرد من است.

(من از تو خیلی زرنگه ترم) (ما این چیزها را کهنه کردیم) (آنها

که تو خواندی، من نوشتم !!)

تی قاب* هم، دوز بکته !

ti qab.am, duz ba.kat.a

قاب (استخوان قاب بازی) تو هم، دزد افتاده . (بز آوردی)

بد نام شدی - اسم تو، بد در رفته - دگر راست باور ندارند...

تی کجه^۲ بریس !

ti kaj.a ba.ris !

ابریشم (نخ) ترا بریس !

کار خودت را بکن اسرت توی لاک خودت باشد، بتوجه؟!

تی کفش بکن، امره لقد* بز!

ti kafsh.a ba.kan, ama.ra laqad ba.zan.

کفش را در بیا، ما را لگد بز!

ما خاک پای شما هستیم. ما نوکر شما هستیم.

۱ - چموش = کفش مخصوص مردم کوه نشین (گالش) است. و آن را از پوست بز و یا چرم خام سازند.

۲ - کج = ابریشم نهخته (پيله ابریشم که کرم آن مرده باشد و دوره تکاملی را نتواند طی کند)

به بزرگتر از خود گویند وقتی که آن بزرگتر (شکسته نفسی و تعارف) می کند.

تی کلاه بنی، وروج !* [گا]

ti kulâ ba.ni vuruĵ

کلاهت را بگذار، بگریز.

هوا خیلی پس است ! از خبر این کار بگذر !! توقف جایز نیست و گرنه جانت را از دست می دهی.

کلاهت را بگذاری و بگریزی بهتر، که بمانی و سرت را بگذاری!

تی کلاه تخته سر بنم !!

ti kulâ taxte-sar ban.am

کلاهت را روی تخته (مرده شوی خانه) بگذارم.

(مرده شویت ببرد) نوعی نفرین است.

تی کلاه گرمی - سردی و یسین بنای ؟!

ti kulâ garmi-sardi visin ban.ay ?!

کلاهت را برای گرما - سرما گذاشتی؟

مردانگیت کو؟ مردی گفتند و مردانگی ای گفتند؟! نوعی سرزنش

است !

ایجاد شهامت و شجاعت در کسی کردن، (هندوانه زیر بغل

گذاشتن)

تی کلاه - م پشم دنه !

ti kulâ-m pashm danne !

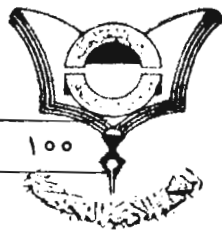
در کلاه تو هم پشم نیست

کلاه تو هم پشم ندارد - تو هم مردکار و عمل نیستی!

نی کلاه - می کلاه بگودی، کلارده* خراب ! [گا]

ti kulâ-mi kulâ ba.gud.i, kalârde xarâb

این کلاه - آن کلاه کردی، کلارده را خراب!



اینقدر (این دست - آن دست) کردی تا کلارده را خراب کردی.
به کسانی که در انجام کار برش و قاطعیت ندارند گویند.

تی کله مگه خم میان دره ؟

ti kalla maga xum.a meyan dara ?

مگر، سرت میان خم است؟
چرا جواب نمی دهی؟ (گوشو، واکن دیگه؟)
وقتی که صدای فریاد کسی به گوش طرف نرسد، گوید.

تی کوکو وگردن* بگو؟! ۱

ti kuko vagardan ba.gu

(کوکو)یت را برگردان، بگو.
اگر بچه خودت با تربیت ترشد، بعد ادعا بکن - اگر این کار را
تو بهتر انجام دادی می توانی مرا ملامت کنی. (هر که از پل
بگذرد، خندان بود) (ریش یار به کوسه بخند)

تی ساجمه* لو* آکته! ۲ [کا]

ti gâjama lu.â.kat.ae

گاو آهن تو به ریشه افتاده!
کاو تو به بن بست رسیده در کار تو، گره افتاده (چوب لای چرخ
کارتو گذاشتند)!

تی گبه میان، تی پسرزن* دهه!

ti gab.a meyan ti pasar-zan daka!

میان حرف تو، زن پسر (عروس تو) یافتند.
وقتی کسی بخواهد صحبت طرف محترمی را قطع کند گوید :-
نوعی عذرخواهی احترام آمیز است! (بیخشید که کلام شما را قطع

-
- ۱- کوکو از غذاهای معروف است و انواع مشهور دارد و در تابه درست کنند.
اگر یک روی کوکو خوب پخته نشود موقع برگرداندن بهم می ریزد و خراب می شود. به
کسی گویند که در موردی ادعا می کند درحالی که امتحان نداده است!
۲- لو = ۱- بوته هندوانه، خیار و کدو ۲- تارو پود حصیر بافته شده از
(گالی) به صورت طناب باریک.

می کنم)

تی گورسه زوگه * دکه * الهی !

ti gur.a zuka dak.a elâhi!

به گورت (قبرت) زوزه میفند، انشاء الله (به حق خدا)
نوعی نفرین است. بیشتر به بچه های نق نقو، لجاز و گریه ای
گویند.

تی گوش، زرچوبه واسی؟!

ti gush.a zarchuba vasey?!

به گوش خود (گوشت را) زرد چوبه مالیدی؟
تو هم مردی؟ - چقدر بی غیرتی؟ چقدر بی حمیت و بی ناموسی؟
تی مآرت سرا پیچه مگه؟

ti maâr ta sar-pâ bi.che maga s

مگر، مادرت ترا سرا پا زائیده؟
چرا نمی نشینی؟ (بشین دیگه) ! به کسی که درجائی وارد می شود
همه نشسته اند و جای خالی باشد و هرچه اصرار ورزند که بنشین
و ننشیند و سرا پا بایستد، گویند.

تی مال، تی گلو جیر نشون؟ [گا]

ti mâl ti galo jir na.shun.?

مال تو، از گلویت پائین نمی رود؟
به آدم خسیس گویند. به کسی که پول خود را برای خودش خرج
نمی کند، گویند.

تی محبته، بید نزنه!

ti mahabbat.a bid na.zan.a

محبت ترا بید (حشره) نزند!
نوعی تمسخر و تحقیر است. به کسی که به ظاهر اظهار دلسوزی
و همدردی کند، گویند.

تی مرده د بو دنکنه!?

ti murda de bu denken.a?

(جنازه) مرده‌ات دیگر بو (نمی‌افتد) نمی‌گیرد ؟
چقدر از گذشته حرف می‌زنی ؟ آن بگو - مگوهای قدیم را از
خاطر نبردی ؟

تی نان گرم بیون، تی آو سرد !

ti noon grm babun, ti âw sard

نانت گرم باد، آبت سرد !
دنیا به کام تو باد ! دعای خیر در حق کسی کردن.
تی نصف چیکه*، هنده*، یا !؟

ti nesf.a chik.a hande.ya !

به اندازه نصف قد تو هست، ها !
در مقام مقایسه گویند. یعنی فلان پسر را بین که قدش نصف قد
تو ولی شعور و افعالش اعجاب انگیز است. (نوعی سرزنش)
نمک، تی (پر - پره)* دره !

ti namak, ti par.para dara

نمک (حق شناسی) تو در (تزیج قبا) پرشال تو هست.
حق شناسی تو در پرشالت هست و با یک تکان دادن همه را
می‌ریزی.
حق شناس نیستی !! حق نان و نمک را نگه نمی‌داری - به آدم
(بی شناخت) گویند.
تی وینجه* د پوچ.آ. نبونه؟

ti vinja de puch.â.na.bun.a ?

(سقز)ت، آدامس تو دیگر پوک نمی‌شود ؟
نظیر : مرده‌ات دیگر بو نمی‌گیرد؟ چقدر از فلان موضوع صحبت
می‌کنی؟ (سرم را بردی !)
جائی که شیر بیسه، شئال چکارهی ؟

jâi-ka shir baysa, shaâl chekâra.y ?

جائی که شیر باشد، شغال چکاره است ؟
ولینعمت و صاحب تو حرفی ندارد تو چرا اینقدر وق می‌زنی ؟

وقتیکه (بزرگتر) باشد، (کوچکتر) چکاره است؟

جان برهنه، آوه، جی نترس نه!

(ion) kûn bârana, âw.a ji na.tarsan.a

بی شلوار - برهنه تن - از آب نمی ترسد!

نظیر: کسی که از سر بگذرد، از مرگ نمی هراسد.

منظور این است که من پیش کسی پرده پوشی نمی کنم و همه مرا

می شناسند و چیز پوشیده‌ای از نظر مردم ندارم که از افشای آن

در هراس باشم.

جاجیم، هول هولکیه!!

jâjim howl-howlakee!

گلیم، (دستپاچگی ست)!!

کسی به کسی نیست - خرتو خراست - بزَن در رو!! (هرکی -

هرکی است!)

(جدا-زا)*، جدا را شونه

judâ-za, judâ râ shun.a

(جدا زاده) ناتنی، از راه دیگر می رود.

مخالف مثل (کند همجنس با همجنس پرواز) دو ناهمجنس با

هم در نمی آویزند.

برادر و خواهر ناتنی با هم گرم جوش نیستند!

جنگه شمشیر کونه، معامله پول! [گا]

jaug.a shamshir kun.a maâmela pul

جنگه را شمشیر می کند، معامله را پول.

(هر کسی را بهر کاری ساختند). (هر چیز به جای خویش نیکوست)

جوون گه جوونه، پیر خای خودشه (چاکون. واکون*) بگونه د؟ [گا]

juvon ga juvon.a pir xay xudash.a

châkun.vâkun) ba.kun.a de!

جوان که جوان است، پیر باید خودش را (آراسته و پیراسته)

بکند دیگر؟

آرایش جوان، جوانی اوست. جوان که به آرایش احتیاج ندارد؟!

جو نان بخوردی مگه؟! [گا]

jow-noon bu.xord.i maga

نان جو خوردی مگر؟

چرا رفتار غیر طبیعی داری - چرا هار شدی؟

جو، جو - غو، غو!

ju.ju - qu, qu

تنهای تنها، تک و تنها.

(بی کس و کار و تنهای تنها) به کسی گویند که: در زندگی

هیچکس را ندارد با تک و تنها بی رفت و آمد زندگی می کند.

جور - جورا، اینه راه نیدن - جیر، جیرام اینه قابل نیه!

jaor.jaor.a in.a rah ni.den.an

jir-jir.am in.a qâbel neye!

بالا، بالاها راهش نمی دهند - پائین پائینها - هم قابلش نیست.

به آدم (حد و حدود ناشناس) و از خود راضی و پرتوقع گویند.

جور سر فوکونی سبيله، جیر سرفوکونی ریش، بس وا خوردن. [گا]

jaor sar fukun.i sebil.a, jir sar fukun.i rish,

bas va xordan.

بالا تر بریزی سیل است، پائین تر بریزی ریش، پس باید

خورد.

اینطرف خویش و آن طرف خویش است پس باید عقده را فرو

خورد. دم برنیاوردن و آبروی فامیل را نبردن بهتر است.

جوونی و هزار ته چم و خم

juvone.yo hezâr.ta cham-o xam

جوانی هست و هزار پیچ و تاب. (راه و روش)

جوانی هزارشور و شر و کشش و کوشش دارد. (در ایام جوانی،

چنانکه افتد و دانی) سعدی

جيك چشمونه دانه

jik.a chashmoon.a daan.a

چشمهای سوسك دارد.

چشمهایش شبیه چشم سوسك است. (نوعی تحقیر.) به کسی که

چشمهای بسیار ریز دارد گویند.

جیگی، جیگی، دعوا بگیر!

jigay jigay daavâ ba.gir

(سوسكه، سوسكه) جنگی جنگی، دعوا بگیر!

وقتی که دونفر باهم دعوا کنند، سایر حاضرین ناخنهای انگشت

شست را به هم زنند و گویند: - (وسيله ای برای دامن زدن دعواست)

(جینجیری^۱) * کون دانه، خنه (کلاغن) * مرغونه بگونه

jinjiray.a kûn.a daan.a xan.a

kalagan.a marquna ba.kun.a

مخرج (پرنده بسیار کوچک) را دارد، می خواهد تخم (قو) کند

(بگذارد)

به آدم بلندپرواز گویند. (بال مگس دارد و می خواهد چون عقاب

پرواز کند)

جینجیری وقتی تله دکنه، گونه: خاشم*، پیش*؛

وقتی بیرون انه گونه: وزن پی !!

jinjray vaqti tala dekena gun.a: xâsh.am pish

vaqti birun an.a gun.a: xâsh.am pish.

(پرندۀ کوچک) وقتی به تله (دام) می افتد، می گوید استخوانم

و پوست؛ وقتی آزاد می شود می گوید: وزن کنید پیه!

به آدم حق ناشناس گویند. (در برابر چوگوسفند سلیم - در قضا

همچو گرگ مردم خوار) سعدی

۱- جینجیری = پرندۀ بسیار کوچک و فرز وزرنگ تقریباً به اندازه (جقه

- فینچ) بیشتر در بوته های تمشك دیده می شود.

چائی آو روخونه، قند مال کارخونه ! [کا]

chai âw.e ruxoona.ae qand mâl.a kâr-xoona.

چای آب رودخانه و قند مال کارخانه است.

بفرمائید. نمک گیر نمی شوید. نان و نمک ندارد !!

چادر بهسر ، کوش* به پا - فاطمه نسا . می خانه بیا !! [کا]

châdar ba-sar, kowsh ba pâ

fâtama-nesâ mi xoona ba-pâ

چادر بهسر و کفش به پا ، فاطمه نسا مواظب خانه ام باش !

به زنهای محله گرد-زنانی که خانه و زندگی خود را به امید همسایه

رهامی کنند و برای وراجی و گوش خواباندن به این خانه-آن خانه

می روند، گویند.

چاربدار نبو کفر-ه یاد بیته !

chârbadâr nubo kuf-r-a yâd bayt-a

قاطرجی (چهارپادار) نشده کفرش را یاد گرفته ، شال تاقش را

یاد گرفته .

چاروق دله به دله - (سرداری) انار-آغوز !

chârûq-a dala-ba-dala- sardari-e anâr-aqûz

کفش تسو در تو (کفش توی گالش) - (نوعی لباس تا دوره

قاجاریه) همرنگ فسنجان !

(تکیه بر جای بزرگان نتوان زده گزاف - تا که اسباب بزرگی همه

آماده شود) حافظ .

کسی که (چسک گالش) می پوشد باید سرداری همرنگ خورشت

فسنجان داشته باشد.

چاره نداری، مآر مرده* وا گوتن : اقه ! [کا]

châra-nadâri, mâr-a-mard-a va gutan: aqa !

ناچار - ناگزیر شوهر ننه را باید گفتن : آقا = پدر !

۱- نار مخفف انار و آغوز = گردو است و نار گردو = انار - آغوز نوعی

خورشت است که فسنجان گویند و رنگ این خورشت (قهوه ای سیر) است.

(آدم برای مصلحت روزگار بوسه به کون خر هم می زند) !!

(در اسلام هم تقیه واجب است)

چراغ لاله، پشت و رو ندانه.

charâq lâla, pusht-o ru na-dan.a

لوله چراغ (لامپا) پشت و رو ندارد.

(پیت حلبی پشت و رو ندارد). هر جور دلت می خواهد بنشین.

مخالف (گل پشت و رو ندارد)

چر سك (سوزن خورده) بیی گه؟ [کا]

char sak.a suzan xurda ba.bi ga ?

چرا سگ سوزن خورده شدی که ؟

چرا اینقدر وق می زنی؟ چرا خفکان نمی گیری؟ به آدم شلوغ و

داد - دادی گویند.

چر سور-کرده کار* کونی؟ [کا]

char sâr-karda-kâr kun.i ?

چرا اعمال و رفتار آدمهای بی فرزند (اجاق کور) می کنی؟

چرا اینقدر خست و لثامت داری؟ چرا اینقدر تنگ نظری؟

چر کباب (پیش فولوغ)* بیی گه؟!

char kabâb.a (pish-fuluq) ba.bi ga ?

چرا اولین تکه گوشت سیخ کباب شدی، که ؟

تو چرا اینقدر برای دیگران جوش می زنی؟ چرا اینقدر خودت

را فدای دیگران می کنی و همه جا جلو می ایستی؟ تو چرا همیشه

پیش مرگ می شوی ؟

۱- مرده سور = اجاق کور به کسی گویند که فرزند ندارد معمولا زنان بی فرزند

عقده ای هستند و اعمال آنان تنگ نظرانه است. به کسانی که این گونه رفتار دارند گویند.

۲- فولوغ = قطعه - تکه ای از گوشت، قند، زغال و... پیش فولوغ قطعه گوشتی

است که در جلو صف، یعنی نوک سیخ قرار دارد. این قطعه گوشت بر اثر اصطکاک با آهن

منقل و حرارت سیخ بیشتر می سوزد.

چره امر-در (افو-سراجِه) ^۱ فیچینی؟ [کا]

char.a amar.a ra (ufu-sarâja) fichin.i ?

چرا برای ما (عذر و بهانه - ادا و اطوار برمی چینی؟)

چرا هروقت با توکاری داریم خودت را به بیماری می زنی؟

به آدم: (از زیر کار در رو) گویند. به کسی که عذر بدتر از گناه

آورد، گویند.

چر-سک چارچشم بیی سه؟ [کا]

char sak.a châr-chashm ba.bi ga

چرا مثل سنگ چهارچشم شدی که؟

به کسی گویند که به جایی زل زند و با دقت به نقطه ای چشم دوزد.

چشم بگوته: اگر روزی به چ نینم، کور بوم [کا]

chashm ba.gut.ae: aga ruz.i ya che

nayn.am, kur buum

چشم گفته: اگر روزی چیزی نینم، کور می شوم.

آدم نمیرد، چشمش چیزها می بیند!

(دیده را فایده آنست که دلبر ببیند - گر نبیند چه بود فایده

بینائی را)

چشمون، دسه نیا کونن ^۲

chushmon das.a neyâ kon.an

چشمان، به دست نگاه می کنند.

دستهای بخشنده، چشم طرف را جلب می کند. چشم زیردستان

۱- (افو-سراجِه) = بیماری اسب و قاطر است و آن را با چاقوی تیزشکاف

می دهند و معالجه می کنند.

۲- کوری زنی داشت و هرشب با دستهای پراز میوه و غذا و سایر هدایا به خانه می رفت. سالها بود که با زنش زندگی می کرد شبی، تهی دست به خانه رفت. زن در را باز کرد و گفت: (مرده شوی چشم کورت را ببرد) مرد گفت: سالهاست که باهم زندگی می کنیم تا حالا چشمهای کور مرا ندیده بودی؟ زن گفت: همه شب به دستهایت نگاه می کردم و امشب که دست تو خالی است به چشمهایت نگاه کردم. مگر نشنیدی که گفته اند: (چشمون...)

به دست بخشندگان است.

هدایای ریزو درشت به وسیله دست داده می شود.

چقد (چوس افاده) دانه ؟

chaqad chus-efâda daan.a

چقد (افاده و تکبر قلابی) دارد.

به آدم خشک و نجسب و متکبر و از خود راضی گویند.

چل بکشم، چاره کسه منم !!

chel.a ba.kash.am, char.a kashe mann.em

چهل را بکشم (حمل کنم) چهار را نمی توانم بکشم ؟

چهل تومان به توانم بدهم، از دادن چهار تومان عاجزم ؟

نظیر : اسبی که همه چیز را بکشد قاشق و ملاقه را هم می تواند حمل کند !

چنان وارون وارنه که یه چوله* بغیری شونی آسمون !

chanoon vârôn vârân.a ga ya chula

ba.gir.i shun.i âsamon.

چنان باران می بارد که یک رشته اش را بغیری، به آسمان می روی.

در وصف باران شدید.

چندی تی بشکسه زورنا* فوت دکونی*؟

chandi ti bashkasa zurnâ fut dukon-i ?

چقدر در سرنا شکسته ات، می دمی؟

چقدر یک حرف را تکرار می کنی؟ چقدر قباله کهنه به هم می زنی؟

چقدر منم منم می کنی ؟

چنگر* هف صنار بهین، سل* کول هچیم هچیم* نشو ! ۱

changar.a juft.i hafsannar ba-hin

۱- چنگر = نوعی مرغابی است شبیه (کلاغ سیاه) با نوک سفید. سل = اصطلاح

= مرداب، آبگیر وسیعی است که در زمستان آب را در آن ذخیره و در تابستان

مزارع را با آن آب سیراب می کنند در این مرداب انواع گیاهان و درختان می رویند

انواع حشره و پرند در آن زندگی می نمایند.

sal-a kul-a hachim-hachim na-shu

مرغایی را ، جفت (دو عدد) ۷۰ دینار بخر، پشت مرداب دولا-
دولا نرو !

وارسته باش، عزت نفس داشته باش (آلوده منت کسان کم شو)
(به دست آهن تفته، کردن خمیر - به از دست یرسینه پیش امیر)

چوئینه مو ندانه

chuin-a mondan-a

به (چوئین = نوعی مرغ ماهیخوار) می ماند.
به آدم قد بلند و دراز گویند.

چوچاره دیمه بوده !

chuchâr-a dim-a bowd-a

صورتش، شبیه صورت مارمولک شده !
به آدم لاغری که صورت باریک و زشت دارد گویند.
نوعی تحقیر است.

چوس کن، فیس کنه، اندرز - نصیحت کونه !

chus-kun , fis-kun-a andaraz-nasihât kon.a

(چسو) ! (باد ول کن) را ، پند و نصیحت کند !
دو بدکاره همدیگر را نصیحت می کنند. (رطب خورده منع رطب
چون کند) ؟
(کور دگر، عصا کش کور دگر شود)

چوس، مرگ دوا نکونه

chus marg-a davâ nukon-a

(گاز معده) مرگ را درمان نمی کند.
کار باید اساسی باشد. فکر کلی تری باید کرد. (کوه باید بیفتد
تا دره پر شود) !

چوس نفسه !!

chus nafas-a !

دراز روده ، پرنفس و پرگو است.

به آدم پرچانه، وراج و پر حرف گویند.

(چوس و فیه) همرا، حموم گرم.آ. نبونه!

chus.o fis.a hamra hammom garm.â-na.bun.a

با (باد و بودا)، حمام گرم نمی شود.

کار اساسی باید کرد (دو صد من استخوان باید که صد من بار

بردارد) (رنخس می باید تن رستم کشد)

چوس همرا (قلی نهار)* کونه

chus.a hamra (qali-nahar) kon.a

با (گاز معده - باد و بود) صبحانه می کند (می خورد)

به آدم ممسک، خسیس، کنس گویند (از آب کره می گیرد)

چی طاسی؟ چی حمومی؟

chi tâs.i ? chi hammom.i ?!

چه طاس و چه حمامی؟

در مقام حاشا!! (چه کشکی؟ چه پشمی؟)

چیک آغوز.*ه مونده ۱

chik.a âquz.a mondan.a

بد: (گردوی به پوست داخلی چسبیده) راماند.

به آدم سمج و پررو گویند. (طرف، ول کن نیست)

چیسه، همش ت به برف وارنه!!

chi.sa , hamash te ba barf vârana

چه هست - چنه، همیشه برای تو برف می بارد؟

در روزهای برفی، معمولا مردم گره به پیشانی می آورند. به آدم

عبوس و اخمو و «در خود فرو رفته» گویند.

۱- آغوز = گردو، چیک و دچیک = چسبنده و دیس جدا شدنی! مغز نوعی از

گردو، پس از شکستن پوسته سالم بیرون می آید ولی مغز (چیک آغوز) هرگز سالم بیرون نمی آید. این نوع گردو را شاید در تهران (گردو کوره) بگویند.

(حاج حاج*)ك، جی نی - کرایه خانه هگیره ! ۱ [گا]

(haj-haje) ka ji ni - karâya xoona hagir.a

از (پرستو) هم - کرایه خانه می گیردا!

به آدم پول دوست و کنس و دنیا دار گویند.

حاجی کو بدی؟ مکه! ورزه کو بدی؟ لپه! * [گا]

hâjee ko ba-di ? makka !

varza ko ba-di ? lappa

حاجی را کجا دیدی؟ مکه گاونر را کجا دیدی؟ در مزارع عمیق!

کجا، ترا می توانم پیدا کنم؟ تو که دوره گردی و جای ثابت

نداری چه مالی؟ چه نسیه ای به تو بدهم؟

حسرت به دل گله خدیجه، بمورده نیده خو نوه، نتیجه!

hasrat ba del-e kalla xadija

ba-murd.a ni-de xu nava-natiya

آرزو به دل کبلا خدیجه (ماند) مرد و نوه و نتیجه اش را ندید!

حسرت به دل مادر بزرگت ماند که مرد و جوانی و رشد و

عظمت ترا ندید!

به طعنه گویند. نظیر: (خوش به حال آنها که مردند و صدایت را

نشنیدند)

حسن، درزنگه مگه؟!*

hasan darzan.aka maga ?

مگر حسن دوزنده است؟! (که فوری ببرد و بدوزد؟)

چرا اینقدر عجولی؟ قدری صبر کن، حوصله داشته باش! (خم

رنگرزیست، مگه؟)

حسن موگوم، حسین! تو گوش کن [گا]

hasan.e mu gu-om , husen tu gush kun

برای حسن من می گویم، حسین! تو بشنو.

۱- درگیلان (شاید همه جا) پرستوها بیشتر زیر سقف خانه ها و دکانها لانه

می سازند، نه با مردم کاری دارند نه مردم با آنها !!

(به در می گویم که دیوار بشنود)

حسن هفت رنگه !

hasan haf-rang-a

حسن هفت رنگ است .

به آدم بوقلمون صفت و (دمدمی مزاج) گویند.

حکم (کولوش کن) * به سیر - کله ی * ۱

hukm-a kulushkan ba sir-kala-y

زور - حکم و امر (مرغ جوجه دار) در باغ سیر است.

تو کسی نیستی که حریف ما باشی . برو جای دیگر (گرد و خاک)
کن !

به کسی گویند که در جای نامناسب (خط و نشان) می کشد و قدرت
انجام کاری را ندارد.

حله پشت همرا - دره و ! نودی ؟!

hale pusht-a hamra dar-a vâ nowd-i

حالا، هنوز با پشت در را باز نکردی!

هنوز گرم و سرد نجشیدی از ن و بچه دورت را نگرفتند.

حمام بی عرق بشون ؟! [گا]

hamboom bi araq buun ?

حمام بی عرق کردن می شود ؟

(هندوانه خوردن، پای لرز نشستن هم دارد)

حیا به چشمه، تی چشمو ن گه بگیتی [گا]

hayâ ba chashm-a , ti chashmoon-an ga ba-git-i

حیا به چشم است، چشمهایت را هم که گرفته ای !

(بلی شرم و حیا در چشم باشد - چوبستی چشم، باقی پشم باشد)

ایرج میرزا

۱ - کولوش کن = مرغ خانگی جوجه دار (کرچ) است . زمین باغ سیر نرم و ترد

است کولوش کن در باغ سیر خاک را به هوا می پراکند تا جوجه ها بتوانند غذای مورد نیاز را

پیدا کنند شاید يك کولوش کن بتواند يك باغ سیر را خراب کند !!

خاخور.ی دیل مرد* وانه - براری، یه گونه: تو زن نبینی؟!

xâxor.ay-e dil mard-a vaan-a

barâr.ay-e gun-a: tu zan neben-i ?

خواهره، دلش شوهر می خواهد- به برادره می گوید : تو زن

نمی بری (نمی خواهی)

شرم دارد که خواسته اش را بی پرده بگوید و می خواهد از راه دیگر

منظورش را بفهماند.

خاش والیسه* !

xâsh valis-a

استخوان لیس، است.

به آدم : متعلق و چا پلوس و (بادمجان دورقاب چین) گویند.

(کاسه لیس است)

خاشه جانه !

xâsh.a joon-a

استخوانی است.

به آدم لاغر و استخوانی گویند (نی قلیونه)!

خاك بو بو، باد ویته بوشو !

xâk bu.bo , bâd vit.a busho.

(انگار) خاك شد، باد برداشت و رفت.

اندر گم شدن ناگهانی چیزی!! (آب شد به زمین فرو رفت) !

(نان شد و سگ بردش) !

خاك وراشین*، خاك ورونه*، خو سر فوکونه !

xâk varashin , xâk vurun.a , xu sar fukon.a

خاك به هم زن- خاك كن، خاك به هم می زند (می كند)، به سرخودش

۱- خاك وراشین=خاكروب، خاك به هم زن، =چاه كن است كه خاك را از ته

چاه می كند و به بالا می فرستد و هنگام تخلیه، گاهی خاك واریز می كند و به سرچاه كن

می ریزد. به (كولوش كن) هم گویند كه در خاك نرم می خوابد و با پر و پا خاك را به

هوا می پراکند و آن گرد و خاك باز به سرخودش می ریزد (چه ممكن كه خود افتی)

می‌ریزد!

(چاه کن همیشه ته چاه است) (چه مکن که خود افنی)

خانم تهران دره!

xânam tehroon dara

خانم در تهران هست.

(خوانم) از مصدر خواسن = (می‌خواهم) است (در شرق گیلان)

وقتی که کسی، چیزی از کسی طلب کند و لجوجانه، یکریز گوید

مثلا: مو پول خوانم، مو پول خوانم... طرف گوید: خانم تهران

دره !!

خانم - خانم، دس چرخ نانه !!

xânam-xânam, das charx na-ana

خانم، خانم، در دست نمی‌گنجد (دست، چرخ نمی‌آید)

این اصطلاح را نمی‌توان به فارسی برگرداند. منظور این است

که: فلانی را می‌گوئی؟

(کیه که حالا او باشه)؟! (آنقدر زیباست که نظیر ندارد) (آنقدر

پول دار است که همطراز ندارد) در بیان خوبی شخص مورد

نظر به کار می‌رود.

خانه‌ای که دو ته سگ دبون، هیکنه* شتال دومبال نشون! [کا]

xoona-i ga du-tta sak dabun,

hik-ta shaâl-a dumbâl na-shu-n

خانه‌ای که دو تا سگ باشد، هیچکدام دنبال شغال نمی‌روند!

(خانه‌ای که دو کدبانوست، خاک تا زانو است) (ماما که دو تا

باشد، سربچه کج در می‌آد)

خانه خواه، طاقت مهمونه ندانه!

xoona-xâ tâqat-a mehmoon-a na-daan-a

صاحبخانه (بزرگ خانه و قبیله) طاقت مهمان را ندارد.

وقتی، جمعی به مهمانی روند و صاحبخانه نباشد یا (گریز زند)

گویند.

(خانه خدا، طاقت مهمان نداشت - خانه را از بهر مهمان
واگذاشت)

خانه، ك حریفی؟ می زناکه؟! (می ننه)؟!

xoona kee harif.i mi zanak.a ? (mi nana) ?

در خانه که را حریفی؟ زخم را؟! (مادرم را؟!)
برو شیر درنده باش! ... آدم ضعیف تر از خود را می زند؟ اگر
شجاع و زنده ای با يك سروگردن از خود بلندتر دعوا بکن نه با
زن و مادر پیر!!

خانه مین خوسره دبه منه، محله سر شودره خودشه عروس چاکونه [گا]

xoona meyen xu sar.a dabassa mann.e ,

mahalla-sar shao dara xudash.a arus chākuna

درخانه - میان خانه سرش را نمی تواند ببندد، به محله گردی
می رود خودش را عروس درست می کند. به زنانی گویند که : در
خانه (ولنگ و واز) وشلخته هستند ولی وقتی به کوچه می روند
خود را هفت قلم آرایش کنند (ازدرون خالی - از برون عالی)
خبر بر، چه موندنه؟ - ملی!

xabar-bur chee mondana ? - mali!!

خبرچین - سخن چین به چه ماند؟ - سگ ماده!
(سگ ماده، برای تغذیه توله هایش به هرخانه سر می زند)
خبرچین، از ماده سگ هم کمتر است. (هر که عیب دگران پیش
تو آورد و شمرد - بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد)

خدا، امره اسب چوده که مادیون لنده بخوریم!

xudā ama-ra asb chowd.a ka

mādeyon-a laqad-a bu.xor.im

خدا ما را اسب ساخته، که لگد مادیان را بخوریم!
(وفا کنیم و سلامت کشیم و خوش باشیم) (از عاشق وفا، از
معشوق جفا)

وقتی که دوستی از دوست خود تو سری یا مشت می خورد به طنز

و شوخی گوید :

خدا او نه کاسه بیده ، آش دوده !

xudâ un-a kâsa bi-de , âsh dowed

خدا کاسه‌اش را دید، آش ریخت (برای او)

ظرفیت او بیشتر از این نیست - قلبش پاک نیست - باطنش خراب است.

اگر گذشت و وسعت نظریشتری داشت خدا هم به او بیشتر می‌داد. (هرآن را - آنچه لایق بود، دادند) !!

خدا با گنه* - که ، خلق منه ویگیره !

xudâ bagene-ka , xalq manne vî gir-a

خدا افکنده را ، خلق نمی‌تواند بردارد (بگیرد - بلند کند)

خلق چکاره است ؟ خدا باید پشت و پناه آدم باشد، اگر خدا از کسی رو بگرداند خلق نمی‌تواند او را به کرسی آرزو بنشانند !!

خدا بخوای آدمه هده، تگونه تی خانه کو ایسه !!

xudâ ba-xây âdam-a had-a

na-gun-a ti xoona ko iss-a

خدا بخواهد به آدم بدهد نمی‌گوید خانه‌ات کجاست ؟!

- فلانی را می‌گوئی؟... اگر لطف خدا شامل حال او نمی‌شد،

این بی‌عرضه و گنج و ابله هرگز به چنین زندگی نمی‌رسید !!

در باره آدم بی‌عرضه‌ای که به زندگی و سرمایه می‌رسد، گویند.

خدا ، بده !

xudâ ba-da

به گداهائی که در خانه را می‌زنند و تقاضای برنج و غذا و پول

کنند، به جای (نداریم - نمی‌دهیم) گویند : (خدا بدهد) یعنی

از ما کاری ساخته نیست، برو شاید خدا در جای دیگر به تو

بدهد.

خدا برکت بده می‌بال - بازو - تا منت نکشم تی‌شون، سازو* [گا]

xudâ barkat ba-da mi bâl-a bâzo

tâ mennat na.kash.am ti-shon-a gâzo

خدا بال و بازوی مرا برکت و قوت و قدرت دهد - تا منت
آدمهای (گازو) نمی چون ترا نکشم. برای ابراز غرور و عزت نفس
داشتن، گویند. (گوشت تنم را بخور، منت قصاب را نکش)
(هر که نان از عمل خویش خورد - منت از حاتم طائی نبرد)

خدا - ت خیر بده !

yudâ ta xayr ba.da !

خدا ترا خیر و برکت دهد.
(خیرش را ببینی). بیشتر در خرید و فروش و معاملات و هم به
طعنه !! گویند.
یعنی : - این چه کاری بود در حق ما کردی؟ حنای بدی به دست
ما گذاشتی برو : (خدا . ت ...)

خدا خر-ه شاخ هندا ، مار-ه میجیک*!

xudâ xar-a shâx ha.nda mâr.a mijik

خدا خر را شاخ نداد، مارا مژه !
(خدا خر را شناخت شاخش نداد) (گره مسکین اگر پر داشتی -
تخم گنجشک از هوا برداشتی)
اگر قدرت داشتی پدر مردم را در می آوردی . خدا ترا شناخت
و از این بهتر ترا نیافرید.

خدا ، سرمه باقله چشم بکشد !

xudâ surma bâqale chashm-a ba.kash.e

خدا ، سرمه را به چشم باقلا کشیده !
گاهی، خداوند نعمت زیبایی را به کسی می دهد که شایسته و لایق
آن نیست.
بین چه کسی صاحب زندگی شده ؟ آیا او لایق اینهمه نعمت
هست ؟

خدا - م* تی کاره منه* جور در باره!

xudâ-m ti kâr-a manne jur dar baar-a

خدا هم، کار ترا نمی‌تواند جور در بیاورد.
آنقدر کارت پیچیده و خراب است که... آنقدر کارت گره خورده
است که: (خدا.م...)

خدا نجار نیه، ولی تخته به تخته زنه!

xudâ najiâr niye, vali taxa ba taxa zen-a

خدا نجار نیست ولی تخته به تخته می‌زند.
وقتی که: دونا همجنس، دونا جور به هم نزدیک و جور شوند گویند:
این کور برای آن چلاق مناسب است!!

خدا نکنه، آدم کهنه پارچه تی چپر*ه دشکه!

xudâ na-kun-a âdam-a kohna-pârcha

ti chapar-a dashka

خدا نکند پارچه کهنه آدم روی چپر (پرچین) تو بچسبد.
به آدم هوچی، رسواکننده و خودنما گویند.
یعنی: خدا نکند آدم به توتیاز پیدا کند که اینقدر وق می‌زنی تا
همه بفهمند!!

خدا نکنه، گو پارچه خور بیون!

xudâ na-kun-a gaw pârcha-xor ba-bun

خدا نکند، گاو پارچه خور شود.
به آدم: (چشته خور) بدعادت و مردم آزار گویند.
(ترك عادت موجب مرض است)

خدا نکنه: گیل گدا بیون، مالش (کونده)!

xudâ na-kun-a gil gadâ ba-bun, gâlash kûndeh

خدا نکنه: گیل گدا شود، پشت کوهی (چوپان) مفعول!
عالم و آفاق را به ستوه می‌آورند!! چنان آبرو ریزی می‌کنند
و (گندش را در می‌آورند)!! که...

خدا هر كسه خانه خواسه بون واچینه*، كلند*ه هونه دساده ! [گا]

xudâ har-kas-a xoona xâssa-bun vachin-a

kaland-a hun-a das-a.dae !

خدا ، خواسته باشد خانه هر كس را برچیند، تیشه و كلنگ را به دست اومی دهد.

مخالف مثل : خدا اگر بخواهد به کسی بدهد... (وتعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدك الخير...) قرآن

خدا هزار ته چشم م هده ، اینه دئنه منم

xudâ hezâr-ta chashm ma had-a

in-a deen-a mannem

خدا هزارتا چشم بمن بدهد، چشم دیدنش را ندارم (او را دیدن نتوانم)

ایقدر از او بدم می آید که... ایقدر از او نفرت دارم که...

خدا همه به حموم قسمت گونه، امه به (تنبیر خانه*) !

xudâ hame-ba hammoom qesmat kon-a

ame-ba (tanbir-xoona)

خدا ، برای همه كس حمام قسمت و نصیب می كند ، برای ما (واجبی خانه)

خدا حمام را به دیگران می بخشد، واجبی خانه را به ما .

(خدا به همه دل میدهد - به ما كه گُل) [ای خدای چرخ و فلک !

به همه چوب دادی، به ما «فلک»]

خر اگه بگه* هیچ كسه خره صاحبه هندی*، زور دئه!!

xar aga ba-kka hich-kas-a xar-a

sâhab-a handi, zur danne

خر اگر یفتد، هیچكس را به اندازۀ صاحب خر، زور ونبرونیست!!
هر كس، برای حفظ اموالش (از خطر نیستی) یش از همه تلاش می كند.

(مال شیرین است) و در مواقع خطر، صاحب مال، بیشتر خود را

به آب و آتش می زند.

خر، به خاش* فوکونن، سک به واش* !

xar.e ba xâsh fukon-an, sak.e ba vâsh !

برای خر استخوان می ریزند، برای سگ علف !

کار دنیا عوضی است. کارزمانه وارون است. (مگس در گلشن

و عنقا به گلخن)

خر بگوزه، فرده آفتوئه

xar ba.guze, farda âftow.a

خر گوزید، فردا آفتاب است.

در مقابل عطسه ناگهانی و برصدای کسی گویند. (خرس ترکید

فردا تعطیله)

خرچنگه بگوتن : چر یور - یوری راهشی؟ بگوت: جوانی و هزار چم و خم

xarchang.a ba.gut.an : char yavar-yavari râh sh.i

ba.gut javoone.yu hezâr cham-o xam.

خرچنگ را گفتند: چرا کج-کجکی (کج و معوج) راه می روی

گفت : جوانی هست و هزار و پیچ و خم.

(جوانی هزار پیچ و خم دارد). در ایام جوانی، چنانکه افتدو

دانی...

خر، چی دونه، بهای زعفران چیه؟*

xar chi doon.a bahâye zaafaron chisa ?

خرچه داند، بهای زعفران چیست؟

(قدر زر، زرگر شناسد؛ قدر گوهر، گوهری)

خر خاك ره بده ؟! [گا]

xar xâk.a-ra ba-dee ?!

خر، خاك هوار (آوار) دیده است ؟

به کسی که (خرغلت) زند و یا (جاخوش کد) گویند :

خر، خر-ه (پا سر-ه)* * نمیره ! [گا]

xar xar.a pâ-sar.a ra na.mir.a !

خر، از (جفتك) خر نمی‌میرد.

هر دو از يك قماش هستند. با هم جور در می‌آیند.

— می‌گویند فلانی با فلان، در افتاد - باشد؛ هر دوشبیه یکدیگرند

مگر نشنیدی؟: (خر-خره...)

خر، خوشحاله سه، خو گوش درازه ! [گا]

xar xush-hâl-a ga xu gush darâz-a

خر خوشحال است که گوشش دراز است .

نظیر : داش خوش است که نامش کیوتر حرم است.

خر - خوش خیاله موندنه !

xar-a xush xayâl-a mondan-a

به‌خر خوش خیال می‌ماند .

به کسی گویند که : بوالهوس است و هر لحظه هوس انجام کاری

کند؛ یا اندیشه‌های دور و درازی در سر پیوراند.

خرس تب بوده مگه ؟!

xars tab bowda maga ?!

خرس تب کرده مگر ؟!

چرا اینقدر لباس پوشیدی؟ به کسی گویند که : در تابستان و در

هوای گرم لباس زیاد به تن کند.

خرس جی * پرسنی * : چارشنبه کی ایسه ؟!

xars-a ji pursan-i : charshanba kay issa?

از خرس می‌پرسی : چهارشنبه کی هست ؟!

به کسی که : از آدم بی‌شعور و «خنک» سؤالات عجیب و غریب

کند، گویند.

خرس خانه و آوه انگور ؟!

xars-a xoonâ-o âw-a angur ?

خانه خرس و آب انگور؟

(خانه خرس و بادیۀ مس ؟) چه چیزی از چه کسی می‌خواهی ؟!

خرس، خوویسین جا ندانه لوآس* ویسین مهمونی کونه

xars xa visin jâ na-daan-a

luâs-a visin mehmoon-i kon-a

خرس، برای خودش جا ندارد، برای دیوباه مهمانی می‌کند
(یکی را در ده راه نمی‌دادند سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت)
(موش به سوراخ نمی‌رفت جارو هم به دمش بست)

خرس شکم و پیتار* خایه؟

xars-a shakam-o pitâr-a xâya?

شکم خرس و (تخم) نیش مورچه؟
(این تبر به آن جنگل، کاری نیست) (مشت و درفش؟)
(مشت برسدان زدن بی حاصل است)

خرسه کوتکایه* موندنه!

xars-a kuta-kay-a mondan-a

به توله خرس (توپول - موبول) می‌ماند.
به بچه چاق و چله‌گویند.

خرسه جا، کفتال نیشته!

xars-a ja, kaftâl nisht-a

جای خرس، کفتار (دوباه) نشسته!
نظیر: (میراث خرس به کفتار می‌رسد). کله‌پز برخاست، سگ
جایش نشست!

خرسه قار* گودن، انگور، باغبونی استفاده د! [گا]

xars-a qâr-gudan, angur-bâqboon-i estafâdae de!

قهر کردن خرس، به سود باغبان انگور است دیگر!
آدم بدجنس، دزد و نمک‌شناس و خرابکار، هر لحظه هم از خانه
آدم قهر کند باز به صرف صاحبخانه است.

خروس، کرک* سر نوشو، تی حرف همه‌جا بوشو!؟

xurus, kark-a sar nu.sho, ti harf hama ja bu.sho?

(هنوز) خروس روی مرغ نرفته، حرف تو همه جا رفته!؟

(دهانت چاك وبست ندارد)؟ چقدر دهن لقی ۱؟ به کسی که حرفی

را می شنود و در حداقل مدت، به همه محله بازگویی کند، گویند.

خره-خره بگویم*، ازا پالون کوئه گیت*! [گا]

xar.ae xar.ae ba.gut.am , aza pâloon.a kul.a gi.t

خره، خره گفتم ، دیگر پالان به دوش گرفت.

شوخی، شوخی. خوب خودت را به خريت زدی ۱؟

خره-خره بگویم*، ازا پالونه (شوند-کله)* تو آده*! ۱

xar.ae xar.ae ba.gut.am

aza , pâloon.a (shund.a-kala) tuâd.ae

خره خره گفتم ، دیگر پالان را در (پلهم زار) انداخته !

خره خره گفتم ، حسایی خر شد. شوخی شوخی گفتیم فلان طوره!

جدی آنطوری شده !!

خره سواره، اوئه دمبال گردنه

xar.a savâr.a , un.a dumbâl gardan.a

خر را سوار است، دنبال آن می گردد.

به آدم گنج و منگ وخنک وکودن گویند. (ملانصرالدین است.

خر سواریش را حساب نمی کند)

خشکه محبته همه دانن !

xushk.a mahabbat.a hama daan.an

محبت خشک و خالی را همه دارند!

محبت را باید به طریقی نشان داد وگرنه تعارف خشک و خالی

را همگان دانند !!

(خلیفه محله) سئید* ۲

(xali fa-mahalle) said.a

۱- شوند=پلهم گیاهی است به ارتفاع تقریبی ۱/۵ متر با گلهای سفید و دانه

قرمز. گویند بلبل این دانهها را می خورد و از آواز می افتد.

کله=زار=ستان پسوند اسم است. انبوه هر گیاه و هر درخت با همان نام

+پسوند مثل=توت کله ، انار کله. سیر کله

۲- خلیفه محله=دهی است در رانکوه. بین لنگرود و رودسر

سید (خلیفه محله) است.

به کسانی گویند که: خود را به لباس سادات در آورند تا به نام اولاد علی مردم را سرکیسه کنند و تقریباً به این معنی که: سید قلابی است!

خمیثر*، خلات کونه* میان، آو خوره*! [کا]

xumeer xalât kune meyan âw xor.a

کوزه گر، در کوزه شکسته، آب می خورد.
این مثل درست ترجمه همدیگر است.

خن (دنده) برجگر نئن، تله* جبر دودن، شیرینه جئور!

xan danda bar jegar naan,

tal.a jir dowdan, shirin.a jaor!

باید (دنده - دندان) برجگر گذاشت: تلخ را ریخت پائین، شیرین را بالا.

با تلخ و شیرین زندگی باید ساخت. (نوش بی نیش میسر نشود)
(به تلخ و ترش رضا ده به خوان گیتی بر - که بیشتر خوری از...) خاقانی

خواب دبو سر، بالش نخوای، وشنا* شکم قاتوق! [کا]

xâb dubo-sar, bâlash na.xa.ae

vashna shakam qâtuq.

سرخواب آلوده بالش نمی خواهد، گرسنه شکم، خورش است
ما سازگاریم. (ریاضت کش به بادامی بسازه) (خمار آلوده با جامی بسازه)

(چو شب آید به خشتی وانهم سر) با بابا طاهر

خوته بو*، سکه دمه دنموج*^۱

xuta.bo sak.a dum.a danamuj

۱- دموتن = مص لکد زدن و پامال کردن و هر چیزی را لکد مال کردن و با
پا له کردن.

دموج = امر = لکد مال کن و دنموج = فعل نهی = لکد مکن.

دم سگ خفته را لگد نکن.

سر به سر آدمهای داد - دادی و بد اخم و عصبانی مگذار.

(گفت این مار است و خوابش برده به)

به کسی که کاری با تو ندارد آزار مرسان.

خو خدا - همرا راس نیه، تا مردم همرا راس بیون

xu xudâ hamra râs neye , tâ mardum-a

hamra râs ba-bun.

با خدای خود رو - راست نیست، تا با مردم رو راست باشد .

به آدم دغل و دورو و حقه باز گویند.

(خوجیر*) چی*، بدسه راه نشونه

xujir chi , bad-a râh na-shun-a

چیز (خوب)، به راه بد نمی رود !

یعنی غذای خوب، از شکم بد، پائین نمی رود

به کسی که از غذا ایراد گیرد و به بهانه ای آنرا نخورد گویند.

خودشه به شغال مردگی بزا

xudash-a ba shaâl-murdagi ba-za

خودش را به شغال مردگی زده .

کلك می زند - مکر و حيله دارد. آب زیر کاه است

(خودشو به موش مردگی می زند)

خو ریش (خشکه شانه) بگوده ! [کا]

xu rish-a (xushk-a-shoona) ba.gud-ae

ریشش را (آب نرزه شانه) کرده .

نظیر : (آب را ندیده شلوارش را در آورده)

به خودش وعده و وعیدی حساب داده . به کسی گویند که با عجله

بدنبال وعده و وعید واهی می رود.

خو کون جی در ابنه، خو دهن دکونه

xu kûn-a ji dar aben-a xu dahan dukon-a

از مخرج خود در می آورد، بدهان خود می کند.

خسیس است، کنس است.

خو مآره محرم نیه !

xu maâr.a mahram neya

(محرم) مادر خودش نیست !

بسیار هیز است - بد چشم است. ممکن است به مادرش هم تجاوز کند.

خوڪ خو مساره موندنه

xuk.a xumsâr.a mondan.a

به خوڪ (خوانسار) می ماند.

به آدم عصبی، ناراحت و دعوائی گویند.

(خوڪ) خرس کومساره مونه. ۱ [کا]

(xuk.a) xars.a kumsâr.a moon.a

خرس کومسار را ماند.

به آدم لوس گویند.

خوڪ و لآبدون؟

xuk-o lâbdon ?

خوڪ و تار عنكبوت ؟

مشت و درفش؟ نظیر: شکم خرس و نیش مورچه ؟

(آیا خوڪ در تار عنكبوت اسیر می شود ؟)

خویش گه خویشه، غریبه خویش بگیر، تا پشت زیاد بکونی

xish ga xish.a qariba xish ba.gir

tâ pusht zeyâd ba.kun.i

قوم و خویش که قوم و خویش است، بیگانه را خویش ساز.

(با بیگانه ازدواج کن) تا پشت (خانواده) زیاد کنی.

با غریبه ها وصلت کنی تا خویشان و اقوام شما بیشتر شوند.

۱ - کومسار = دهی است بین راه دیلمان - قزوین که خرشهای آنجا به لوس

بازی معروفند.

خیلی (پیراسن*) تونسم* - خدا.م می سرکاسه بز!!

xayli pirassan tonas.am

xudâ.m mi sar-kâsa ba.za.

خیلی (تحمل کردن) می توانستم - خدا هم به کاسه سر من زد .
خیلی چشم دیدنش را داشتم که خدا او را جلوی چشم قرار داد .

(مار از پونه خوشش نمیاد، در لانه اش هم سبز می شود)

خیلی جهاز* خوبی بارده ، رونما* م. خنه*!!

xayli jahâz-a xub.i barda ,

runamâ.m xaana !?

خیلی جهیزیه خوب آورده، (رونما) هم می خواهد ؟!
(کار نخویی انجام داده که دست مریزاد می خواهد؟)
(خیلی بادخویی ول میده ، دم باد صبا هم می شینه)
به کسی که: کار را بد انجام دهد و توقع پاداش داشته باشد ،
گویند.

خیلی ران تمیزی داره، (قربانی پوس)* سر.ن نشته .

xayli roon.a tamiz.i dâr.a

(qurboon.i pus.a) sar.an nisht.ae

خیلی ران تمیزی دارد روی (پوست گوسفند قربانی) هم نشسته
است.

[بز (گر) سرچشمه آب می خورد] (میمون هر چه زشت تره -
بازیش یستره)

داری* که بکه ، ویریا* منه !

dâr.i ka bakka , virisa-manne !

درختی که یفتند، نمی تواند برخیزد (برخاستن نتواند)
شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است.
از مرده کاری ساخته نیست !

داری سه بار نیاره ، هیمه* در خوبه ! [گا]

dâr-i ga bâr neyar-a hima-ra xub-a

درختی که بار و میوه نیاورد، برای هیزم خوب است.

آدم بی خبر و برکت برای جرز دیوار خوب است (دست بی خبر

برای زیر ساطور خوب است)

د - امر سه [گرمه گوله]* نا - دره* ! ۱

de ama-ra [garm-a-gula] naa-dar-a

دیگر به ما [کوزه گرم] دارد می نهد !!

به کسی گویند که: بیش از حد درخواستن چیزی اصرار و سماجت

ورزد (دیگه داده مارو می زائونه)

د تی (های های) بوشو، تی (وای-وای) بمونسه

de ti (hây-hây) busho , ti (vây-vây) bumonas-a

دیگر های هایت رفته ، وای وایت مانده.

پیر شدی - پیری و هزار عیب (پیری رسید و مستی طبع جوان

گذشت - کارتن از تحمل رطل گران گذشت) کلیم کاشانی

د-چر گوی قبره سه - بگو چاله ی-د؟! [کا]

de char guo-y qabr-a ga , ba-gu châ-lay de ?!

دیگر چرا می گوئی قبر است که ؟ بگو گودال است دیگر؟!

به کسانی گویند که : بزرگ را کوچک می نمایانند و ریز ریز جان

آدم را می گیرند.

(چرا می گوئی تب کرده بگو مرده دیگه؟) (مرگ یکبار - شیون

یکبار)

د-خو* (هف خاجه)۲ بوشو !

de xu haf- xâj-a busho

۱- گوله = کوزه و (گرمه گوله) = نوعی بادکش است بر پشت بعضی بیماران .

در قدیم برای دفع بعضی امراض حجامت می کردند و بادکش می گذاشتند [با استکان

روی سینه و پیشانی- با شاخ و کوزه بر پشت شافه]

۲- در بازی (پاسور) هفت خاج، هفت بازی حساب می شود و کسی که هفت خاج

دیگر (هفت خاج) خود را رفته (برده)
پیر شده ! (آفتابش به لب بام رسید) عقاب - دکتر خانلری .
درگوش گالشی : به کسی گویند که پیرویش حتمی است.

د - مرغونه* کا - دره* !

de marquna kaa.dar.a

دیگر تخم مرغ (مرغانه) دارد می کند.
بی قرار و بی تاب است. به آدم شلوغی که به در و دیوار می زند،
گویند.

د نداشته دگونی* !؟

de na.dasht.i da.kun.i

دیگر نداشته بریزی !؟
چرا ، اینقدر زیاد ریختی؟ چرا پر کردی؟ (مگر قرض می دهی؟)
وقتی آب یا غذائی را در ظرفی لبریز کنند و به دیگری دهند،
آن کس گوید:

دار، داره پینه*، نه تئور* داره !

dâr , dâr.a bin.a , na taor dâr.a

درخت، درخت را می برد ، نه تبر درخت را !
اگر از شاخه درخت، دسته تبر ساخته نشود از تبر چه کاری ساخته
است؟
(چون نیک نظر کرد برخویش در آن دید- گفتاز که نالیم که از
ماست که برماست) ناصر خسرو
(که با من هرچه کرد آن آشنا کرد) سعدی (هر بلائی که به هر
کس برسد از خویش است).

را می برد حتما چند (بازی) هم می برد و تقریباً نشانه این است که قسمت مهم بازی
را به پایان رسانده است.

دار داشته بوم، رزه قزوین صحرا جی آرم *۱ [کا]

dâr dasht-a-bum , raz-a qazvin-sahrâ ji âr-am.

درخت داشته باشم (مو) رز را از دشت قزوین می آورم .
حیف که پشتم خالی است. اگر تکیه گاه داشته باشم زمین و آسمان
را به هم می دویم.

دارکوب، سیته * حماله د ! ۲

dârkub site hammâl-a de!

دارکوب، حمال (سار) است، دیگر !
(کار کردن خر - خوردن یابو) است دیگر ! ما فعله بی مزد و
موجب تو شدیم !!

دار - وینجه *، موندنه ! ۳

dâr vinja mondan-a !

به سقزدرخت (صمغ درخت) می ماند.
چسبنده است، ول کن نیست ! به آدم سمج و پررو گویند.

داره کونه پینه *، سره * خبر ندانه ! ۴

dâr-a kûna bin-a , sara xabar na-dan-a

ته درخت را می برد، سردرخت خبر ندارد.
از آنهاست !! خیلی موذی و زیرک است. کاری می کند که : لب
تا دهن نمی فهمد !!

۱- درگیلان درخت انگور را به درختان تنومند سوار می کنند (برخلاف دشت قزوین) زیرا در زمین مرطوب، رز می پوسد به عبارت دیگر (رز) تنها، بی باروبر و بی پشت و پناه و بی تکیه گاه است.

۲- دارکوب = پرندۀ معروف = (درخت سوراخ کن) درخت را سوراخ می کند و سار در آن لانه می سازد یا کرهها را می خورد.

۳- وینجه = سقز، دار وینجه = سقز درخت، ضمع و شیرۀ ای که بعضی از درختان [هلو-گیلاس-آلبالو...] پس می دهند و خاصیت چسبندگی زیادی دارد.

۴- پینه = [سوم شخص فعل از مصدر بشن been = بریدن] = می برد.

داز* و تئور و تیشه، هرکه خو پئره، پیشه !

dâz-o taor-o tisha , har ka xu peer-a pisha

داس و تبر و تیشه، هرکس به پیشه و حرفه پدرش !
هرکس به اصل خودش ! تو را چه کار به این کارها !؟

داشته بو، گدا.ی

dâst.a.bo , gadâ.y

دارا و، گداست !!

به کسی گویند که : همه چیز دارد ولی همیشه از دیگران به عنوان
قرض می خواهد.

دارد و نمی پوشد. همه چیز دارد و می گوید: آه در بساط ندارم.

داماد*، دا - ما.ی !

dâmâd da mâ.y

داماد، ده ماه است !

داماد، پیش از ده ماه با فامیل عروس نمی جوشد ! روی داماد، بیش
از ده ماه نباید حساب کرد !

(دبسه کل*) مونه ! ۶ [کا]

dabassa-kal.a moon.a

گاو نر بسته و خورده (پرواری) را ماند.

به آدم هار و شیطان و شلوغ و آزار کننده، گویند.

دتر-خانه، زن خای - پسر به کشه*؟! [کا]

datar xoona , zan xa-ae pasar ba-kasha ?

دختر خانه را به زنی می خواهی، پسر به بغل (هم باشد؟)

عجب پر توقع هستی؟ چقدر زرنگی؟ (هم خرمی خواهد هم خرما)

۱- درگیلان، شوهر دختر و شوهرخواهر را هم داماد گویند.

۲- کل kal = ۱ کچل - ۲ فاسق و معشوق - ۳ کل = نر - دبسه کل = گاو

نری را گویند که در قفس چوبی مخصوص بسته شده باشد و انواع علوفه مقوی خورده
باشد. (در تهران، آن را پرواری گویند) اگر آن را درگله رها کنند به سایر گاوها آزار
رساند.

دتر* -ه کله*، کی گینه؟ - مآر* !

datar.a kal.a ki gin.a ? - maâr !

(فاسق و معشوق) دختر را که می‌گیرد؟ مادر !!

تو از راز آن طرف با خبری، چون با او همدم و جلیس هستی !

(میان مادر و دختر چیزی گم نمی‌شود) مادر و دختر از راز هم

با خبرند !!

در بوشو ماهی، پیله‌ی !!

dar-bu.sho mâhi pill.a.y !!

ماهی در رفته (از دست رفته - فرار کرده) بزرگ است !

نظیر : (گاومرده پر شیر هم می‌شود) ! که در دعوا ادعا کنند...

همیشه چیزهای از دست رفته، آرزو کردنی و چیزهای کوچک

به دست نیامده، به نظر بزرگ می‌نماید !

دراز لات* توسه داره بوتن : چره تی قد اندی درازه ؟

بوته : مردم زاگونه غصه نخوردم !

darâz.a lât.a tuse dâr.a bowt.an: chara

ti qad andi darâz.a? bowt.a :

mardum.a zâkon.a qussa nu.xord.am

به درخت توسکای دشت دراز کنار رودخانه گفتند : چرا قد تو

اینقدر دراز است؟

گفت : غصه اولاد مردم را نخوردم !

به آدم : بی درد و غصه و بی رگ گویند . اگر می‌خواهی راحت

زندگی کنی غم دیگران را مخور !!

در - آ - گودی* شیطونه - واگودی میدونه !?

dar.â.gud.i shaytoon.a -vâ.gud.i maydoon.a ?!

۱- لات، دشت آبرفتی اطراف رودخانه‌های کوهستانی را گویند که در آنجا هم

قلوه سنگ زیاد است و هم علف. این دشته‌ها معمولاً علفچرگاه و گوسفنداست (درازلات)

دهی است نزدیک بخش رحیم آباد رودسرو در آن توسکا زیاد است. (به آدمهای بی‌تربیت

و بی‌پدر - مادر هم لات می‌گویند)

(بدر کردی) بیرون کردی شیطان را - باز کردی میدان را ؟
شیطان را بیرون کردی و خود جانشین آن شدی؟ چرا اینقدر فتنه
انگیزی ؟

درد بی درمان تی گلی* بگیره !

dard.a bi-darmoon ti golee ba-gir.a

درد بی درمان گلویت را بگیرد.

نوعی نفرین است.

درد سیر نیه ، درد پیازه !

dard.a sir neye, dard.a peyâz.a

درد سیر نیست: درد پیاز است !

این ها بهانه است ، هدف ، چیز دیگری است . منظور دیگری
دارد.

(دردزن* دوز*) ، (ورزه دوز) بثون. [گا]

darzan duz, varza duz buun

(سوزن دزد) ، (گاو نر دزد) می شود؟

(چوب تر را چنانکه خواهی بیج - نشود خشك، جز به آتش ،

راست) (سوزن دزد، شتر دزد می شود)

دو رو* گو ، فراموشکارم بونه

duro gu farâmush-kâr.am bun.a

دروغگو ، فراموشکار هم می شود .

(دروغگو - کم حافظه است)

دره سره (پوتنك)* بو ندانه !

dar.a sar.a putanak bu na-daan.a

(پونه - پودنه) دم در خانه، بو ندارد !

از نعمت دم دست بی خبر است. به آنچه که دارد توجه نمی کند.

(مرغ همسایه غاز است) !

دری سه خدا واگونه، خلق دبه* منه ! [گا]

dar-i ga xudâ va kun.a, xalq dabass-a mann.e

دری را که خدا باز کند، خلق نمی‌تواند ببندد.

کسی را یارای مقابله با خواست خدا نیست !!

(دریا بزا) گنده، موندنه !

daryâ ba-zo kunda mondan-a

به : الوار - چوب - کنده (دریا زده - دریا دیده) ماننده

است

گرم و سرد چشیده، کار کشته و مقاوم است. (گرگ بالان دیده

است)

دریا بشوم، آو واخوشه* ! [کا]

darya ba-shum, âw vaxush-a !

دریا بروم، آبش می‌خشکد !

خیلی بدبیار و بد شانش هستم. (قلم نامبارک محمود - گر به دریا

رسد بر آرد دود) !

دریا ، بونه، یه قابدون* ؟!

daryâ bun-a ya qâbdon ?!

دریا ، يك قهوه دان می‌شود؟ (در يك قهوه دان می‌گنجد؟)

(می‌نگنجد به زورقی دریا)

دریا خو کون صدا بشتوئه*، اینه دیل ترکنه !

daryâ xu kûn-sadâ bashtow-a, in.a dil tarkan-a

دریا اگر صدای نعره و خروش خود را بشنود، دلش می‌ترکد !

(نگهی به‌خویشتن کن...) چرا از هیاهوی خود بی‌خبری ؟ چرا

داد و فریاد خودت را نمی‌شنوی ؟

به کسی گویند که : از دیگری ایراد می‌گیرد و از هزار عیب نهفته

و آشکار خود بی‌خبر است !

دریا خو کون صدا نشتونه، گونه : (مزره*) می‌گوشه کر-ئوده !

daryâ xu kûn-sadâ n.ashtow-na, gu-na :

۱- قابدون = (ظرف مسی استوانه‌ای شکل، دسته‌دار) است که تا سالها قبل

برای شستن دست و رو و گرفتن وضو و شستشوی بعد از پیشاب به‌کار می‌رفت.

mazar mi gush.a kar-ow-da.

دریا صدای خود را نمی شنود، می گوید (رودخانه) گوش مرا کر کرده است.

عیب خود را نمی بیند ولی عیب دیگران را چند برابر جلوه می دهد.
(تو در اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرای تو کیست؟) عیب زاکانی

دریا و گل سوده؟

daryâ.o gal-guda ?!

دریا و کلوخ؟

نظیر: آسمان و لواش. چیز محال و ناشدنی. (میان دریا گردد می خواهد) جامع التمثیل
کنایه از این هم هست که: این غذای کم، برای شکم تو که به وسعت دریاست، چه می کند؟

دریا هرچی بخوشه*، هنده تا زانو آو دره!

daryâ har-chi ba-xusha,

hande tâ zânu âw dara

دریا هر قدر بخشکد، باز تا زانو آب دارد!
هنوز دارا و ثروتمند است. دستش به دهانش می رسد. با آنکه هستی خود را از دست داده باز هم داراست!
دس، دسه شئونه*، دس و سگردنه*، هر دو دو شئونه!

dâs.das-a shaon-a, das vagardan-a,

har du ro shaon-a

دست، دست را می شوید، دست بر می گردد، هر دو طرف صورت را می شوید.

محبت، محبت می آورد.

دسیار* -ه مو بزآم*، ملیجه تو بی تی*؟

dassayar-a mu ba-za-m, malija tu bayt.i ?

چوبدست را من زدم، گنجشک را تو گرفتی؟

جان‌کندن ازمن، استفاده از تو؟! عجب آدم زرننگ و حقه بازی هستی؟!

دس نرسه به‌گوکو، هچی پلا فرو کو!

das na-ras-a ba kuku, hachi-pala furu ku!

دست به‌گوکو نمی‌رسد، پلوی خالی را فرو کن!
(چو عنقا را بلند است آشیانه، قناعت کن به تخم مرغ خانه)
(دست که نمی‌رسد به بی‌بی - دریاب کنیز مطبخی را)

دسی سه راس بشکه، وا چپ بگیره! [کا]

das-i ga rās ba.shkae, va chap ba.gir-a

کسی را که دست راست بشکند باید با چپ کار کند!
زندگی هزار رو دارد. انسان نباید مغلوب زندگی گردد و خود را بیازد.

دشمنده. پیغام، فوشه!

dushmand-a payqoom, foosh-a

پیغام دشمن، فحش است.
به‌دشمن رحم مکن. جواب دشمن، حرف خوش نیست.

دشمنده. به‌جور سلام بگو، تی سره کلا بکه*! [کا]

dushmand-a ya jur salām ba.gu ti sar-a kula bakkae

به دشمن طوری سلام بگو، کلاه از سرت بیفتد!
در ظاهر، روی خوش به‌دشمن نشان بده. دشمن را از قصد خود آگاه مکن و در ظاهر با او مهربان باش.

دعوا شخم سر بهتره تا تخم سر!

daavā shuxm-a sar behtar-a, tā tuxm-a sar

دعوا، سر شخم (وقت شخم زدن) بهتر است تا وقت دانه (درو کردن)

(جنگ اول به از صلح آخر است)

دگته حرف) دورو نیه !

(*dakata harf*)) *duro ne ye* !

(حرف شایع شده) دروغ نیست !

تا نباشد چیز کی، مردم نگویند چیزها !

(دله ملی) بچه*، چوپانی سک نبون !! [کا]

dala-mali bache, chupooni sak na-bun.

توله (ماده سگ ددری ودله)، سگ چوپانی نمی شود.

آدم باید اصالت خانوادگی داشته باشد!! هراسی، رخس نشود.

هرقطره آب، صدف نشود !

دمورده (سینه آو)* کا . دره !

damurda (sina-âw) ka-dar-a

خفه شده (شنا) می کند !

ورشکست است ولی باسبلی صورتش را سرخ کرده است. رفتی

است ولی تلاش مذبوحانه می کند.

دنیا آو بیوره*، ت* خو* بنه !

dunyâ âw ba-bur-a, ta xow ben-a !

دنیا را آب ببرد، ترا خواب می برد !

به آدم بی خیال و فارغ البال گویند.

(دنیای دنی را همه گر آب بگیرد ما اهل دلان را همگی خواب

بگیرد) باز قلعه ای

دنیا.م، کهنه دنیای !

dunyâm , kohna dunyâ.y

دنیا هم ، دنیای کهنه است !

خیال می کنی دنیا تمام می شود ؟ صبر کن باز به هم می رسیم.

دنیا که به آخر نرسیده؟! (کوه به کوه نرسد، آدم به آدم می رسد)

دو-آزار بدارم شاید یته* گوله بشکیم* !

du-azar ba-dâram shâyad ya-ta gula bashkan-em

دو قران داشته باشم، شاید یک کوزه شکستم !

چرا ته جیم را خالی می کنی ؟ برای حوادث احتمالی، بگذار حداقل پول را داشته باشم.

به کسی که بخواهد با خنده خنده و پروئی همه پول جیب آدم را بگیرد، گویند:

دو ته* خم، یته چال نشونه !

du-tta xum, ya-ta châl na-shun-a

دوتا خم در يك چاله نمی رود.

[[دو شمشیر در يك غلاف) و (دو سلطان در اقلیمی نگنجد)]

(يك خانه، دو میهمان نگنجد) کمال خجندی

دور جناب، خر صناره، سر صنار !!

dur-janâb, xar sannâr-a, sar sannâr

دور از آن جناب، خر دوشاهی، سر دوشاهی است.

(دوغ و دوشاب یکی ست). شب با روز یکسان است. بد و خوب ندارد.

دورنشین، دیل نشینه

dur-nishin, dil nishin-a

دورنشین، دلنشین است. (در دل جا دارد).

(گفت: کجا بودی که ملول بودم؟ گفت: مشتاقی به از ملولی) سعدی.

قوم و خویش دورتر باشند عزیزترند و در دلها جا دارند.

(دوز بونه*) سگ، (دیو شله*) نانه نیا گونه !

duzbun-a sak, divashal-a noon-a neyâ kon-a

(انگار) سگ (دیزین) به نان (دیوشل) نگاه می کند!

(انگار شتر به نعلبندش نگاه می کند) (چرا اینقدر چشم غره میری؟)

(دوزبون = دیزین) و (دیوشل) دوازده آبادی بین لاهیجان و لنگرود، در کنار جاده

اصلی گیلان است.

نان معروف دیوشل، نان (تمیجان - ورقه های نازک از آرد برنج) تمیجان

نیز از آبادی های بین لنگرود - رودسر است.

دوز حاضر و بوز حاضر !

duz hâzer-a-o buz hâzer

دزد حاضر است و بز حاضر.

یا روبرو کنیم! حاشا بی فایده است! (تا سیه روی شود هر که
دراوغش باشد) حافظ

دوز همیشه، ماله گرون خونه

duz hamisha mâl-a garon xon-a

دزد همیشه، مال را گران می خورد (می خورد)

(باد آورده را باد می برد) چون پول دزد، باد آورده است، مفت
از دست می دهد.

دوزه بیتن، با غوره !

duz-a bayt-an bâ qura

دزد را گرفتند، با غوره.

طرف را با مدرک گرفتند. راه حاشایش را بستند.

دوزه پا زنگ دنه سه ؟ [کا]

duz-a pâ zang danne ga?

در پای دزد زنگ نیست که ؟

در پای دزد زنگ نیست که صدا کند و همه باخبر شوند. دزد کارش
را می کند. مال خود را محکم نگهدار !

دوزد شا پاسن* [کا]

duz-a na-shae pâssan !

دزد را پائیدن نتوان (دزد را نمی شود پائید)

نمی شود برای دزد کشیک داد و مواظب بود. دزد در یک فرصت
کوتاه، کارش را می کند !

دوزی تا به امو برسه، شئون* مهتابا - بو

duzi tâ ba amu ba-ras-e , shaon mahtâb.â-bo

دزدی تا به ما رسید، شبها مهتاب شد.

در نهایت بد یاری و ناامیدی. (نوبت به ما رسید، آسمان طپید)

دوزی، چی بخوردی، ت اسکجه* بیه ؟

duzi , chi bu.xord-i , ta eskeja bayt-a?

دزدکی، چه خوردی که ترا سسکه گرفته!

به کسی که سسکه زیاد کند، گویند.

دوزی زرنگی، گدائی تلکه ! [کا]

duzi zarang-ee , gadâi talaka !

دزدی زرنگی است، گدائی (باج بگیری) و تملق!

دزدی به از گدائی است. (بروشیر درنده باش، ای دغل - میانداز

خودرا چو روباه شل) سعدی

دوزی (کل بخورده*)، وا آشکار بچینه ! [کا]

duz-i (kal - bu.xord-a) , va âshkârâ ba chin-a

در خفا، (جفت گیری کرده) حامله شده، باید آشکارا بزاید!

بالاخره يك روز پرده می افتد و حقیقت آشکار می شود. اعمال

دزدانه، بالاخره روزی برملا می شود.

دو پا داشت. دو ته پام قرض هیته !

du pâ dasht , du-tta pâ-m qarz hayt-a !

دوپا داشت، دوتا پا هم قرض گرفت!

آنچنان ترسید که ... آنچنان وحشت کرد که ... (دمش را روی

کولش گذاشت در رفت)

دو- ته تاجر گب زا - درن، باقله پوچ* وسط دکنه !

du-tta tâjer gab za-dara-n ,

bâqala-puch vasat den-ken-a

(وقتی که) دوتا تاجر دارند حرف می زنند، باقلا پز وسط

نمی افتد!

توی حرف بزرگان نمی افتند! چرا فهم نداری؟

دو - ته خر وختی یه طویله بیسن، آسه همرنگ نبون، هم خو بون! [کا]

du-tta xar vaxti ya tavila beyas-an ,

aga hamrang na.bun ham-xu bun.

دو تا خروقتی در يك طویلہ باشند، اگر ہمرنگ نباشند ہم خو
می شوند.

(آلو از آلو رنگ می گیرد - ہمسایہ از ہمسایہ فن یاد می گیرد)
(خوپذیر است نفس انسانی)

دو - تہ گولہ ہمدیگرہ ورجہ بمون صداکونی !

du-tta gula hamdigar-a varja

bumon. an. sada kon-an

دو تا کوزہ در کنار ہم بمانند، صدا می کنند.
وقتی دو تا کوزہ در کنار ہم باشند، صدا کنند، از آدم صدا در
نمی آید !؟

دوز، دوزہ زنہ، پیلہ دوزہ وین را وا بونہ !!

duz duz-a zen-a , pile duz-a visin

râ vâ bun-a

دزد، دزد را می زند، برای دزد بزرگ راہ باز می شود !!
نظیر : (سگ، سگ را می گیرد برای کولی راہ باز می شود)
(آن دو بودند چو گرم زد و خورد - سومی آمد و زر را زد و
برد) ایرج میرزا

دوکس کافره، یہ کس قسم خوره، یہ کس باور نکونہ. [کا]

du kas kâfar-a ya- kas qasam xoor-a

ya kas bâvar na-kun-a

دوکس کافر است، یکی کہ سوگندخورد، دیگر کس کہ باور نکند.
گفتی، باور کردم، قسم خوردی شک کردم. حرف راست احتیاج
بہ سوگند ندارد.

دوتہ کلگہ* یتہ (سرہ) گورہ* نکونن [کا]

du-tta kal-ga ya-ta sara gurra na-kun-an

دو تا گاؤن در يك (آبادی - سرا) نمرہ نمی کنند.
دو سلطان در اقلیمی نگنجد. دو شمشیر در يك غلاف نگنجد.
دو خم در يك چال نرود

دولت، دو آره - نکبت خو ! [کا]

dowlat dow âr-a nekbat xow

ثروت تحرک می آورد «می دواند»، نکبت خواب.

ثروت، آدم را به کوشش و تلاش، و فقر و نکبت به خواب وامی دارد

دولت، دولته سر شون ! [کا]

dowlat, dowlat-a sar shun

ثروت، روی ثروت می رود.

ثروت، ثروت، می آورد. به آدم غنی و ثروتمند که شانس و ثروت

بی انتظار رو کند، گویند،

دولتمنده بگوده کار، بی دولته رفاق هیسا ! [کا]

dowlat-mand-a ba-guda-kâr , bi dowlat-a

rafâq hiss-a

اعمال زشت ثروتمند، به انتظار فقیر است!

کاسه - کوزه اعمال بد ثروتمندان، اغلب بر سر فقرا می شکند.

ثروتمندان، اغلب برای رهائی خود از بدنامی، مهر کثافت کاری

خود را به پیشانی آدمهای بی دست و پا می زنند.

دولتمنده، هفت کرک مرغانه کونه، یته کرک، هفت (گدگداس) * زنه [کا]

فقیره، یته کرک مرغانه کونه، هفتاته (گدگداسن) ویشتر زنه

dowlat-mand-a , haft-a kark morqona kun-a ,

ya.ta kark , haft-a gad-gadûs za-na.

faqir-a ya-ta kark morqona kun-a ,

haftât-ta gad-gadûs-an vishtar za-na

هفت مرغ دولتمند تخم می کند (می گذارد) یک مرغ هفت (قدقد)

می زند «می کند ا»

یک مرغ آدم فقیر تخم می گذارد بیشتر از هفتاد دفعه هم قدقد می کند!

اعمال ثروتمندان بی سروصداتر است و آوازه اعمال کوچک فقرا

بیشتر در همه جا می پیچد.

دیر بون، دورو نیه !

dir ba.bun duro neyel

دیر شود، دروغ نیست.

بالاخره، می‌پردازم - بالاخره انجام خواهد شد. این کار، شدنی

است ولی کمی دیرتر.

دیر و اخبر - آ. بثوی، همه جم - نودن [گا]

dir vâ xabar.â.baoy, hama jam-ow.dan

دیر آگاه شدی، همه را جمع کردند.

بدهکاری به پول می‌رسد و آن را بین طلبکاران تقسیم می‌کند و

یکی از طلبکاران که قضیه را فهمیده و چیزی هم نگرفته به بدهکار

پیغام می‌دهد که به ما چیزی نمی‌رسد؛ بدهکار گوید:

دیگ خو نفین پیدا - نوده [گا]

dig xu nafin.a paydâ.w.dae

دیگ سرپوش خود را پیدا کرده.

نظیر (آب چاله خود را پیدا کرده). با هم جور درمی‌آیند !

زبان یکدیگر را خوب می‌فهمند.

هر دوازده یک قماش هستند. (سروته یک کرباس)

دیگری اسبه سوار، همیشک*، پیاده.ی [گا]

digari asb.a savâr, hmi shak peyada.y

کسی که (سوار اسب دیگری) است، همیشه، پیاده است.

مال دیگران، مال دیگران است. سعی کن چیزی برای خودت

فراهم کنی. به خود متکی باش.

بیشتر به زنی گویند که (شوهر - زن دار) اختیار کند. زنی که شوهر

زن دیگر را غرزند !!

دیگری هاگو - نه ، واگو* نشا ! [گا]

digari hâgu.a vâ-gu na-shae

گفته‌های دیگران را بازگو کردن شایسته نیست (نشاید) !

بازگو کردن، سخن چینی و غمازی و پشت سرگویی خوب نیست.

دیلمون، ترف* دانه مون، هر جا بکاشتی سبز-آ- بون! [کا]

dilamoon.en, tarf.a doona mon.an

har jâ ba.kashti sabz.â.bun

دیلمانی ها ، به دانه ترب مانند؛ هر جا کاشتی، سبز شوند.
کنا به از اینکه : دیلمانی ها آدمهای زیرورنگ هستند و در هر
شرایط خود را می نمایانند.

دیلمونی، سنگه سر خو نانه در آره! [کا]

dilamooni sang.a sar xu noon.a dar-âr.a

دیلمانی، سر سنگ (هم) نان خود را در می آورد.

کنا به از : زیرو زرنگی دیلمانی هاست!

دیو-ه خانه و آتش!?

div.a xoona-o âtash?

خانه دیو و آتش؟

نظیر ، خانه خرس و بادیه مس ؟

(دیو دره)، کم دیو، دیو - یته ن بوما شنگول به سر*!

div-dara kam div da.bu,ya - ta.n buma shangul-ba.sar

در (دیو دره) کم دیو بود (که) یکی هم آمد (قلمدوش) یکی

به دوش گرفته !!

این همه (مزاحم حضور) کم بود که تو هم بسا عدهای بی کاره

آمدی ؟

در خانه پر جمعیت و شلوغ، وقتی که مهمان ناخوانده ای با زادو

ولد وارد شود، گویند.

دیوشله* اسبه موندنه، امانه چرم دانه، شونه انارپوش*!?

divshal.a asb.a mondan.a aman.a charm daan.a

۱- دیو دره = از دهات رانکوه است. در تاریخ رابینو، دیو دره، هم از دهات

رانکوه) وهم (آبادی ای نزدیک فشتال از توابع لاهیجان) ضبط شده است.

۲- دیوشل = دهی نزدیک لنکرود. بین راه لاهیجان - لنکرود است. گذشته

shon.a anâr-push

به اسب «دیوشل» مانده است، موقع آمدن چرم دارد، رفتن

پوست انار!

به کسی گویند که: لحظه‌ای آرام ندارد و سخت مشغول کار است

و از هر لحظه به خاطر پول، جان می‌کند.

راب*. هم خودش جزو شاخدارون دونه*!

râb.am xudash.a juzv.a shâxdâroon don.a !

جلزون هم خودش را جزو (از خانواده) شاخ داران می‌داند.

وقتی که ناکسی، خود را قاطی کسان کند - گویند. به آدم بی‌اصل

و نسب پر مدعا گویند.

(سیر هم خودش را داخل میوه‌جات کرد)

راه نابو، (وی - یر)ه* شوئه

râh naa.bo vi.yer.a shun.a

راه هست، از بی‌راه (محل کم عمق رودخانه) می‌رود

به آدم عوضی، که کار عوضی کند، گویند (لقمه را از پشت سر

به‌دهان می‌گذارد)

(چندین چراغ دارد و بی‌راه می‌رود)

راه نابو، (وی - یر)ه نشونن

râh na.bo vi.yer.a na.shun.an

راه باشد از بی‌راه (محل کم عمق رود) نمی‌روند.

(کس ندیدم که شد از ره راست) (راهست و چاه و دیده‌یتنا و

آفتاب - تا آدمی نگاه کند...) سعدی

رسوائی، زبیل دوده!

rusvâ.ee zabil dowa.a

از (نان تمیجان)، چرمهای دباغی شده آنجا معروف بود. پوست انار در دباغی مصرف دارد. اسب دیوشل چرم دباغی شده را به شهر می‌آورد و از شهر پوست انار به دیوشل می‌برد.

رسوائی را در زنبیل ریخته.

(گندشو درآورده) اخیلی بی آبرویی کرد !!

رضا بقال بکته، خو کونه تیف* بز*!

raza baqqâl ba.kat.a xu kûn.a tif ba.za !

رضا بقال افتاد، خار به لمبرش رفت (زد)

— حق من اذین یشتربود، چرا حق مرا ندادی؟ من رضا نیستم!

— برو بابا: (رضا بقال...)

یعنی: می‌خواهی رضا باش، می‌خواهی نباش. گوش ما به‌این

حرفها بله‌کار نیست!

روشنه، هچی روز

rowshan.a hachi ruz

روشن است، مثل روز

در توصیف فضا و هوای روشن و دلیل آشکار

رو نیه، چرمه!

ru neye charm.a

رو نیست، چرم است!

(رون نیست — سنگ پای قزوین است) به آدم پرو گویند.

زئن یه مردی، فرارن یه مردی! [گا]

zaan ya mardee, farâr.an ya mardi

زدن يك مردی است. فرار هم يك مردی.

(گریز بهنگام، فیروزی است) عیید زاکانی

(زر بونه‌کای*)، موندنه!

zar.buna.kay.a mondan.a

به (حیوانی بزرگتر از موش) مانده است!

داراست — روی گنج خوابیده — در خفا گنجها دارد.

۱ — زربونه‌کای = (زر بانوکای) گا = (گنج بانو) لاهیجان = حیوانی است شبیه موش، قدری بزرگتر و مشهور است که روی سکه زر می‌خوابد. گویند اگر به‌پایش بندی دراز بندند و دهانش کنند به‌رسوراخ که رود در آن جا گنج باشد. من بارها این گفته را شنیده‌ام و آن حیوان را دیده‌ام ولی، نه گنجش را !!

زرد.ه هچی کاربه - (زرچوبه)

zard.a hachi : kârba (zarchuba)

زرد است، مثل کهربا - یا (زرچوبه)

در تعریف زردی ۱ و رنگ زرد .

زرنیخ، اولاد علی جگره، نزنه ! [کا]

zarnix, awlâd.a ali jegar.a na.zan.a

زرنیخ، به جگر فرزندان علی، نمی‌زند.

از آن پدر سوخته‌هاست! بی‌رحم است! آب توبه، به‌حلق بیمار

دم مرگ نمی‌ریزد!

زغال - اجاره موندنه^۱

zuqâl-ajar.a mondan.a

به‌ترکه - شاخه‌های نازک ظرف زغال، می‌ماند.

به‌آدم لاغر و استخوانی و باریک‌گویند.

زمسون چله، اگه یخ بخوام، هوا آفتاو کونه [کا]

zamassoon.a challa aga yax ba.xam

havâ âftaw kun.a

چله زمستان، اگر یخ بخوام، هوا آفتاب‌می‌کند!

طرف، خیلی بد یار و بدشانس است.

زمسونان، شو، ئی. پیران، تو، ئی.

zamassoon.on.a show.i piroon.a tow.i

با یک شب سرما، زمستان شود و پیر با یک تب می‌میرد.

واقع شدن بعضی چیزها به آنی بستگی دارد.

زمسونه چله، تره جی یخ هگیتنه نشا ! [کا]

zamassoon.a challa, tar.a ji yax hagit.a na.shae

چله زمستان، از تو یخ نمی‌شود گرفت.

به‌آدم خسیس و کنس‌گویند.

۱- برای حمل زغال آنرا در زنبیل می‌ریختند و دور آن را با چوک نازک و تر به‌صورت قفس می‌ساختند و جنس زغال از لای این ترکه‌ها - ساقه باریک پیدا بود.

ز مسون و بلبل زاک ؟

zumussoon.o bulbul.zaak?

زمستان و بچه بلبل ؟

چیزی محال و پیدا نشدنی ! یموقع چیزی را خواستن !

زمین نرمی بدی، ساجمه گلا دای د ! [کا]

zamin.a narmee ba.di, gâjama gal.a.dae de !

زمین نرمی را دیدی، گاو آهن را فرو کردی (به گل) دیگر !

میدان را خالی دیدی، دور برداشتی ؟ ! - طرف را بیو گیر آوردی

و تا گردن سرش کلاه گذاشتی !

به کسی که طمع زیاد در بالا کشیدن اموال دوست دارد، گویند .

زن دانیم، زین دانیم ، تکلتو*۱

zan dan.im, zin dan.im, takaltu.

زن داریم، زین داریم، (زن بیو - پخمه - بی عرضه)

زن = (کیا - بیا) و مدیر خانه و زندگی و شریک درد و شادی

است. با همه خوبیها .

زین = زنی است که میشود مهارش کرد و زین بر پشت او گذاشت

و از او سواری کشید !

تکلتو = زنی است بی دست و پا - خرف، بیو، پخمه، حرف مفت

و دل آزار.

در مقام مقایسه زنان گویند.

زن شریک، بداری بهتره، تا مال شریک !

zan sharik ba.dar.i behtar.a, tâ mâl sharik.

برای زن خود شریک داشته باشی بهتر است، تا شریک مال.

(شریک اگر خوب بود خدا هم برای خود می گرفت) !!

زنه و! مرد بداره، آتشه سرد [کا]

zan.a va mard ba.dar.a, âtash.a gard

۱- [هزاران قاطر سرتور دارم - هزاران گوسفند بود دارم - خدا دونه اجاق کور

دارم - که من خانه وزن بی نوره دارم] ترانه محلی

زن را باید مرد نگهدارد و آتش را خاکستر.
مرد باید، زن را دلخواه تربیت کند. نظیر: زن را مرد نگهدارد
و بار را تنگ اسب.

زن و زندگی گسنی * همروی [کا]

zan-o zendagi kasan.i hamra.y

زن و زندگی، با هم، همراه هستند (مکمل یکدیگرند).
(زن بلاست ولی هیچ خانه‌ای بی زن نباشد) زندگی بی زن صفا
ندارد.

زن و مردی، قاضی بمورده‌ی [کا]

zan.o mard.i qâzi ba.murda.y

قاضی (بین) زن و شوهر مرده است.
(دعوی زن و مرد به‌هوی بهار ماند) در دعوی زن و شوهر،
جانب هیچ کدام را نباید گرفت چون ساعتی بعد با هم آشتی کنند
و تو بد می‌شوی!

زنه، مرد داره - باره تنگ * [کا]

zan.a mard daar-a bâr.a tang !

زن را، مرد نگه می‌دارد. بار را تنگ (اسب).
مرد باید زن را مهار کند و تروخشک نماید!

زوان بنده دعا داری؟

zavoon-band.a duâ daar.i

دعای (زبان بند) داری؟
(مهرگیا) داری؟ دعای مهر و محبت داری؟ به کسی گویند که
نفوذ کلام دارد.

زیاد شات و مات * دنه

zeyâd shât.o mât den.a

زیاد لغت و لعاب می‌دهد.
به آدم وسواسی و مردد گویند. (خیلی این دست - آن دست
می‌کند).

سال و ماه دم، دراز. ه!

sâl-o mâh dum darâz.a

دم سال و ماه دراز است!
مگر دنیا به آخر رسیده؟ بالاخره همدیگر را می‌بینیم!!
(شب دراز است و قلندر بی‌کار)!
(آدم به آدم می‌رسد)!

سبوج*، یتِه اینِه جئورشو، یتِه جیر اما!

subuj ya.ta in.a jaor sho ya.ta jir ama

شپش، از تنش، یکی بالا می‌رفت، یکی پائین می‌آمد!
حالا آدم‌شده - حالا نو نوار شده!! و گذشته‌اش را از یاد برده.
روزی که آمده بود، تا چند سال پیش: (سبوج یتِه...

سخته سر. ه. «گرما» تر. ه. سو بداره - اگر (میان ده)* نارانج بگذاره!

saxtasar.a garmâ ta-ra su ba.daar.a

- *agar meyan deh nâranj bugzar.a*

(آب معدنی) سخت سر، برای تو صحت آورد (روشنائی آورد)
- اگر نارانج (میان ده) بگذارد.

وقتی که پای دیگری در میان باشد، گویند.

- آب گرم سخت سر برای تو تندرستی آرد! - اگر پای (نارانج
میان ده) در میان نباشد!

نظیر: (سر که گفت: من تندم! آب گفت چی؟ سر که گفت: حالا که
پای تو در میان است هیچ!!)

سربس* آو، توئه*!

sar-bass.a âw⁴ tul.a

آب سرچشمه، گل آلود است!

۱- میان ده = ۱۲۸۵۰ متری آب گرم و سه کیلومتری مغرب سفید تیشه رانکوه

در جنگلی مخفی شده است.

الظاهر بالله از مازندران به گیلان آمد سیاهکل رود از ناحیه (میان ده) را مقر

خود قرار داد (تاریخ رابینو)

آلودگی آب از سرچشمه است. علت را در بالاتر جستجو کن.

سرخه، هچی جیجاکمی !

surx.a, hachi jijaki

سرخ است، مثل گوشت تازه .

در تعریف سرخ رنگ بودن چیزی !!

سر -ه بشکن، مغز بخور، قلمه مغزی دنه گه؟! [کا]

sar.a bashkan maqz.a bu.xor

qalam.a maqzi danne ga?!

سر را بشکن و مغز را بخور، در قلم استخوان مغزی نیست که !?

(گوشت را از پهلوی گاو بخور) از خانه خالی چه توان برد ؟

سعی کن که بلند نظر باشی و دنبال شکار بزرگ روی !

سرکه* بگوت موتند م-آو بگوت چی چی ؟-سرکه بگوت تو در میانی هیچی !! [کا]

sarka ba.gu.t mu tund.am

âw ba.gu.t chi-chi ?

sarka ba.gu.t tu dar meyoön.i hich.chi

سرکه گفت من (تند)م - آب گفت چی چیز؟! سرکه گفت : تو

در این میان هستی، هیچ چیز !!

در حضور بالاتر و بزرگتر، عرض وجود کردن خطاست !

سر و! بازار بشون، نه زر

sar va bâzâr ba.shun na zar

سر باید بازار برود، نه پول.

پول، بی صاحب کاردان، نقش درست و قاطع ندارد!!

سر-ه، سر-ه بز، نه سنگه !

sar.a, sar.a ba.zan, na sang.a

سر را به سر بز، نه به سنگ !

(با کسی در بیفت که يك سروگردن از تو بلندتر باشد)

این که لایق معاشرت و همسری تو نیست !

سهه* پالا و سردهه گمچ؟!

sas.a pala-o sard.a gamaj?

پلوی بی نمک و (کماجدان) سرد؟

دو چیز بی تناسب!

سهه، هچی جانه گوشت

sas.a hachi joon.a gusht

بی نمک است، مثل گوشت تن (جان).

در توصیف بی نمک بودن غذا!!

سفره-سری و شنائی، خیلی بدسه!

sufre sar.i vashnai, xayli bad.a!

گرستگی برسر سفره (به انتظار نشستن) خیلی بد است!

برای آدم گرسنه برسر سفره غذا، به انتظار سایرین نشستن،

دردناک است!

(من گرسنه، در برابر سفره نان - همچون عزیم، بر در حمام

زنان) سعدی

سفیده، هچی (شوئه بوارسه ورف!)

sifid.a, hachi (show.a ba.vâras.a varf)

سفید است، مثل (برف شب باریده)

اندر تعریف سپیدی!

سك اگه خانه ساز بی چره چیره جیر خوتن آ* بو؟!

sak aga xoona-sâz bi chara chapar.a jir xutan-a.bu?

سگ اگر خانه ساز بود، چرا زیر چپر (دیوار نئی) می خوابید؟

این طرف اهل کار نیست! اگر در فکر زندگی بود به این روز

نمی افتاد!

سك (خر) بمورده پالسال - بو دگته امسال

sak (xar) ba.murd.a pâlasâl -bu dakat.a emsâl

سگ (خر) مرده پارسال - بو افتاده (پخش شده) امسال.

حادثه، خیلی وقت پیش به وقوع پیوست و تو حالا داری تعریف

می کنی ؟

آن قضیه، دیرگاهی ست که کهنه شده . تو دوباره داری تازه

می کنی ؟

سك بوته: می صاحب خانه، هفت پسر بداره گه. هرته یه لقمه م هندن !

پیچه بوته : می صاحب خانه، هفت پسر بداره، هر هفته کور، تا مو بشوم دوزی

sak bowt.a : mi sâhab-xoona, haft.a pasar ba.dar.a ga,

har ta ya luqma ma hadan.

picha bowt.a : mi sâhab-xoona haft.a pasar ba.dar.a

har haft.a kur tâ mu ba-shum duzi

سگ گفت: صاحبخانه ام، هفت پسر داشته باشد که هر کدام لقمه ای

به من بدهند.

گر به گفت: صاحبخانه ام، هفت پسر داشته باشد. هر هفت تا کور.

تا من بروم دزدی !!

اندر وفای سگ و بی حیائی گر به !!

سك پتر نداشت، گوت : موعمو خوانم

sak peer na.dâsht, gut: mu amu xaan.am

سگ پدر نداشت گفت من عمو می خواهم.

به آدم بی اصل و نسب گویند !

سك خو چموش* خوری یادانگونه

sak xu chamush-xor-ee yâd.â nu.kon.a

سگ چموش، خوری خود را از یاد نمی برد.

(ترك عادت موجب مرض است).

سك، خو خانه میان، زور دانه

سگ، میان خانه خود، زور دارد.

(خروس در خانه اش زور دارد).

سك دونه با چموش دوج ! [گا]

sak doon.a bâ chamush-duj

سك، سكه، سك كوته * .نسك !

سك سكه گينه، كولى ويسين راه وابونه !

سك سوزن بخورده موندنه !

است.

ایراد گیرد، گویند.

می خورد و به حالت خلسه روی زمین، پهن می شود!

sak lur.a-âw bu.xord.ae ?!

سگ (آب پنیر جوشیده و سفت شده) خورده است؟
به آدم وارفته و شل وول گویند.

سك.ن اگه خواسه بون هر جا بخوسه* خوبونه خو دم جی هاروئه*! [گا]

sak.an aga xâssa.bun har jâ bo.xus.a

xu bun.a xa dum.a ji hâru.a !

سگ هم اگر خواسته باشد هر جا بخوابد، زیرش را با دمش
می‌روبد!

اندر تمیز بودن رختخواب !!

توازسگان کمتری که در نظافت محل خواب و اطاق خود توجهی
نداری !؟

سك نداری. تره بلاوه*! [گا]

sak na.daar.i tar.a ba.lâw.a

سگ نداری، برای تو بلاید (عوعو کند)!

به آدم بی‌زاد و ولد ویی کس و کار - لاف زن پر مدعا، گویند.
(در هفت آسمان يك ستاره نداری)!

سك و شئال، آشتی بیون، وای به حال محله كرك و طله!

sak-o shaâl.a âshti ba.bun

vây ba.hâl.a mahalla kark.o tala !

سگ و شغال را آشتی شود وای به حال مرغ و خروس محله!
(موش و گربه چون به هم سازند وای به دکان بقال)

سك و شئال میون آشتی بو بو*!

sak-o shaâl.a meyon âshti bu.bo

میان سگ و شغال آشتی شد.

دو دشمن دوست شدند. [— فلانی را با فلان کس دیدم.

— باز: (سگ و شغال...)]

دو بدجنس و بدکار، متفق القول شدند.

سك، وختی زمسون بونه گونه: اگه بهار بیون یه خانه‌ای چاگونم گه !؟

وقتی بهار، انه گونه : سَك.ن خانه سازده مگه ؟!

sak, vaxti zumosson bun-a gun-a ,

aga bahâr ba-bun ya xoona-i châkun.am ga !?

vaxti bahâr an-a gun-a :

sak.an xoona sâz.a maga ?!

سَك، وقتی زمستان می شود، می گوید: اگر بهار شود يك خانه ای بسازم که ؟!

وقتی بهار می آید، می گوید: سَك هم خانه ساز است مگر ؟!
به کسی گویند که : دوراندیش نیست و در روزگار خوش ، به آینده ناخوش توجه ندارد.

(جيك جيك مستانش هست - یاد زمستانش نیست)

سَك و سَرده، خو صاحبه نشناسنه !

sak vagard.a xu sâhab.a na.shnâs.ana !

سَك برگردد، صاحب خود را نمی شناسد !
اینقدر سربه سر من مگذار که اگر عصبانی شوم نمی گویم که :
خودی هستی یا بیگانه !!

سَك و مچد ؟!

sak.o machched ?!

سَك و مسجد ؟!
در اسلام سَك را نجس می دانند. طبعی است که سَك را به مسجد راهی نیست !
یعنی: فلان آدم بدکاره و مکه ؟ - فلانی (آدم بد) را در فلان (جای خوب) دیدم.
- سَك و مسجد ؟!

سَكه، پلاخوری سر، گینن* !

sak.a pala-xori sar gin.an

سَك را ، موقع پلاخوری می گیرند !

هرجیز وقت و راهی دارد ! (سربز نگاه گیرت می آورم)

(سرپل خربگیری) می گیرمت !

بالاخره به هم می رسیم !

سك دم و گوش هرچی ویشتر * ببینی*، ظالم تر — آ.بون ! [گا]

sak.a dum—o gush.a harchi vishtar

ba.bin.i zâlem.tar.â.bun !

دم و گوش سگ را هرچه بیشتر بیری، ظالم تر می شود !

برای اینکه سگ (گیرنده) و بی باک شود. دم و گوشش می-
برند.

کنایه از اینکه : سربه سر آدم بدجنس گذاشتن او را در کارش
دریده تر و جری تر می کند !

سربه سر آدم عصبی و کفری گذاشتن موجب تشدید (اخلاق سگی)
او می گردد !

سکه، (روجه چال^۱) سر گیرن* ! [گا]

sak.a ruja.châl.a sar gir.an

سگ را سر (چال غذا خوری) می گیرند !

نظیر : (سکه پلاخوری سرگینن). (گذر پوست به دباغ خانه
می افتد).

بالاخره گذرت به ما می افتد. (سرپل خربگیری...)

سکه زندگی، نازنین گذرون !

sak.a zendegee, nâzanin guzaroon

زندگی سگانه ! گذران خوش و نازنین !

به کسانی که (ادای زندگی را درمی آورند) — (با برهنه خوشحال)
و ندار و خوش گذران هستند، گویند.

سکه سره بگیری ایشونه پله جنور نشون ! [گا]

sak.a sar.a ba.gir.i ishoon.a palla jaor na.shun !

۱- روجه چال = چاله کوچک یا ظرف مخصوص غذای سگ : غذای سگ در

کوهستانها بیشتر لور = آب پنیر یا آب برنج = فشکل *fashkal* است که در (روجه
چال) می ریزند

سر سگ را بگیری از پله ایشان بالا نمی رود ا
خانه شان خیلی کثیف است.

سکه سره !!

sak.a-sar.a

(سگ سر) است.

به اندازه سگ مقاوم است. به کسی گویند که سماجت زیاد می کند
و هر چه کتک می خورد مقاومت می شود!

سکه سره نبینه!

sak.a sar.a na.bin.a

سر سگ را نمی برد!

به (آلت برنده) ای که تیز نباشد، گویند.

سکه ختن کوچکی آموختن، زنه گیشه*گی!

sak.a xaan kucheki amutan, zan.a gisha.gi

سگ را باید در کوچکی آموختن، زن را در عروسکی! (وقتی
که عروس است)

(چوب تر را چنانکه خواهی پیچ) هر که در خردیش ادب نکنند.

در بزرگی فلاح از او برخاست (سعدی

سکه گ پانزن، تی چاروق پاره بونه!

sak.a ge pâ na-zan ti chârûq pâra bun.a

به مدفوع سگ پا زن، کفش تو پاره می شود!

(مکن با کوچکان بازی - که عزت خود را می بازی)

سکه گ موندنه، نه باغ به فایده، نه بولاغ*!

sak.a ge mondan.a, na bâq-e ba fayda na bulâg.e

به مدفوع سگ ماند، نه برای باغ مفید است نه...

به آدم: بی خیر و برکت و پول دار نخسیسی که سودی به حال کسی

ندارد، گویند.

سکه لاوسن*، موز گدا، کم نبون! [کا]

sak.a lâwssan, muzz.a gadâ kam na.bun

از لائیدن - عوعو سگ، مزد گدا، کم نمی‌شود.
صاحب‌خانه، بی توجه به عوعو سگ، مقدار انفاق معمول را باید
بکند!

— ما کار خودمان را کردیم. اگر دشمنان و حسودان، بدگوئی کردند
نباید از مزد ما کاسته شود!

سکه وا* خاش سگاز* - آ.دغن

sak.a va xâsh gâz.a.daan!

سگ را باید استخوان به دندان داد!
دهان آدم شلوغ و بدجنس و داد — دادی را باید بست.
(دهن سگ به لقمه دوخته به) سعدی
سلام — عليك کوچيك، بزرگی ندانه!

salâm—alayk kuchik, buzurgi na.daan.a

سلام و عليك کوچک و بزرگ ندارد.
(سلام باعث سلامتی بدن است) (سلام، سلامتی!)
سلام عليك، همش در کاره!

salâm - alayk hamash dar kêr.a.

سلام و عليك، همیشه در میان است.
چه سلامی؟ چه عليکی؟ سلام و عليك را همه دارند ولی دوستان
را شناخت و معرفت و مهربانی باید!
(سله کول) ۱ ملا! تازه، بسم الله!؟

(sal.a—kul.a) mullâ! tâza, besmella?!

ملای (پشت مرداب) حالا پیدا شدی؟!
به یکی از افراد خانه، که پس از جمع کردن سفره غذا آید،
گویند.

۱ — سل به فتح س = مرداب و محل ذخیره آب برای مسزاع.
کول = برآمدگی زمین اطراف مرداب است

کجا بودی که حالا پیدا شدی !؟

سلی گه آو دنبون، قورباغه یعنی چی !؟ [کا]

sal.i ga âw danabun, qurbâqa yaani chi ?

در مردابی که آب نباشد، قورباغه چه معنی دارد ؟

(دندان که در دهان نبود خنده بدنماست - دکان بی متاع چرا

واکند کسی ؟)

سنگ، خو جا سر، سنگینه !

sang xu jâ sar sangin.a !

سنگ، سر جای خود، سنگین است.

سعی کن بی جا و مکان نباشی - سعی کن زیر پایت را خالی

نکنند - محکم باش.

سنگ سر و شفید*!؟

sang.a sar-o shefid ?!

روی سنگ و شوید ؟

امری محال - خواجه و دختر و پسر؟ (در نمکزار گل نروید)

(سو-آ-دا)* هوا و (ساك واچه*) مهمونه، خئن ترستن !

(su-â-da) havâ-o (sak-vâche) mehmoon.a

xaan tarseen !

از هوای سرخ پائیزی و مهمان (چانه گشاده - خندان) ، باید

ترسید (ترسیدن).

(مهمان که خنده رو باشد صاحبخانه خون بگریذ) از امثال و

حکم ده خدا

سواره، غم پیاده نیه !

savâra. qam.a peyâda neya

سواره را ، غم پیاده نیست!

(سیر را غم گرسنه نیست)

سوزن، خئن فغ دکونی مگه !؟

suzan, xaan nax dakuni maga ?!

مگر باید (می خواهی) نخ به سوزن بکنی؟
چرا معطل می کنی؟ چرا اینقدر طول می دهی؟ يك كار كوچك و
اینهمه وقت ؟

سوزن دوز، شتور دوز در انه

suzan-duz, shutur-duz dar ana

سوزن دزد، شتر دزد در می آید (می شود).
از خرد است که کلان خیزد (تخم مرغ دزد، شتر دزد می شود)
سو مرتبه ای خانه یو و انجیل * سکت*! ۱

su martaba.ī xoona.yo anjil sakat !

خانه سه طبقه ای هست (با) ستون انجیر !
هارت و هورتش زیاد است ولی پایه و اساس ندارد. بنیادش
سست است .

سیاجك*ن، ندارم، می گل دیواره بموجه ! [گا]

seyâ jâk.an na.daar.am mi

gal.a divâr.a ba.muj.a

سوسك سیاه هم ، ندارم ، روی دیوار گلی من ، راه برود -
(بگردد) !
بی کس و کارم. بی پشت و پناهم. (در هفت آسمان يك ستاره
ندارم)

سیا ماه* و سیا انجیل* ؟ [گا]

seyâ mâh-o seyâ anjil ?

فروردین ماه و انجیر سیاه ؟
(چرا خروس بی محل شدی؟) چیز بی موقع خواستن ! هر کار
وقتی دارد !

۱- سکت = ستون دو شاخه برای نگهداری سقف تلمبار - ستون بزرگ.

سکت انجیر ترد و پیچیده و کم مقاومت است

سیای، هچی (نفته جیل)*۱

seyâ-y, hachi naftajil

سیاه است مثل (پرنده‌ای شبیه کلاغ سیاه).
در بیان «سیاهی» و هر چیز که رنگ سیاه دارد.

سیر، خودشه داخل میوه‌جات بوده

sir, xudash-a dâxel-a miva-jât bowd-a

سیر، خودش را داخل میوه‌ها کرد.
ناکس خود را قاطی کسان کرد. (حلزون هم خودش را جزو
شاخداران می‌داند)

سیر نخورده‌م، می‌دهن. ن سیر. ه بو نده! [گا]

sir nu-xorda-am, mi dahan-an sir-a bu na-dae

سیر نخورده‌ام، دهن من هم بوی سیر نمی‌دهد!
(توی گیوه‌ام ریگ ندارد) از کسی خورده — برده ندارم.
(آن را که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است)

سیر و پیاز خیلی با هم جوشن* که همدیگره و رجه* کارن*!!

sir-o piyâz xayli bâ ham jushan-an ka

hamdigar,a varja kara-nan?

سیر و پیاز خیلی با هم می‌جوشند که پهلوی هم می‌کارند؟
(مار از پونه خوشش نمی‌آید در لانه‌اش سبز می‌شود)
وقتی که دو آدم ناسازگار، مقابل هم قرار گیرند، گویند.

شاش بوده، گل کار کا. دره!

shâsh bowd-a gal.a-kâr kaa-dar.a

۱- نفته جیل = پرنده‌ای است شبیه کلاغ سیاه. با پا‌های بلندتر. در حاشیه مردابها و مزارع زندگی می‌کند.

۲- گل کار = نوعی (روکاری) و تمیزکاری کف و دیوارهای اتاق و ایوان است. مصالح آن ترکیبی از آب — گل رس و پوست شلتوک است. در ده هنوز رایج است وقتی که بچه‌ای می‌شاید آن قطعه گل کف اتاق را می‌تراشد و گل دیگری روی آن می‌کشند این کار صرفاً جنبه مذهبی دارد.

شاش کرده، گل مالی دارد می کند.

برای محو آثار عمل زشت خود، به اعمال مخفی کننده ای مشغول است !

مشغول پرده پوشی اعمال زشت خود است !

شاش کن بهونه، هندونه و یسین نای

shâsh-kun.a buhona, hendoone visin naay

بهانه شاش کن، برای هندوانه (پای هندوانه) است.

به کسی گویند که کاری را درست انجام نداده و منتظر است که

کسی لب بگشاید تا همه گناهان را به گردن او اندازد.

تا دست زدی، همه خرایها را به گردن تو می گذارد.

— تمام تقصیر زیر سر تست اگر تو فلان کار را نمی کردی، قضیه

تمام بود !

شغال بیو ته * خربزه رنگه بیده !!

shaâl ba.puta xarbaze rang.a bide

شغال رنگ خربزه پخته را دیده !

به کسی گویند که : به چیز دلخواه دست یابد و با ولع بخورد !

(عرب آب شیرین دید؟)

(شغال تاس ممد) - ه موندنه!

shaâl-tas mammad.a mondan.a

(شغال ترس محمد) را می ماند !

به آدم بزدل و ترسو گویند. ترسو ترین ترسوهاست.

شغال گونه : می مردن م غم نیه ، (چو دکون - چو دکون) خلق * م گشنه * ۱

shaâl gun.a:mi murdan ma qam ni ya

(chu-dakun - chu.dakun.a) xalq ma kushan.a

شغال می گوید : از مردن مرا غم نیست (انگولک کردن و چوب

۱ - تا چند سال پیش، وقتی که روباهی را اسیر می کردند طناب به گردنش

می بستند و دور شهر می گرداندند و هر چه ای که می رسید سنگی - چوبی به پهلوش

می زد !

فرو کردن) خلق مرا می کشد!

بگو مگوی مردم بیشتر آدم را می کشد. از بخت بد نمی نالم
که از ملامت مردم!

(با کم از ترکان تیراندا از نیست - طعنه نام آورانم می کشد)!

شئاله بوتن، تی خانه خراب! بوته، ای لوم* نبو، لوم دیگه!

shaâl.a bowtan: ti xoona xarâb!

bowta: i lom nubo lom.a diga

شغال را گفتند: خانه ات خراب! گفت: این جنگل نشد خار زار

دیگر (جنگل دیگر).

جهان تنگ نیست. این محل نشد، جای دیگر، درویش هر جا که

رود سرای اوست.

شئاله شکار شو- دری، شیر.ه دیچار*ه بکون! [کا]

shaâl.a shakâr sho-dari, shir.a dapichâr.a ba.kun

به شکار شغال داری می روی تجهیزات شکار شیر را بکن.

(کار از محکم کاری عیب نمی کند)

(دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد)

شئاله فیس! ت کلاه بدو جم*

shaâl.a fis! te kulâ ba.duj.am

باد شغال - بی عرضه - خل! برای تو کلاه بدو زم!

نوعی تحقیر است. با دست به سر طرف می زنند و گویند:

شئاله گوسپند نرسنه، سونه، اونه دمبه اونه کون و رجه نایا!

shaâl.a guspand na-rasan.a, gun.a

un.a dumba un.a kun.a varja nay.a!

به شغال گوسفند نمی رسد، می گوید: دنبه اش، نزدیک مخرجش

هست. (ها!)

چرا عیب روی مال مردم می گذاری. حریفش نیستی، می گوئی

که از من کوچکتر است!

(به گربه گوشت نمی رسه، میگه پیف ! بومیده)

شئاله گونه* : بدو ، سکه گونه ، بگیر !

shaâl.a gun.a bu.dow, sak-a gun.a ba.gir

به شغال می گوید : بدو ، به سگ نمی گوید بگیر !

به نعل و به میخ می زند-زبانش همه جور می گردد! مزاج طرف
را نگاه می کند، حرف می زند.

همه را به جان هم می اندازد. (به آهوی زند از پیش، بگیریز-
به تازی هی زند از پس که برخیز)؟

شامراتی* خربزه مون، ته به ته شیرین تر ! [کا]

shâmratî xarbaza monan ta ba ta shirin.tar !

به خربزه (شاه مرادی) می مانند، یکی از یکی شیرین تر.

پدران و مادران (پر اولاد) در جواب پرسش مردم گویند که :
فرزندان ما شبیه خربزه شاه مرادی هستند که یکی از دیگری

شیرین تر است !

شتر خو نالبتند* توش* ایسنه !

shutur xu nal.band.e tush ise.na

شتر برای نعلبندش خیره می ایستد !

آنچنان به من خیره شده که :

آنچنان به من نگاه کرد که... انگار به دشمن خود می نگرد.

شتر-نمکه شون، بس، حاجی؟! [کا]

shutur.an makka shu.n bas hajee ?!

۱- شامرات = شاه مراد، اسم کسی است که مردم لنگرود گویند ، با داده (نوعی داس برنج بری) سردو برادران (زیارتگاهی در کیا کلايه ۲ کیلومتری لنگرود) را بریده است. داستان را اینگونه روایت کنند که : شامرات مزرعه می کاشت. دو برادران رسیدند و از او غذا خواستند. شامرات تا رفت از خانه غذا آورد دو برادران همه برنج مزرعه او را (نارس و رسیده) بردند و شامرات عصبانی شد و آنانرا کشت !! (والله اعلم)
شامراتی خربزه = خربزه بیضی شکل با پوست سبز و گوشت گلی رنگ متمایل به قرمز، شیرین، ترد و شکننده است!

شترهم به مکه می‌رود، پس حاجی است؟
هر کس به مکه رود حاجی است. [— فحش نده که طرف حاجی
است!.. — برو بابا! شترن...]

شتره- بوتن . چره تی گردن کچه ؟ بوته ، می چی چی رجه !؟

shutur-a bowt.an: chara ti gardan kaj.a?

bowt-a: mi chi-chi raj.a?

شتر را گفتند : چرا گردن تو کج است؟ گفت : چه چیز من رج
و مرتب است ؟
به آدم نامرتب و بی انضباط گویند. (به شتر گفتند: چرا شاشت از
پس است؟ گفت :

چه چیز من مثل همه کس است؟) از نیرنگستان هدایت

شکاری قوش* توك، و سگرسه* نای*! [گا]

shakâri qush-a tuk, vagaras-a na-ae

توك عقاب شکاری، برگشته است !
(مرغی که انجیر میخورد نوکش کج است)
کار هر بزر نیست خرمن کوفتن !

شکم‌دار* - زناکه موندنه !

shakam-dâr zanak-a mondan-a

زن حامله را می‌ماند !
به کسی گویند که: هرزه خور و دله خوراك است و هر چیز خوردنی
را به ییند، می‌خواهد.

شکم، دسه جیر نای

shakam, das-a jir naa.y

شکم ، زیر دست هست، (قرار دارد)
اختیار شکم، دردست آدم است. تو صاحب اختیار شکمی نه شکم
فرمانده تو !!
کنایه از اینکه : به خاطر شکم این قدر تلاش مکن.

(شله پالا) * بخوردی مگه ؟

(shal.a pala) bu.xord-i maga?

(بلوی شل) بلوی نرم و پر آب - خوردی مگر ؟
(چرا اینقدر شل و ول هستی) ؟ به آدم‌های شل و ول و وارفته
گویند.

(شله خینو) * ۱ موندنه !

(shal.a xayno) mondana

به (خینو)ی شل می‌ماند !
به آدم :شل و ول، تنبل، به کسی که در حالت عادی تلوتلو می‌خورد
و راه می‌رود، گویند.
شنده به جیر، شنده به جئور !

shanda ba jir, shanda ba jaor !

از پائین پاره - پوره !! از بالا پاره، پوره !
(دو صد رقه بالای هم دوخته) سعدی
به آدم پاره - پوره، بد بخت گویند.
اگر يك پیمانه برنج روی سرش بریزی، یکی پائین نمی‌آید !
[شو - نه «بیسه هوا»] خر چراگاه نشونه !

show.a «bayisa-havâ» xar charâ.gâ na.shun.a

[به (هوا)ی شبی که صاف می‌شود بعد از باران] خر به چراگاه
نمی‌رود !

(نوعی عدم اعتماد). در گیلان گاهی چند روز متوالی باران می‌بارد
و معتقدند اگر پس از چند روز بارندگی، باران در شب بند نیاید.
به آن هوا اعتماد نیست. زیرا چند ساعت بعد باز هم باران
خواهد بارید ! یعنی : حتی خر هم به این هوا اعتماد نمی‌کند
که به چراگاه برود !!

۱- خینو - xaynu = پرنده‌ای است که در کناره‌های مرداب = سل و در
برنج زارها زندگی می‌کند نوک قرمز - پا‌های بلند و بدن خاکستری متمایل به سیاه
دارد. کند پرواز است و به هنگام راه رفتن به آدم‌های شل می‌ماند.

شوخی، تلخی آره ! [کا]

shuxi, talxi âra

شوخی، تلخی و کدورت می آورد.

(ز شوخی پرهیز ای با خرد که شوخی ترا، آبرو می برد)

شو داد بزام، روز داد بزام - آخر می دسه داز بزام

show dâd ba.za.m ruz dâd ba.za.m

âxar mi dass.a dâz ba.za.m

شب داد زدم، روز داد زدم - آخر به دستم داس زدم.

زحمت بی نتیجه کشیدم! يك عمر زحمت کشیدم و فرزند پروراندم

و بال گردن من است.

شو سیای، گو سیا !

show seyâ.y, gow seyâ !

شب سیاه است و گاو سیاه !

کسی به کسی نیست، (دوغ و دوشاب یکی است) (شب با روز

یکسان است).

شو کس*، بیو ته کرک.ن بیون، خو کاره کونه !

shu kas, ba.puta kark.an ba.bun. xu kâr.a kon.a

کس و کار شوهر، مرغ بخته هم باشد، کار خود را می کند !

گلایه از بدجنسی فامیل و اقوام شوهر !

شیر پلا، م بسوجانه - ماس* پلا فو* زنم، خونم!

shir pala ma ba.suj-ane, mâs pala fu zen.am xon.am

شیرپلو مرا سوزانده، ماست پلو را باد (با دهان) می زنم،

می خورم !

(مار گزیده از ریسمان سیاه می ترسد).

شیطون گونه، آدمه (پیش خود حساب) کو.. می ؟ .. !

shayton gun-a : âdam.a (pi sh-xud-hesâb.a)

ku... mi ki....

شیطان می گوید: کو.. آدم (پیش خود حساب کننده) به فلان من !!

– اگر آن کوزه‌های ماست را بفروشم و از فروش آن گاوی بخرم
که بچه دو قلو زاید و از پرورش آنها... فلان و بهمان کنم!...
در جواب گویند : شیطان گونه...

شیطان ملا خانه شود بو ، این ملا خانه. چی ما - دبو*! [گا]

shayton mullâ-xoona sho-dabu, in mullâ-xoon,a ji

maa dabu

شیطان به مکتب خانه داشت می‌رفت، این از مکتب خانه داشت
می‌آمد!

طرف، دوبا هم از شیطان پیش تر است - به شیطان درس می‌دهد!

شیرکه پیر-آ- بونه، شال او نه خایه همرا بازی گونه!

shir ke pir.â·bun.a,

shaâl un.a xâye hamra bâzi kon.a

شیرکه پیر می‌شود، شغال با خایه‌اش بازی می‌کند.

(ماری که نگزد - قور باغه سوادش می‌شود) (پیر اگر شیر هم بود

- پیر است)

شیرین عقله!

shirin aql.a

شیرین عقل است!

(عقلش پارسنگ برمی‌دارد) (بالاخانه را اجاره داده!!)

(سیم‌هاش قاطیه!).

شیرینه، هچی عسل!

shirin.a hachi asal

شیرین است، مثل عسل!

در تعریف : شیرین بودن چیزی.

صاب - صادق - للیک دار*!

sâb - sâdeq-a lalik-dâr

۱- للیک = از درختان معروف و فراوان گیلان است با نام علمی - *gleditschia*

caspica این درخت خارهای زیاد به درازی جوالدوز دارد که بالا رفتن از این -

صاف و ساده است (مثل) درخت للیک !
 به طعنه گویند: فلانی را می گوئی ؟ می شناسم، این قلندر ساده
 است که در پدر سوختگی همتا ندارد !!
 در سادگی به درخت للیک (که خارهای جوالدوزی دارد) می مانند!
 صحرا سنگ، صحرا کلاج* ۱

sahrâ sang, sahrâ kalâch

سنگ صحرا و کلاج صحرا !
 (سنگ مفت، گنجشک مفت) (میگیم: شد، شد - نشد، نشد)
 چیزی که از دست نمی دهیم !
 صت تومون ؟ صت ته سبوج* اینه جانه دنه !

sat-tumon ? sat-ta subuj in-a joon-a danna !

صد تومان ؟ صد تا شپش در جانش نیست.
 (آه در بساط ندارد) ! (جیش از فلان جای ملا پاک تر است).
 (شپش توی جیش سه قاب می اندازد).
 صت که، تی موسون چ خو «کشبون» جا دنه !

sat-ta ti muson che xu kash-bun jâ den-a

صد تا ، مثل ترا (چیزی شبیه ترا) در (زیر بغل) خود جامی دهد.
 (پنهان می کند).
 زرننگ است - از آنهاست !! هزار نفر را می برد دریا ، تشنه
 برمی گرداند!

صد سال د ، تو اونه بوشو - راه ، شو منی !

sad sâl de tu un-a busho-rah sho mann-i.

صد سال دیگر، تورا رفته وطی کرده اورا ، نمی توانی بروی
 پیر و کار کشته است. استاد با تجربه است.

→ درخت را مشکل می سازد. از چوب این درخت استفاده های گوناگون می برند (پیله)
 این درخت بسیار مقوی و خوراک زمستانی گاوهاست.
 ۱ - کلاج - کلاج = کلاج بطور اعم. وبا کلمات دیگر ترکیب می شود و نوع آن
 را بیان می کند. مانند : سیاه کلاج، کوه کلاج = کلاج کوهی = سبز قبا !

(صد سال دیگه، انگشت کوچیکه اون نمیشی!)

صیقل * دیکان، چی نای سه، سک بیوره؟!

sayqal. dikoon-a, chi nay ga sak ba-bur-a ?

در دکان چلنگری (نعل و داس و میخ طویله ساز) چی هست
که، سگ ببرد؟

تو چه داری که می ترسی دزد ببرد؟ - دزد از خانه خالی چه
می برد؟

صقل دگانه میان، سبزه خیار سه نابون، نوا* دس زن!

saqal dekoon-a meyan, sabz-a xayâr

aga naabun, na.va das zaan.

در دکان چلنگری - آهنگری، اگر خیار سبز باشد، نباید دست
زد. (زدن)

چلنگرها - چون در جلو کوره دستی آتش کار می کنند، عصبی و جوشی
هستند پا - پی آنها مشو!

صنار داری سبزی خواي*، مهمون داری خیلی خواي؟ [کا]

sannar dari sabzi xaay,

mehmon dari xayli xaay

صنار داری سبزی می خواهی، مهمان داری خیلی می خواهی؟
(لاغری دارد - سرکشی هم دارد) ! چقدر پر توقع هستی؟

صندوق امام رضا بنی، مو و یگیرم! [کا]

sandug-a emoom razâ bani mu vigir.am

در صندوق امام رضا بگذاری، من برمی دارم!
در این که، فلان پول و ... مال من است شك ندارم حتی جرأت
می کنم که روی ضریح امام رضا بگذاری، بردارم!

ضررو! سره ر نبون، مال هنده جما- بون! [کا]

zarar va sar-a ra na.bun,

mâl hande jam-â. bun.

ضرر باید برای سر نباشد، مال و سرمایه باز هم جمع می شود !
جانت به سلامت ، مال چه ارزشی دارد ؟ (ضرر به مال بخورد
بهتر است که به جان بخورد)

طالقانی و (گیر*) کسن همره گیلان آین، ینن* خلخالی بومه^۱ ! [کا]

tâlaqooni-o gabar kasan-a hamra giloona ayan
yan-an xalxâli bumae !

طالقانی و (پرنده ای است) با هم دیگر به گیلان می آیند، می بینند
خلخالی آمده است !

طله کوته*، خوخانه - ور، زور داره ! [کا]

tala - kuta, xu xoone-var zur daar-a

جوجه خرومن، درخانه خود، زور دارد !
به آدمهای ترسو، که در محله خودشان برای کسی خط و نشان
می کشند، گویند .
(سگ در خانه اش شیراست)

طله کوته اجل برسه، خانه - خواه زن پا، توك گیره [کا]

talakut-ae ajal ba-ras-a, xoona-xâ zan-a pâ tuk gir-a

اجل جوجه خروس برسد، پای زن صاحبخانه اش را توك می -
گیرد !

درباره کسانی گویند که : برای خودشان شر درست می کنند -
(صید را چون اجل آید سوی صیاد رود).

[یکی داستان زده بر ژیان - که چون برگزینی سر آید زمان -
زمانه بر او دم همی بشمرد - بیاید که بر شیر نر بگذرد] فردوسی

عاشقی تا به امو برسه، شوئون کوتا ببو !

دوزی تا به امو برسه، شوئون مهتاب ببو !

âsheqi tâ ba amu ba-ras-e show-on kutâ bubo

۱- گیر *gabâr* = پرنده ای است با توك و پاهاى بلند. در باغها و جنگلهای

دشت زندگی می کند.

خلخالی = به مردم آذربایجان شرقی که برای کار به گیلان می آیند، گویند.

duzi tâ ba amu baras-e show-on mahtâb bubo

عاشقی تا به ما رسید، شبها کوتاه شد.
دزدی تا به ما رسید، شبها مهتاب شد.
در مقام گلایه از بخت بدو ناسازگاری زمانه !

عثمان لنگ مونده !

usmoon-a lang-a mondan-a

به عثمان لنگ می ماند.
به آدمهای بد عنق ! و عصبی و خشن و بهانه گیر گویند.

عروس بیوی، خلاص بیوی !

arus bubo-y, xalâs bubo-y

عروس شدی، خلاص شدی !
تا تو را گفتند رئیس فلان قسمت شدی، دیگر دست به سیاه - سفید
نمی زنی !
(گندم خوردی و از بهشت در رفتی) ! خودت را کنار کشیدی ،
راحت شدی !

عروس، رخت ش* - خانه، تعمیری ! [گا]

arus raxt-a she-xoona taamir-i

عروس، برای رخت و لباس - خانه برای تعمیر است !
منظور اینست که : لباس، عروس را و نقاشی و تعمیر، خانه را
زیباتر می کند.
زیبائی عروس به لباس و زیبائی خانه به تعمیر و آبادانی بستگی دارد.

عروس رخص ندونس*، سموت: داماده خانه پس و بلندی دانه !

arus raxs nu-donas, gut :

dâmâd-a xoona pass-o bulandi daan-a

عروس، رخص نمی دانست، می گفت: خانه داماد پست و بلندی -
فراز و نشیب دارد.

به کسی گویند که: کاری را نمی داند و ادعا می کند و چون آن

کار را به او رجوع کنند از افراد کار ایراد می‌گیرد و بهانه می‌آورد.

عروس، گودوش* نبو، گوت : داماده (کولوم)* جیر و جنور* دره! [کا]
arus gow-dush na-bu gut: dâmad-a kulom jir-o jaor dara
 عروس، گودوش نبود، می‌گفت: (طویل. محل نگهداری گاو) داماد
 پائین - بالاست.
 به آدم بهانه‌گیر، گویند.

عروسی سرا ۱، مال* بشناختی؟! [کا]
arusi - sarâ, mâl ba.shanaxti

در سرای عروسی، جنس شناختی؟
 فریب زرق و برق ظاهر را خوردی؟ روز عروسی دختر را
 انتخاب کردی. دختر را در لباس عادی خودش، باید انتخاب
 کرد.

عسل، عسله. چی یه انگشت، چی یه خروار؟!
asal. asal-a. chi ya angusht chi ya xarvâr

عسل عسل است. چه يك انگشت، چه يك خروار.
 رجوع به: سگ، سگه... (می‌کشد زهر اگر اندک اگر بسیار است)

عسل مگزه* تخم پس که ی - رو به دریا شون! [کا]
asal magaz-a tuxm pas kae-ru ba daryâ shu-n

تخم زنبور عسل (نوزاد زنبور عسل) پس می‌افتد - رو به زوال
 می‌رود - رو به دریا می‌رود.

۱- در گیلان رسم بر این است که ۱ پس از مراسم عقد، عروس و داماد را کنار هم می‌نشانند و هر کس می‌تواند به تماشای آنان برود. در آن روز همه لباس تمیز می‌پوشند و خود را آرایش می‌کنند و به (عروس تماشا) می‌روند.

۲- خروار در گیلان معادل ۳۶۰ کیلو است و لسی در اینجا به مقدار وسیع و نامحدود است.

به کسانی که برای رسیدن به قدرت اولیه‌شان، مسیر عوضی را طی می‌کنند؛ گویند.

خلاف محیط مألوف رفتن. نشانه زوال است !

عین باغ میانه (دوله*) [گا]

ayna bâq-a meyan-a dowla

مثل (مترسک) میان باغ

بی خاصیت است. هیکل خالی است. (الولوی سرخرمن است)

عین بوز*، مار.ه بترسه !

ayna buz mâr-a ba-tarsa

مثل این است که بز از مار بترسد !

بز از مار و سرما می‌ترسد. آنچنان ترسیده که : (عین بوز...)

به کسانی که از چیزی بیش از حد می‌ترسند، گویند.

عین جند* - ون جشن بگیرن !

ayna jand-oon jashan ba.gir.an

مثل این است که : جنها جشن بگیرند !

در بازه جشنهای شلوغ و بی سروته و بی برنامه گویند.

عین کتول* دار.ه بون آغوز بیاجی* ! [گا]

ayna kaol-dâr-a bun aquz beyâj.i

عین اینکه : زیر درخت کتول، گردو بیایی (پیدا کنی).

به کسی که : به گنج بی‌رنج رسد، گویند. انگار زیر درخت بید،

گلایی پیدا کنی ؟

به کسی گویند که : مثلاً در اطاق خانه پولی می‌بیند و می‌گوید :

پیدا کردم در جواب گویند : مگر : زیر درخت کتول گردو پیدا

کردی ؟

۱- کتول - از درختان جنگلی و بی‌میوه گیلان است. آغوز = گردو. بیاجی = بیایی = پیدا کنی از مصدر یاتن *yâtan* کالشی = یافتن است.

عین گاو-گو* میان، شوش* بزنی! [گا]

ayna gâw-gue meyan.a shus ba-zan-i

عین اینکه : میان پهن ، مدفوع گاو - ترکه (ساقه‌ترو تازه و

باریک) بزنی !

چنان زدمش که : عین گو-گی... هر دو قسمت، در بدی، شیه

یکدگرند !

نوعی تحقیر است- عکس این مثل: (انگار وسط یک سیب را

دو نیم کنید)

غیرت زیادی، فقر ابنه !

qayrat.a zeyâdi faqr aben.a

غیرت زیاد، فقر و نکبت می آورد.

(نرمی زحد مبر که چودندان مار ریخت

هر طفل نی سوار کند تازیانه‌اش) صائب

غیرت، مرده بکوشته- (میان بار*) قاطره! [گا]

qayrat mard.a ba-kusht.ae-

meyan-bâr qâtar.a

غیرت مرد را کشته، میان بار قاطر را .

(میان بار) = سربار = خرده باری است که بین دولنگه بار قاطر

می گذارند. چون روی گرده قاطر قرار می گیرد حیوان را

می آزادد !

فال بوما* ملی*، موندنه !

fâl buma malee mondan.a

به فحل آمده سگ ماده را می ماند.

به ماده سگی که در پی جفت می رود ، می ماند. به دختران قرو

اطواری که بیش از حد قرو قمیش می آیند و هر هرور، ورکنند

گویند !

فامیل، اگه تی جان نه گوشته بخوره، استخوانه تنواده*! [گا]

fâmil, aga ti joon.a gusht.a buxor.a

ustoxoon.a tanavâd.a !

فامیل. اگر گوشت جانث را بخورد، استخوان را نمی‌ریزد.
(فامیل وصله تن آدم است) فامیل هر قدر هم بد باشد باز (خودی)
است.

فئوره* و داره سر، فك* نئن*؟! [گا]

fuera-o dâr.a-sar, fak. naan ?!

خار پشت و روی درخت لانه گذاشتن (نهادن)?
نظیر: سگ و خانه‌سازی؟ کور و باغبانی؟ به کسی گویند که کاری
از او ساخته نباشد.

خار پشت دشمن درخت و بوته است.

فقیره گوی تی احوال چطوره؟ گو: امشو شامر، تی ور درم [گا]

faqir.a goy: ti ahvâl chatowr.a ?

gue emshow- shoom.a ra ti var dar.am

به گدا می‌گوئی حال تو چطور است؟ گوید: امشب برای شام
پیش تو هستم.

فقیر به دیوار رمیده می‌ماند تا به آن دست بزنی روی سرت خراب
می‌شود!

فقیر ظرفیت لبخند و محبت را ندارد !!

فندق*، آفتاوه پیش سو داره ؟ [گا]

fandâq âftâw.a pish su daar.a

فندق (چراغ فتیله‌ای) پیش آفتاب روشنائی دارد؟
هر چیز، لیاقت ندارد که از خورشید نور گیرد و نورانی شود!
کمال‌همنشین وقتی اثر دارد که طرف هم آمادگی داشته باشد!

فودوشی*، زاک و یسین، شیر دبو پستون، نبونه !

fudushey zaak.e visin shir dubo pustoon nabun.a

پستانک، برای بچه، پستان شیردار نمی‌شود!
(از حلوا - حلوا کردن دهان شیرین نمی‌شود)

فوسسه* لشکره موندنن!

fosasa lashkar.a mondan.an

به لشکرگسته و شکست خورده، می‌مانند!
به جمعیتی که هماهنگ و همگام حرکت نکنند و یکی جلوتر و دیگری عقب‌تر و از هم جدا باشند گویند.

فهم تی پثره در بارده!

fahm ti peer.a dar baard.a

فهم پدرت را درآورده!
به آدم نفهم و مدعی عقل و درایت (به طعنه) گویند.
قاطره بوتن: تی پثر کی ایسه*؟ بوتنه: می مآر مادیونه!

qâter.a bowtan:ti peer ki-is.a

bowta: mi maâr mâdeyon.a

قاطر را گفتند: پدرت کیست؟ گفت: مادرم مادیان است!
به آدم بی‌اصل و نسب گویند. (هست مامات اسب و با باخر-
تورمشوتر، چوخوانمت‌استر) سنائی
قرآنه هدا*، دیاره* هیته*ی! [گا]

quroon.a had.a, deyâra hayt.ae

قرآن را داده، دایرمدف گرفته.
نظیر: اسب را داد خرگرفت. احمق است و چیز خوبی را با چیز
نامناسبی مبادله کرده است.
قربون پیری گه، خو جوانی یاد-آ. کونه!

qurboon.a pir.i ga, xu juvoonee yâd.â.kun.a

قربان پیری که جوانی خود را از یاد بردا
چرا از این جوان ایراد می‌گیری؟ مگر خودت در جوانی چنین
کارهایی را نکردی؟

(قصاب محله) سکه موندنه!

(qassâb-mahalle) sak.a mondan.a

به سگ (قصاب محله) می ماند !
 به آدم (پاچه پاره) و- داد، دادی و عصبانی گویند.
 قصابه غم دمه، گوسینده غم جانه !

qassâb.a qam.e dumba, guspand.a qam.e joon.a

قصاب را غم دمه، گوسفند را غم جان است!
 (موش را جان کندن، گربه را بازی) (قصاب به فکر پیه و بز در
 غم جان)

قل نشادور*، ازمو - کون جمانن* از تو ! ۱

qal nashâdur az mu-kûn-jumânen az tu.

قلع و نشادور از من، کون جنبانیدن از تو !
 سرمایه از من، کار از تو. تو برخیز! من هوای ترا دارم.

قمارباز، قماره سر، راس نگونه !

qumâr-bâz qumâr.a sar râs na.gun.a

قمار باز، سر بازی قمار، راست نمی گوید.
 به قول و قرار قمارباز اعتماد نیست.

قناره* دم بیسی بهتره، تا گفتاره* دم [کا]

qannâre, dam beyas.i behtar.a tâ guftâre dam

دم چنگک قصایی بایستی بهتر است تا دم بگو - مگوی مردم.
 از بگو - مگوی مردم باید ترسید. از پشت سر گوئی مردم باید ترسید.
 دهان مردم را نتوان بست!

(به عذر توبه توان رستن از عذاب خدای
 و لیک می نتوان از زبان مردم رست). سعدی

→ داشتند و این محله هنوز به همین نام مشهور و مدفن یکی از سادات هم هست. تا چند سال پیش، (درخت آزاد) بسیار تنومند و کهنسالی کنار این بقعه بود که مردم به آن دخیل می بستند.

۱- قلع و نشادور در مسکری مورد استعمال دارد. مسکران آن را به دور دیگ مسی می مالند و آن را با جنبانیدن کمر می چرخانند تا سفید و تمیز شود.

قند خوره قند پیش آی، غم خوره غم ! [گا]

qand xor.a qand pish aay, qam xar.a qam

برای قندخور قند پیش آید. برای غم خور، غم.
با زندگی هر جور تا کنی، همانطور پیش می آید.
(سخت می گیر دجهان بر مردمان سخت کوش). حافظ
(انگار که نیستی، چو هستی خوشباش!). خیام
(حیف باشد دل دانا که مشوش باشد). حافظ

قوش عطا خان مونی د، خانه جی شکار کونی ! [گا]

qush.a atâ-xoon.a mon-i de xoona.ji shakâr kun-i

به (باز شکاری) عطاخان می مانی دیگر، از خانه شکار می کنی!
اگر مردی شکار را از دهن شیر بگیر! برو شیر درنده باش!
شکار خانگی کردن کار مردان نیست.

قیامته لنگ* دیه شانه

qayâmat.a lag.a deye shaan.a

بای قیامت را می شود دید (دیدن شاید)
شلوغ است. آنجا اینقدر شلوغ است که مثل صحرای قیامت
است.

کار خن خودش جور در بیه ی!

kâr xan xudash jur dar beyey

کار باید خودش جور در یابد!
زور زدن بی فایده است. تدبیر حریف تقدیر نیست!!

کارگر. هر کار واره، بی کار. هر یار ! [گا]

kâragar.a ra kâr vaar.a, bi kâr.a-ra yâr

برای کارگر کار می بارد، برای بی کار، یار ! (معشوق)
چون کارگر سرش به کار است و تن به کار می دهد، از خیالهای
بیهوده فارغ است. ولی آدم بی کار سرش هوا برمی دارد و در
عالم احلام و رؤیاهو طهور است.

کاری کونه (ووده تشا*) !

kâr.i kon.a vowda-na.sha

کاری می کند (بازنشدنی) نگفتی !

(کاری می کند که در تاریخ بنویسند) ! (باران دوصد ساله فرو

ننشاند - این گرد بلا را که تو انگيخته ای)

کاری که تو بکونی، از ای بهتر نبونه !

kâr.i ke tu ba.kun-i, az i behtar na.bun.a

کاری را که تو انجام دهی - بکنی، از این بهتر نمی شود.

در کارها دقت نظر نداری - دقیق کار نمی کنی! کارها یت (سمبل

کاری) است!

کاغذ و کلاردهی کار دگته؟! [کا]

kâqaz.o kalârdeh.i kâr dakat.ae?

کار کاغذ و کلاردهی افتاده ؟

حکایت کاغذ و کلاردهی است. تو قوه فهم نداری و دیگران چه؟

عیب از خود تست !

کچل، کچل مدینه ! هر که خو صرفه اینه !

kachal, kachal madina, har ka xu sârfa in.a

هر کس صرفه و صلاح خود را می بیند.

هر که نقش خویشتن بیند در آب.

کدبانو گوز، صدا ندانه !

kadbânu guz sadâ na-daan.a

تیز (باد مخرج) کدبانو صدا ندارد.

کثافت کاری ثروتمندان بر ملا نمی شود.

چون سروصدای آشپزخانه زیاد است صدای تیز کدبانو به گوش

۱ - حکایت کاغذ و کلاردهی: کلاردهی کاغذ را به درخت بسته بود و با ترکه -

چوب آن را می زد. به او گفتند: چرا کاغذ را می زنی؟ گفت: این فلان-فلان شده ! برای

من بچه به بفل حرف نمی زند اما تا این جلمبر طالقانی را می بیند مثل بلبیل چهچه

می زند! (ترجمه از گیلکی). کلارده، دهی است نزدیک دیلمان.

کسی نمی‌رسد.

کورد، کورده شناسه*، اردبیلی گاوه ! [گا]

kurd. kurd.a shanâs.a. ardabili gâv.a

کرد، کرد را می‌شناسد، اردبیلی گاو را !

همکار - همکارا می‌شناسد. خصایل هر کس از رفتار و اعمالش پیدا است.

حکایت از (گاو دزدی) اردبیلی‌هاست!!

کرك، م كركی نوده، سیا کلاج می‌كرك !

kark me kark.i nowd.a, seyâ kalâf mi kark.

مرغ خانگی، برای من مرغی نکرد، کلاج سیاه مرغ من !

(بیگانه اگر وفا کند، خویش من است - و آن كرك اگر شیر دهد میش من است)

اگر از خودی و دوست سودی به آدم نرسد با بیگانه چه تفاوت؟

كرك کون خاریش کونه، خروس کونه، توك زنه!

kark.a kûn xârîsh kon.a xurus-a kûn.a tuk zen.a

مقعد مرغ خارش می‌کند به (ماتحت) خروس نوك می‌زند!

نظیر: خواهره شوهر می‌خواه به برادره می‌گوید: زن نمی‌گیری؟!
به کسی گویند که: حالات و حرکاتش نشان می‌دهد که چیزی را می‌خواهد و خجالت می‌کشد و با اشاره مقصودش را بیان می‌کند.

كرك پره جی، تی روغونه گیتته* نشای! [گا]

kark.a par-a ji ti ruqon.a gita na.shae

با پر مرغ، روغن ترا نمی‌شود گرفت.

به آدمهای خسیس و ممسك و کنس گویند.

در قدیم، به بیماری که شیر بی چربی تجویز می‌شد مقداری شیر گاو را می‌جوشانیدند و مختصر چربی روی آن را با پر مرغ می‌گرفتند.

كركه - ر زاله* كو - نای، خو هر دو پا آو دنه ! [گا]

kark.a-ra zaala ko-nay, xu har du.pâ âw dan.a

برای مرغ خانگی زهره کجا هست (که) هر دو پای خود را در
آب فرو کند!
مرغ خانگی از آب می ترسد. کنایه از اینکه: توجرات چنین کاری
را ندارد.
به آدم ترسو گویند.

کر که کون دانه، خئنه (غازه مرغونه) بکونه!

kark.a kûn.a daan.a, xaan.a (qâz.a marqona ba.kun.a

مخرج مرغ خانگی را دارد، می خواهد (تخم غاز) بکند!
به آدم لافزن - پرمدا و بلند پرواز گویند.

کر که مورغانه، کر که-بون نهن*، غازه-مورغانه، ن غازی د؟ [گا]

kark.a murqoona kark.a bun nah.an

qâz.a murqoona-an qâz.i de ?

(مورغانه) - تخم مرغ خانگی را زیر مرغ خانگی می نهند، تخم
غاز را هم زیر غاز دیگر؟!
هر کاری باید تناسب داشته باشد - از هر کس به اندازة قدرتش
باید کار خواست.

کر که موسون* دانه فیچمه*!

kark.a muson doona fichen.a !

مثل مرغ دانه برمی چیند!
به کسی گویند که: هر خوردنی پیدا می کند، می خورد
و دهانش مدام می جنبد!
کر که موندنه، هرگی سیرائی ندانه!

kark.a mondan.a, har-gi sirâi na.daan.a

به مرغ خانگی می ماند، هرگز سیری ندارد (سیر نمی شود).
به کسی که مدام می خورد و سیر نمی شود، گویند.

کر کی که مرغونه نکونه، د خو چشمه نخونه گه؟

kark.i ga marqona na.kun.a, de xu chashma nu.xoon.a

۱- چشمه (جوشمه) تخم مرغی است که در لانه مرغ می گذارند و مرغ تخم دار-

مرغ خانگی-مرغی که تخم نکند، دیگر (چشمه) اش را نمی‌خورد
که ؟

هم سرمایه را خوردی و هم سودش را ؟ کاسبکاری که کارش
سراسر سود است و در حرفه‌اش احتمال زیان نمی‌رود، نباید هم
اصل را بخورد!!

دنبال این کار را بگیر، سود اگر نداشته باشد، ضرر ندارد!! (هم
از توبره خوردی، هم از آخور)

کر و یسین خواندن ؟

kar.e visin xoondan?

برای کر، آواز خواندن؟

نظیر: برای کور رقاصیدن؟ (نطق موسی چگونه داند کر؟)
از کلیله و دمنه.

کره، اگره مآره جی پیش دکه، یا وا شکت. ۲. آ. شئون، یا وا گرگ بخوره! [گا]
kurra, aga maâr.a ji pish daka

yâ va shakat.â.shu.un. yâ va gurg bu.xor.a

کره اسب اگر از مادر پیش‌افتد، یا باید پایش بشکند، یا باید
گرگ بخوردش.

(کره اسب، از نجات در تعاقب می‌دود). (پیران سخن به تجربه
گویند)

(آنچه در آینه جوان بیند-پیر درخشت خام آن بیند) عییدزاکانی
جوانی که خود رای باشد و پند پیران به کار نبندد، سرانجام
خوش ندارد !!

→ بر روی آن می‌نشیند و تخم می‌کند. (چشمه) در حقیقت تخم مرغ گندیده‌ای است که
همیشه در لانه باقی ماند و بیشتر مرغها به آن عادت دارند و اگر چشمه در لانه نباشد
مدتی به این در-آن در می‌زنند تا تخم کنند.

۱- شکت = هر ستون به زمین فرو کرده‌ای که برائش پوسیدگی بشکند و در
حدود ۱۵-۱۰ سانت آن از زمین بیرون باشد این نوع ستون در رودخانه‌ها هم هست و
آن باقیمانده ستونهای سد ماهیگیری است.

کشکرت مونی* دا! نه تی گوشته خورده شا، نه تی تخمه! [کا]

kashkarat-a moon-i de!

na ti gusht-a xorda-shae, na ti tuxm.a

به زاغچه می مانی دیگر! نه گوشت ترا می شود خورد، نه تخم ترا.

وجود بی ثمری هستی! خیر و برکت نداری! به آدم بی خاصیت

ویی بو و بخار گویند.

نظیر: به فضلۀ سگ می مانی نه برای باغ مفیدی نه برای مزرعه!

کفن-کافور مفت ببون، خودشه کشنه!

kafan-kâfur muft ba-bun, xudash-a kushan.a

کفن و کافور مجانی باشد، خودش را می کشد!

به آدم مفت خور و زرننگ!! گویند. (طنباب مفت پیدا کند خودش

را دار می زند).

کل اگر دعاگر ه، اول خو (پسی*-سر) ویسین بکونه!

kal agar duâ-gar.a, avval xu (pisi-sar-e) visin ba-kun.a

کچل اگر دعا کننده - دواگر - معالج) است، اول برای (سر

زخمی و گر) خود بکند!

(کل اگر طیب بودی - سر خود دوا نمودی)

(اگر بیل زن بود - اول باغچه خودش را بیل می زد!!)

کل، بی فتنه نبونه!

kal bi fetna na-bun.a

کچل بی فتنه و خرابکاری نمی شود.

کنایه از بدجنسی کچلان است!!

۱- این مثل را بیشتر در مورد آدمهای کچل - گاهی به صورت استفهامی (بونه

= می شود؟) بکار می برند. کچلی بیماری است و این نوع بیماری نمی تواند موجب پیدا

شدن خصایل بد در انسان باشد و مفهوم دیگر مثل این است: کل = کچل و = گاوتر و آن

گاوی است که (پرورای) گویند یعنی در محفظه بسته ای غذای مقوی کافی خورده و زور

زیاد پیدا کرده است اگر این گاو را در گله رها کنند نوعی مستی وهاری دارد و به سایر

گاوها حمله می کند و موجب مرگ آنها می گردد.

کل تشنه و کل وشنه، کل بی فتنه راه نشونه !

kal tashna-o kal vashna,
kal bi fetna râh na-shun.a

کچل تشنه، کچل گرسنه، کچل بی فتنه و شر، راه نمی رود.
کچل بی فتنه نشود - اندر خصایل بد کچلان!!

کل زلف نداشت، گوت: ای قر تی بازی م بد اذه !

kal zulf na-dâsht, gut: i qertee bâzi ma bad an.a

کچل زلف نداشت می گفت این قر تی بازی بدم می آید.
(به گربه گوشت نمی رسد، می گوید بیف! بو می دهد)

کل، کله بو، شناسه ! [گا]

kal, kal.a bo shanâs.a

(کچل بوی کچل را می شناسد) - گاونر، بوی گاونر را می شناسد.
همکار، همکارش را می شناسد. (آب چاله اش را پیدا می کند)
(با هم جور در می آیند) ! (کرد - کرد را می شناسد ...)

کلاجه بوتن: بشو، خوشگل ترین زا کونه بار، بوشو خو زا که بارده.

kalâj-a bowtan ba-shu xushgeltarin zaak-on.a baar,
bu-sh-o xu zaak.a baard.a

به کلاغ گفتند : برو زیباترین بچه ها را بیاور، دفت بچه خودش
را آورد.

به کسی گویند که سعی می کند: زشت خود را زیبا جلوه دهد.
مشهور است که جوجه کلاغ از جوجه سایر پرندگان زشت تر
است.

کلاجه بوتن: گب بز ن ! بوته: قار - قار

kalâj-a bowt.an : gab ba-zan ! bowt.a: qâr-qâr

به کلاغ گفتند : حرف بز ن! گفت: قار، قار
تو که حرف زدن بلد نیستی، ساکت شو! به کسی گویند که توی حرف
دیگران افتد. (توفضولی نکن) !

کلاج* - پيله* ۱ بخورده؟! [گا]

kalâch-pila bu.xord.ae ?!

پيله (سیاه سفید - نارس) درخت لیلیک خورده است؟!

به آدم چاق و پروارگویند.

کلاه، سر شی بو - بشو پا شی ببو؟ [گا]

kulâ sar-a shi bu, ba.shu pâ shi ba.bu

کلاه، مال سر بود، رفت مال پا شد؟

کار دنیا عوضی شده؟ حال ما را دیگر به حساب نمی آوری؟!

کلمه جین*، بی* - یه موندنه!

kalm-a - jin bay.ya mondan.a

به (کرم آجین به) به کرم زده می ماند.

صورتش، شبیه به کرمو است. نوعی تشبیه همراه با تحقیر

زردنبو و پرچین و چروک است!

(کلم کتو) موندنه!

kalm.a - kato mondan.a

به (کرم کدو) می ماند!

بیشتر به بچه هائی که زیاد (وول) می خورند و آرام و قرار ندارند،

گویند.

کله* پشت، پيله* ببو، (در خانه ر) خوب نیه! [گا] ۲

kala-pusht-a pilla babu, dar-xoona-ra xub neya

(بزرگ شده) و نازپرورد پشت اجاق، (برای کارگری و فرمان

۱- کلاج = کلاج ملاجی = سیاه سفید - ابلق، دورنگ. پيله = میوه غلافی

شکل درخت لیلیک است که شیره زیاد دارد و گاو آن را می خورد و قوی و فربه می شود.

۲- کله = اجاق بر سه نوع است ۱- صحرائی = مانده از شبهای دورا دور، بر

مسیر خامش جنگل، سنگچینی از اجاقی خرد... ۲- نیما ۲- نوع متحرک، سنگچینی به شکل

دایره و اطراف آن گل اندود شده برای ایوان و حیاط خانه. مخصوص آشپزی. ۳- فرو

رفتگی زیر (سرخاری) یا دودکش آجری که تا چند سال پیش درجه خانه های گیلان

ساخته شده بود مخصوص (هیز آتش) این نوع را کله چال = شیمینه chemine گویند.

بری) خوب نیست.

(درخانه) در اصطلاح گالشها، سرسرا - دالان و اندرونی خانه های مالکین و فئودالهاست که کارگران و دستورگیرها و مستخدمین در آنجا به انتظار دستور می نشستند و حق دخول در اطاقها را نداشتند. کایه اذاین است که: نازپروردگان درچنین جاها نمی توانند کار کنند و مقاومت داشته باشند. (نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست). حافظ (کار هر یز نیست خرمن کوفتن). سعدی (نه هر که ریش گذارد قلندری داند). حافظ.

کله توتوری* بخوری بهتره، تا مختاج* نامرد بیی! [کا]

kala tuture-e bu-xor.i behtar.a tâ muxtâj-a

nâ-mard ba-bi

خاکستر اجاق را بخوری بهتر است تا محتاج نامرد شوی!

(آلوده منت کسان کم شو). اموری

(به تمنای گوشت مردن به - که تقاضای زشت قصا بان) سعدی

کله خوکه (دو-آ-دنه)!

kal.a xuk'a dow-â-den.a

خوک نر را (می دواند).

(سرو مرو گنده است). فلانی نه تنها زنده است بلکه آنقدر سر حال

است که: کله خوکه...

(کله سر) خوری دانه!

kale - sar xor-i daan.a

(روی اجاق) خوری دارد.

به آدم دله و شکمو، که خورش و غذا را از روی اجاق کش

می رود گویند.

به کسانی هم گویند که: با داشتن زن، به زنان دور وبر و خانواده

نظر دارند!

کمتر، امه تسک* - دیله غصه بدی!

kamtar ame task.a - dil.a gussa ba-di

کمتر تی بیجاسه* خایه، امه سر بزَن!

kamtar ti bi jâssa-xâya ame sar ba.zan

کمتر خصیۀ سرد و یخ کرده‌ات را، به سر ما بزَن!
چقدر ملامت می‌کنی؟ چقدر سر کوفت می‌زنی؟ کمتر به ما حرف
سرد بزَن!

کم گو، پرگو، بترکانی*! [کا]

kam gu, pur-gu.o ba.tarkân.ee

کم گوی، پرگوی را ترکاند!
پرگو از بس گفت و جواب نشیند کفرش بالا آمد و از عصبانیت
طاقش طاق شد!

(در مذمت پرگوئی) (کم گوی و گزیده گوی...) نظامی

(یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی) سعدی

کنار-موجه*، میان خوس*! ۱

kanâr – muj.a, meyoön-xus

کنارگرد است و میان خوابنده!

(هیچ کار و همه کاره) است. (نخودهر آتش است) (وسط می خوابد،

کرایه لحاف نمی دهد).

کناسه* ۲ کوفه موندنه!

kanâsa.ye kufa mondan.a !

به خرابه کوفه می ماند!

به‌خانه یا جای شلوغ و خراب و درهم – درهم گویند.

کول*، شله گوی: یا علی!

kul, shal.a gu.e : yâ ali !

۱- موج = امر از مصدر هوتن = (گردیدن و گشتن و قدم زدن) خوس = امر

از مصدر خوتن = خفتن، خوابیدن کنار موج = کنار گرد، میان خوس = وسط خوابنده،
کسی که وسط می خوابد. (صفت فاعلی مرکب)

۲- کناسه = شاید کنیسه = عبادتگاه باشد ولی در شرق گیلان = خرابه و درهم: یخته

است.

چلاق - لنگ بهشل می گوید یا علی !

چلاق از شل ایراد می گیرد !!

کولکافیس* گوی: موخوب خونم - اما گوش شنوا دنه ! [گا]

kulkâfis gu.e , mu xub xoon.am, ammâ gush.a shanavâ danne

(پرنده بد آوازی است) گوید: من خوب (آواز) می خوانم اما

گوش شنوا نیست !

به آدم : زرد-زرو- از خود راضی - پرتوقع، که بیهوده از خود

تعریف کند، گویند.

کولوش کن*، سیرکله دکنه؟! [گا]

kulushkun, sir-kala dakat.ae ?!

مرغ کرچ - جوجه دار، به باغ سیر افتاده است؟

به کسانی گویند که: در نهایت حرص و بی رحمی دست به اموال

دیگران دراز کنند و همه چیز را به هم ریزند.

به (حکم کولوش کن به سیرکله) رجوع ک.

کولی زناکونه موندنه !

kowli zan-âk.on.a mondan.a

به زنهای کولی می ماند !

به آدمهای سمج و پررو گویند.

کوچی شکمه رها بدی، ده بزرگه خراب.آ.کونه !

kuchi shakam.a rahâ ba-di, deh.e buzurg.a

xarâb.â.kon.a

کوچک شکم را آزاد بگذاری (ول دهی)، ده بزرگ را خراب می کند.

(مرده را به حال خود بگذاری، لای کفنش را خراب می کند)

کور و یسین رخص*؟

kur.a visin raxs ?!

برای کور رقص (رقصیدن) ؟

نظیر: (برای کر، آواز خواندن) (یاسین به گوش خر خواندن؟)

(نور عیسی چگونه بیند کور) از کلیله و دمنه.

کورد، آگه گیلان نومایی، کی خواس بیون، تی مآره مرد؟!

kurd aga giloon numa.bi, ki xâs ba.bun ti maâr.a mard

کرد اگر به گیلان نمی آمد (نیامده بود) چه کسی می بایست بشود،

شوهر ننهات؟

اگر آن شانس به تو رو نمی کرد، کسی (محل سنگ) به تو نمی-

گذاشت!

کو.. تا کو کو فرق ندنه!

kus tâ kuko farq neden.a

فرج تا کو کو را فرق نمی نهد!

سفید از سیاه تشخیص نمی دهد! (هرازی بر نمی داند) (مناره از چاه

نمی شناسد). خنگ و گنج و کودن است.

کو تول * شکنی گه، خرس بترسه؟! [گا]

kutul shakan.i ga xars ba.tars.a?

هیزم خشک می شکنی که خرس بترسد؟!

با این سروصداها، طرف از میدان بیرون نمی رود! خودت را

فریب مده !!

(... که گرگ از هی هی چوپان نترسد) بابا طاهر

کوچی انگشته، کن کوچیکه، یعنی به بیننی، درد نیای؟!

kuchi-angusht.ak-an kuchik.a

yani ba.bin.i, dard neyae!?

انگشت کوچک هم کوچک است، یعنی (آن را) ببری، درد نمی آید؟

درد، کوچک و بزرگ نمی شناسد. دل کوچکتر احساس ندارد؟

(به زیر دستان ستم روا مدار)

(کورد محله^۱) پلا.ی - بخوری، نخوری تی پا حساب!

(kurd.a mahalle) pala.y, bu.xor.i, nu.xor.i ti pâ hasâb.a!

پلوی کرد محله است، بخوری نخوری به پای تو حساب می کنند!

(آش کشک خالته، بخوری پاته، نخوری پاته!)

کوره اسب و شیشه بار ؟

kur.a asb-o shisha bâr ?

اسب کور و بار شیشه ؟

(کار را به کاردان بآید سپرد). کارهای حساس را به هر کس بسیار

کوره. همراه (آشتالو تشک*) - گردو بازی کا - دری؟

kur.a hamra (ashtâlu-tashk) . gardu-bâzi ka-dar.i

با کور (هسته هلو) گردو بازی داری می کنی؟

(بچه گول می زنی؟) ما را خنگ و کودن گیر آوردی؟

کولکافیس، بلبل سر.ه دور اینه، بناکونه خوندن !

kulkafis bulbul.a sar.a dur in.a benâ-kon.a xoondan

(پرنده کوچک بد آوازی است) ، سر بلبل را دور می بیند، شروع

می کند به خواندن!

(چو بیشه تهی گردد از نره شیر شغالک به بیشه درآید دلیر).

کول کارد.ه همراه شانه سر بشن*؟!

kul.a kârd.a hamra shana sar been ?!

با کارد کند می شود سر برید ؟

مشت و درفش ؟ کار نشدنی! (با چوب کبریت می شود دور دنیا

را اندازه گرفت؟)

کولی زناکه دوندنه، هرجا دونه خو کج دوآه* خو همرا بنه !

kowli zanak.a mondan.a, har jâ shun.a

xukaj duk.a xu hamra be-na

به زن کولی می ماند، هر جامی رود دواک کج ریزی خود را با خودش می برد!

به کسانی گویند که لوازم کارشان را با خود دارند و گاه و بیگاه

و در مکان و موقعیت نامناسب پهن کنند!

(هر کار وقتی دارد) (چرا خروس بی محل هستی؟)

کولی، کولی بیده، خو چماقه بدوزه!

kowli, kolee bi-de, xu chumâq-a ba-duze !

کولی، کولی را دید، چماق خود را دزدید !

همکار، همکارش را می شناسد !!

کومه مرد. آک* و-زومه* زمارون؟ [کا]

kuma mard.âk-o, zoma-zomâron?

مرد (زن مرده) و دامادی و پیش مادر زن رفتن؟

مردی که زن اولش مرده باشد، برای دومین زن، اورا (پاگشا)

نمی کنند !

نظیر (بیوه زن مبارک باد ندارد)

کوه به کوه بر نخوره، آدم به آدم برخونه !

kuh ba kuh bar nu-xor-a, âdam ba âdam bar xon-a

کوه به کوه بر نخورد، آدم به آدم برمی خورد!

(گذر پوست به دباغ خانه می افتد)، (آدم به آدم می رسد) بالاخره

یک روز به تور ما می خوری؟

کوه خن بکه*، دره پر-آبون !

kuh xan bakka, darra pur.â.bun

کوه پاید بیفتد، تا دره پر شود!

(کار با صنار-سه شاهی جور نمی شود) (کفاف کی دهد این باده ها

به مستی ما؟)

کهنه چرم دیسانی* د ! [کا]

kohna-charm.a deysân-ee de !

چرم کهنه را خیس کرده است دیگر !

به: دختر ترشیده و مانده ای که شوهر کندگویند : چرم کهنه اش

را خیسانده !

کهنه سبوج موسون، آدمه چسبنه !

kohna subuj-a muson âdam-a chasban-a

مثل شپش کهنه و پیر، به آدم می چسبد!

به آدم سمج و پررو گویند (مثل کته به آدم می چسبد).

کهنه سواره !

kohna savâr.a

سوار کار کهنه و قدیمی است!

به آدم کهنه کار، زرنک و همه سر حریف و موزی گویند.

کهنه جو هنده آو سر آدا دری؟^۱ [کا]

kohna ju.a hande âw sar.â.da dari

در جوی کهنه و متروک، باز هم آب‌رها می‌کشی. (داری می‌فرستی؟)

باز هم قبالة کهنه به هم می‌زنی؟ باز هم حرفهای قدیم را برخ ما می‌کشی.

کیسه سره بدو ته*، کونه* وا گو ده*! [کا]

kise sara ba.dut-ae, kûna vâgud-ae

سر کیسه را دوخته و ته آنرا باز کرده است!

کارهایش عوضی است. کارهایش ملانصرالدینی است!!

کی؟ قاسم عزای روز؟

kay qasam.a azâ-ruz?

چه وقت؟ روز عزای قاسم؟

به کسی گویند که: مدام وعده و وعید می‌دهد ولی به زمان بی

پایان !!

گ، هدا - قاشوک* هندا !

gue hada - qâshuk handa

مدفوع داد - قاشق نداد!

از هیچ بد و بیراهی فروگذار نکردا نهایت بی احترامی را به من

کرد. هر چه توی دهنش بود به من گفت.

۱- سیا ابری بکیت کلوانی کو را کدام کافر ببورده ماهرورا؟

اگر چرخ وفلك کامم بگردد (شاید آوی به بندم کهنه جورا)

از اشعار عزیز و فگار منسوب بمحدود الموت و رودبار

گ هرجی وراشین* بزنی، ویشتر بو دکنه !

gue har chi varâshin ba-zan.i vishtar bu. dekena?

کثافت - مدفوع را هرچه به هم بزنی، بیشتر بو می افتد !

دعوا را هرچه بیشتر دامن بزنی، کدورت بیشتر می شود.

هرچه شلوغ ترش کنی، بدتره !

گالش، چل بگشی، چارن کشه د ؟

gâlash chel.a ba.kashee, châr.an kasha.de !?

پشت کوهی، چهل را بکشد، چهار را هم می کشد دیگر؟

کسی که کارهای بزرگ را انجام دهد از انجام کارهای کوچک

عاجز نیست.

گالش خو (بارده ماسه) تعریف کونه

gâlash xu (barda mâs.a) taarif-kona

کوه نشین از (آورده ماست) خود تعریف می کند.

کس نگوید که دوغ من ترش است.

گالش خو (بیارده - ما سه) نخوره؟! [گا]

galash xu (beyard-a-mâs.a) nu.xor.a

کوه نشین (آورده ماست) خود را نمی خورد ؟!

کوه نشینان به صورت استفهامی گویند: یعنی چه اشکال دارد که

گالش ماست پیشکشی خود را بخورد ؟!

در دشت به این مفهوم است: کسی که چیزی به عنوان هدیه می آورد

خودش نباید آن را بخورد !

گالش خون رنگه پیده ؟!

gâlash xun-a rang-a bi.de ?

کوه نشین رنگ خون دید ؟

ترسید - هول کرد ! (جهود رنگ خون دید).

گالش دار سر جی جیر بوما، خو نذره فراموش - ئوده !

gâlash dâr.a sar-a ji jir buma, xu nazr.a farâmush-owda !

۱- رابطه گالش و درخت در این است که، گالش ها برای تهیه زغال و خوراک -

کوه نشین از بالای درخت پائین آمد، نذر خود را فراموش کرد !
(خرش که از پل گذشت همه کس و همه چیز را از یاد برد)

گالش -ر چم*نبو، خو زنه طلاق بده ! [گا]

gâlash.a-ra cham na.bu xu zan.a talâq ba-dae

راه دست کوه نشین نبود، زن خود را طلاق دهد.
به طور کلی گالش زن خود را طلاق نمی دهد، و دستاویزی برای
انجام این کار ندارد.
(سری که درد نمی کند - دستمال نمی بندند)

گالش و بالش ؟

gâlash.o bâlash ?

چوپان - کوه نشین و بالش ؟
گالش، بالش دارد ولی منظور این است که: گالش دائم در
حرکت است و سر راحت بر بالش نمی گذارد.
(چو روز آید بگردم گرد کویت - چوشو آید به خشتی وانهم سر)
بابا طاهر

گالسه آو بورده بو، گوت : دریا کون صافه !

gâlash.a âw burda.bu, gut daryâ-kûn sâf.a

کوه نشین را آب می برد، می گفت: هوای ته دریا (افق) صاف
است !

به آدم ساده دل، امیدوار، خوش باور گویند.

(گالی* پوش سر)ی خانه، گالی دنه ! [گا]

gâli.push-gar.i xoona, gâli danne !

→ چهارپایان شاخه های درختان بسیار بلند را از پائین به بالا - باداس - می بریدند و
فقط تنه درخت و چند شاخه بالا را باقی می گذاشتند. اغلب این درختان نیز در پرتگاههای
کوهستان بودند که ارتفاع درخت تا دره بیش از ۱۵۰ متر بود. گالش به هنگام پائین
آمدن از این درختان دچار ترس می شد و به درگاه پیشوایان دین نذر و نیاز می کرد که
به سلامت پائین آید.

۱ - سقف خانه های گیلان، سفال پوش - (لت پوش = تخته ای) - گالی پوش است. ←

خانه (کسی که حرفه اش پوشال گذاشتن روی بام خانه مردم است)،
پوشال ندارد (نیست).
(کوزه گر در کوزه شکسته آب می خورد)

گاو آه سره * نیه ی - شب دتکه ؟ [گا]

gâw aga sara néyay-shab danaka ?!

گاو اگر به سرا - آبادی نیاید، شب نشود؟
خروس اگر نخواند صبح نمی شود؛ به کسی گویند که با سن و سال
زیاد زن نگرفته و خود را جوان می داند!

گاو-ن، خو لافند* - برس، چره د؟! [گا]

gâw-an xu lâfand-baras, chara de ?!

گاوهم، به اندازه طناب رس خود، چرا می کند دیگر؟
به اندازه پاهایت قدم بردار. حدود خود را بشناس. به اندازه
گلیمت، پایت را دراز کن!

گاو. ه گو، آدم گنه ! [گا]

gâw.a gue, âdam gen.a

بهن گاو، آدم را می افکند - به زمین می زند!
(جو آدم می کشد). احتیاط را از دست مده! روزگار پوست
خریزه زیر پای آدم می گذارد!!

گاوی که شیر نده، دامون خوک.ن می گاو! [گا]

gâw.i ga shir na.dae, dâmoon.a xuk.an mi gâw !

گاوی که شیر ندهد، خوک جنگل هم گاو من!
قوم و خویش و دوست باید به درد آدم برسد و گرنه همه کس
قوم و خویش من!
(بیگانه اگر وفا کند خویش من است - وان گرگ اگر شیر دهد
میش من است).

→ گالی پوش گر، به کسی گویند که کارش پوشش بام خانه ها با گالی (نوعی دستی درمرداب)
است.

گب*، گبه کشه - پیچه*، ماهی ! [کا]

gab, gab.a kasha, picha, mâhee

حرف، حرف را می کشد، گربه ماهی را.
حرف، حرف می آورد! مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد.
همچنان که گربه ماهی را به سوی خود می کشد، حرف هم، حرف
را سوی خود می کشد !

گدائی بگوده، آقائی گوده منه ! [کا]

gadâi ba.gud.ae, âqâi guda manne

گدائی کرده، آقائی نمی تواند کند !
(تروک عادت موجب مرض است). فطرت آدم باید بلند باشد!!
ذات بد نیکو نگردد !!

گدائی سیله کار*، اما پر برکت !

gadâi sil.a kêr.a, ammâ pur-barkat

گدائی کار کثیفی است، اما پر خیر و برکت !
نوعی طنز است. کسی که وضع مالی خوبی دارد ولی فلان سبزی
را می خواهد (مثلا) به خانه های محله خود سر می زند و طلب
می کند و آنقدر از آن سبزی به او می دهند که زیاده از احتیاج
است گویند: گدائی...

گدا-کوله بیچه*، گدای د !?

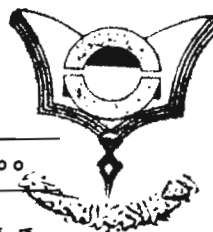
gada-kule biche, gaday de ?!

بچه گدا زاده و بی اصل و نسب، گداست دیگر!!
آدم باید اصل و نسب داشته باشد!! (از کوزه همان برون تراود
که در اوست)

گرسنه ای - بمورده، موندنه !

gursanai-ba-murda, mondan.a

به (گرسنگی مرده) می ماند!
به کسی که در خوردن غذا حرص می زند و هر چیز خوردنی را با
ولع می قاپد... گویند.



گر گر * مو بزام مرغونه تو بودی؟!

gar-gar.a mu ba.zam, marqona tu bowd.i?

قد قد را من زدم تخم مرغ را تو کردی؟

من پرروئی کردم و به زبان آوردم و گلوی خود را درد آوردم و تو

آنها تصاحب کردی؟ (سنگ را من زدم - گنجشک را تو گرفتی؟)

گشاده، هچی لبه * (شولا) *

gushâd.a hachi laba (showlâ)

گشاد است، مثل سبد میوه چینی - (بالا پوش نمادی چوپانان)

در تعریف: گشادی لباس!

گر گن، خو همسایه خانه، زینی * نکونه! [گا]

gurg.an, xu hamsaya-xoona, zayni na.kun.a

گر گن هم، خانه همسایه خود را، زیان نمی رسانی - خراب نمی کند.

احترام حقوق همسایه واجب است. (شب اول قبر، از همسایه

می پرسند!!)

گر گن، وشنائی راه شومنس، چوپان گوت: اندی * بخورده راه شو منه!

gurg, vashnai râh sho mannes, chupoon gut:

andi bu.xord.ae râh sho mann.e

گر گن از گرسنگی نمی توانست راه برود، چوپان می گفت: اینقدر

خورده است که نمی تواند راه برود!

از دریچه بدینی به همه چیز نگاه کردن!! دشمن به دشمن، هزار

تهمت می زند!

گر گن پی، تی جانه واسن * مگه؟

gurg.a pi ti joon.a vassen maga?

پیه گر گن، به جانت مالیدند مگر؟

هیچ افسون در تو کارگر نیست. [با پیه گر گن جادو - جمبل

می کردند]

گر گن همرا و ره * بری، چوپان همراه (شول) * زنی؟ [گا]

gurg.a hamra vara bar.i, chupoon.a hamra shul zan.i?

با گرگ بره می‌بری، با چوپان [فریاد وسیع با صدای زیر
برای فرار حیوانات وحشی] می‌زنی؟
(شريك دزد و رفيق و قافله‌ای؟) آتش یزید را می‌خوری برای
امام حسین سینه می‌زنی؟!

گرمه پلا، مریسوجانه*، بیجاسه پلا فو زنم خورم!! [گا]

garm.a pala, mar ba.suj.an.e,
bi.jâssa pala fu zan-am xor-am

پلوی گرم مرا سوزانده، پلوی سرد و یخ کرده را فوت (باد با
دهان) می‌زنم می‌خورم!
(مارگزیده از ریسمان سیاه سفید می‌ترسد). جانب احتیاط را از
دست نمی‌دهد!!

گرمه نان، قرض نان، حساب نبون گه؟! [گا]

garm.a noon, qarz-a noon, hesâb na-bun ga?!

نان گرم، نان قرضی، حساب نمی‌شود که؟
پیغمبر گفت: هر جا، خوردن هر چیزی از مال هر کس به اندازهٔ سد
جوع حلال است!!!

گرین بوز*، سرچشمه آو خونه!

garin-buz sar chashma âw xon.a

بز گر، سرچشمه - بالای چشمه آب می‌خورد.
(میمون هر چه زشت‌تر است بازیش بیشتر است) (افاده‌ها طبق
طبق - سگها به‌دوروش وق - وق)

گل بخورده، بی گل هيسا منه! [گا]

gal-buxord.a bi gal hisa manne

خاك و گل خورده - بی گل ایستادن نمی‌تواند!
نظیر: لات سنگ بخورده گاو. (ترك عادت موجب مرض است).

۱- در گیلان هنوز هم رسم بر این است که: هر کس، سرجالین در ده یا پای تنور
نافوایی در کوهستان، هر چه بخورد از او پول نمی‌گیرند.

گل خوری دانه!

gal-xor.i daan.a

گل خوری دارد!

هرزه خور و دله است. به زنی گویند که: هر کس را می‌پسندد
و در آغوش هر کس می‌خواهد. به زنی که نسبت به مرد، دلگی کند،
گویند.

گل - گووده* می‌مگه - و ارون* چی ترسنی؟

gal-guda.y maga vâroon.a ji tarsan.i

کلوخ هستی مگر، از باران می‌ترسی؟
چرا اینقدر نازک - نارنجی هستی؟ تو چه جوانی هستی؟
گله موندنه

gul.a mondan.a

به گل می‌ماند.

بی‌عیب است - قشنگ و ظریف است. سالم است.

گنده واش*، خودش داخل واش بوده!

ganda-vâsh, xudash.a dâxel.a vâsh bowd.a!

نوعی گیاه - علف بوگندوا خودش را داخل گیاه - علف کرده!
سیر خودش را داخل میوه‌ها کرد. ناکس خود را جزو کسان
می‌داند.

گو اگه سره نیه.ی، شو نیه؟

gow aga sara ney.y, show ney.e?

گاو اگر به سرا - آبادی نیاید شب نیست؟

کسی که زن نگیرد پیر نیست؟

۱ - گنده واش = گندم واش = گیاهی است وحشی. درگیلان فراوان است. ارتفاع
این گیاه به بیش از یک متر می‌رسد. در قدیم برگ این گیاه را با سایر صمغ‌ها مخلوط
می‌کردند و به کودکان می‌دادند (مصرف طبی)، مؤسسه کشاورزی لاهیجان نام آن را
artinisia تشخیص داده است.

گوئه خوب چرا بدای، حله ماسسرن خوای؟ [کا]

gow.a xub charâ ba.dae, hala mâs.a-sar.an xaay?

گاورا خوب چرا دادی، حالا چربی روی ماست هم، می‌خواهی؟

جهیزیه خوبی آوردی رونما هم می‌خواهی؟ کار را خوب انجام

دادی که توقع پاداش کلان داری؟!

گو بره، بازاره!

gow-ba.re bâzâr-a

گاو ریده بازار است.

(بازار روز) خلوت و خاموش و سوت و کسور و کثیف و درهم

است.

گو. تا خو شاقه* نینه، جنگ تکونه! [کا]

gow tâ xu shâq.a na.yan.a, jang na.kun.a

گاو تا شاخ خود را نیند، جنگ نمی‌کند!

اول نیروی خود را بسنج آنگاه اقدام به کار کن، (ماهگیر زورش

را می‌بیند به دریا می‌رود).

گوئه پوس. ئوده*، به دم برسانه

gow.a pus.owd.a.ba dum ba.rasan.e

گاو را پوست کنده، به دم رسانده.

کار را به پایان رسانده! چیزی به پایان کار نمانده! کاش این کار

کوچک را هم به پایان رساند!

گوئه پیشونی سفیده مونده

gow.a pishooni sefid.a mandan.a

به گاو پیشانی سفید می‌ماند.

شناخته شده است. مثل کفر ابلیس است. (گاو خال پیشانی است).

گو خو شاقه ینه، شو چر*شون! [کا]

gow xu shâq.a yan.a show-char shun?

گاو، شاخ خود را می‌بیند، چراغ شبانه می‌رود.

(ماهگیر زورش را می‌بیند به دریا می‌رود).

آنکس که خود را به خطر می اندازد حتماً تاب و توان خود را

می سنجد.

گو دکنه بازاره !

gow dakat.a bâzâr.a

گاو افتاده بازار است.

(بازار روز) هرج و مرج است. کسی به کسی نیست. شلوغ و بی

نظم و ترتیب است.

گور - کوره داشت تا کفن بداره ؟!

gur ko.ra dasht tâ kafan ba.dar.a?

گور کجا داشت تا کفن داشته باشد؟

لاف زن و دروغگو است. (توی هفت آسمان يك ستاره ندارد).

گوزم غسل دانه مکه ؟

guz.am qusul daan.a maga?

گوزم هم غسل دارد مگر؟

برو فسقلی ! به تو هم باید حساب پس بدهم !؟

گوساله درخیک گو، زنکه تو ریسمون بتو !

gusâla dar kik.a gow-zanaka tu rismoon bu.tow

گوساله در شکم گاو، زنک تو ریسمن بتاب !

خواب ندیده را تعبیر می کند ! به کسی گویند که دورنمای زندگی

آینده را بر پایه تصورات می چیند !

گو و گوسند، دله* به دله ؟ [کا]

gow-o gusand, dala ba dala?

گاو و گوسند، تو در تو ؟ (داخل هم).

کبوتر با کبوتر باز با باز - همجنس با همجنس. گوسند زیر پای

گاو - در طویله - خفه می شود.

گوسند (گل من گل) * آبو ؟! [کا]

gusand (gal-man-gal) â-bo?

گوسند (سرد پای هم) شده است؟

هدف را نمی‌دانند ا بی مشعل جوش و سینه می‌زنند - به جمعیت
انبوهی که در هم می‌لولند و هدف را گم کرده‌اند گویند.
گوسند، یه رنگ وره کونه ؟؟ [گا]

gusand ya rang vara kun.a

گوسفند، يك رنگ بره می‌کند (می‌زاید) ؟
خصایل همه افراد يك جور است ؟ فرزندان يك خانواده هم فکر
و هم خو هستند ؟
گوسنده پیش مرگ کیه ؟ بوز !

gusand.a pish—marg kee? buz !

پیش مرگ گوسفند کیست ؟ بز !
بز، رهبر و راه‌نمای گوسفند است و پیش می‌رود و با اولین
خطر مواجه است.
گوسنده شا مرگه سپردن ؟ [گا]

gusand.a shae gurg.a supurdan?

گوسفند را می‌شود به‌گرگ سپردن ؟
(ازگرگ، چوپانی‌نیايد) (گوشت را به‌گربه نمی‌شود سپرد).
آب و آتش ؟

گوش بگوته: آغه روزی یه‌چی نوشتوئم* - کر.آ.بوم [گا]

gush ba.gut.ae : aga ruz.i ya chi nushtow.am

kar.â.bum.

گوش گفته : اگر روزی، يك چیز نشنوم - کر می‌شوم.
چشم‌برای دیدن و گوش‌برای شنیدن است. نظیر: چشم بگوته...
گیل ورشکسته بئون، قهوه دوکان واکونه ! [گا]
گیل‌ور شکست می‌شود قهوه‌خانه (چای‌خانه) باز می‌کند !

gil var-shakassa buun qava.dukoon vâ.kun.a

(یهودی‌ور شکست می‌شود قباله‌کهنه را به هم می‌زند). (اسب پشاهنگ
توبره کش می‌شود)

گیلان، جان گیره، اما نان بده !

giloan, joan—gir.a, ammâ noon ba.de

گیلان، جان گیر وجان فرساست، ولی نان رسان و پربرکت ا

گیلانه چاهن، بی چو، آو ننه ! [کا]

giloona châh.an, bi chu âw na.dae

چاه آب گیلان هم، بی چوب، آب نمی دهد ا

هیچ کار بی زحمت نیست. کنایه از این است که : چوب باید

حاکم باشد !!

گیلان، سک لاو بگود، یا خلخالی گیتته دره، یا طالقانی ! [کا]

giloona'sak lâw ba.gud, yâ xâl xâlee

gita.dara yâ tâlaqoonee

درگیلان اگر سنگ پارس کرد، یا خلخالی را دارمی گیر دیا طالقانی را

خلخالسی و طالقانی برای کار و تسدیس به گیلان می آیند.

از لاییدن سنگ گیل پیدا است که این دو غریبه از راه رسیده اند !!

گیلان، هر جا آزاره - گیله کانه مزاره ! [کا]

giloona, har jâ âzâr-a, gil.a.koona mazâr.a

درگیلان، هر جا درخت آزاد (آزاددار) است مزار گیلکهاست.

در زیر هر درخت آزاد، درگیلان، یک مرد گیل خوابیده است.

(جواب سردار دیلم به نماینده خلیفه در صدر اسلام)!

گیلهسکه بیج، زنجیلی * سک نبون ! [کا]

gil.a sak.a bache zanjili sak na.bun.

۱- درگیلان آب فراوان است و بعضی جاها را اگر نیم متر حفر کنند آب پیدا می شود. در همه خانه های گیلان حداقل یک چاه برای آب آشامیدنی دارند که با (دوخالنگ) = کرده خاله از آن آب می کشند با آنکه عمق بعضی چاه ها بیش از یک متر و نیم نیست باز چوب برای آب برداشتن لازم است.

۲- آزار = آزا دار - آزی دار - آزاد دوخت، از درختان معروف گیلان است چوبش قابل انحنای و مقاوم و طول عمر این درخت زیاد است. در اطراف اماکن متبرکه، درخت آزاد چند صد ساله زیاد به چشم می خورد. عوام معتقدند که اگر بقعه ای مدفن (آقا = مرد) باشد درخت آزاد آن محوطه (خانم) آن آفاست، درخت آزاد اطراف اماکن متبرکه رانه تنها نمی برند بلکه احترام زیادی برای آن قائل هستند و به آن دخیل می بندند و شیره قرمز رنگ این درخت را برای تیمن به سروروی خود می مالند.

زائیده و توله سگ گیل (شهری)، سگ ذنجیزی (گیرنده) نمی شود
ناکس به تریب کس نشود یا بوی علف خورده گیل، کوهنورد
نشود!

گیله سکه بیج مگه رومه شو* بون؟ [کا]

gil.a sak.a ba.che maga ruma-shu bun?

توله سگ گیل، مگر رومه رو (سگ گله) می شود؟
جوهر ذاتی ندارد! تن پرور است! سختی کشیده نیست!
کلاغ به تلاش عقاب نمی شود.

گیله سکه دو، تا فاکون* بونه! [کا]

gil.a sak.a dow, tā fākun.a bun.a

دویدن سگ گیل (دشت) تا زیر (فاکون) است!
ادعای زیاد نداشته باش! لاف بیهوده مزین - تو در میدان وسیع،
کاره ای نیستی!

گیله یا بو مونه، خو مرگه رضای، صاحبه ضرر! [کا]

gil.a yābo mon.a, xu marg.a

razā.y, sahab.a zarar!

به یا بوی گیل می ماند، به مرگ خود رضاست، به ضرر صاحب
یا بوی گیل، نمی تواند همپای قاطر در کوهستانها حرکت کند و
در ارتفاعات دشوار وا می ماند.
یعنی: فلانی طبیعت یا بوی گیل را دارد حاضر است جان بدهد و
جلوتر نرود.

۱- فاکون = اطالق کنارخانه های روستائی و سقف آن در امتداد سقف پوشالی
ساختمان است در آن هیزم و کاه انبار می کنند. کوه نشینان به خاطر داشتن هوای خوش
ییلاقی و شوراک سالم قوی تر و سالم تر، از مشایخ خود در جلگه های گیلان هستند زیرا
مردم جلگه های گیلان، به هزارویک علت، زردآبی وشل و وارفته اند در بسیاری از مثل
های کوه نشینان این اختلاف (با نوهی خود خواهی) به چشم می خورد نظیر، گيله سگ،
گیله یا بو- گيله مرد....

(لات*) سنگ بخورده گو، بی لات ایسا منه ! [گا]

lât.a sang buxord.a gow, bi lât isa manne !

گاو با سنگ عادت کرده (دشت آبرفتی رودهای کوهستانی) بی

لات ایستادن نمی تواند !

(ترك عادت موجب مرض است).

لاجونی هندونه بشکنن، بدئن، طالقانی اونه میان دره!

lâjoon-ee hendona bashkan-een, ba.den,

lâlaqooni un.a meyan dar.a

هندوانه لاهیجان را شکستند، دیدند، طالقانی در میان آن است!

طالقانی ها اغلب با سواد بودند و بیشتر به گیلان می آمدند و معلم

سرخانه - یا مکتب دار می شدند.

کتابه از این است که: طالقانی ها در همه جای گیلان هستند.

لاغری دانه، سرکشی.م دانه

lâqari daan.a, sar.kashi-am daan.a

لاغری دارد، گردن کشی هم دارد.

(دوقورت و نیمش هم باقیه) (نانداره، شاخ و شونه هم می کشد).

ضعیف پرو است !

لاک بنی بار- باردم، انار شاور باردم !

lâk ban-i bâr bard.am, anâr.a shâvâr bard.am

لاوک - طبق چوبی بنه (بگذار) آوردم، انار دانه درشت و

شیرین آوردم !

وقتی که چیز خوردنی ناقابلی به خانه آید یکی از حاضرین به طنز

گوید ! این ها چیست که آوردی ؟

لال زبان، لال مآره، حالی بونه !

lâl.a zuboön, lâl-a maâr.a hali bun.a

زبان لال را مادرش می فهمد (حالی مادرش می شود).

(زبان خر، خلع می داند و بس!) ایرج میرزا

لر* گوشت، ترشی بره! [گا]

lar-a, gusht, turshi bar.a

گوشت لاغر وضعیف ترشی می طلبد!
کنایه از این است که: زنهای لاغر پر اشتها تر و شهوانی تر
هستند!

لشکر، بی مرگ نبون!

lashkar, bi-marg na.bun.

لشکر، بدون مرگ نمی شود.
تلفات و مرگ و میر در هر جمع هست و لشکر جنگی بی تلفات
نمی شود.

لعنت خدا! بر سوکس، ساس و سبول* و عسل مگس*

laanat-a xudâ bar su kas, sâs-o subul-o asal-a magas

نفرین خدا بر سه کس، ساس و کیک و زنبور عسل.
بر هر چه گازگیر و نیش زن و گزنده لعنت! بر هر چه مردم آزار
است لعنت! (هر سه نیش می زنند)

(لمبر*) بوی خوش، گیلان، نابنه!

lambar buye xush, giloon n.aben.a

(پلیکان - مرغ برف و باران) خبر خوش به گیلان نمی آورد!
این، از راه رسیده حامل پیام خیر نیست، آمده است تا فتنه ای
برانگیزد!

— فلانی برگشته، خبرداری؟... آره صبر کن بین چه دسته گلی
به آب می دهد. نشیندی که می گویند: لمبر بوی...

لنگروده - مانده آو.ه* - مونه، نه جیر شون نه چنور! [گا]

langarud.a manda-âw.a mon-a na jir shu.n na jaor

به آب راکد (رودخانه) لنگرود می ماند، نه پائین می رود نه بالا!

۱— سالهاست که رودخانه لنگرود لاروبی نشده و بستر رودخانه کم عمق است،
از طرفی، در تابستانها باران کم می بارد و رودخانه کم آب می شود و از این آب کم، برای
آبیاری مزارع هم استفاده می کنند. در نتیجه رودخانه لنگرود کم آب، و نه مانده آب
بستر رودخانه ساکن و راکد است.

به هر چیز را کد و ساکن و بی حرکت و جنب و جوش گویند.

لو آس از این لو آس تر نبون، دمش از این دراز تر نبون! [کا]

luâs az in luâs-tar na-bun, dum.ash az in darâz-tar na-bun

روباه از این روباه تر نمی شود، دمش از این دراز تر نمی شود!

به آدم: لوس و پررو، مکار و حيله گر گویند.

لو آسه مونی د؟! [کا]

luâs-a mon-i de !?

به روباه می مانی دیگر!؟

مکار، درنده، آب زیر کاه و مودی هستی!

لیزه داره فشکنن*؟!؟

liz-a dâr-a fanashkan.an

از درخت لیز بالا نمی روند!

آدم عاقل، خودش را با شاخ گاو جنگ نمی دهد!!

م نوانه، می جوف* دکون!

ma na-vana, mi juf dakun.

میل ندارم - اشتها ندارم، در جیب من بریز!

به کسی گویند که چیزی را از ته دل می خواهد و ناز می کند!

(من که نمی خورم ولی برای هر که می کشید کم است)

امثال و حکم ده خدا

م وانه، می سک به، عاره!

ma vana, mi sak.e ba âr-a

اشتها دارم، برای سگ من عار است!

دلت می خواهد بخوری ولی نمی خواهی خودت را کوچک کنی.

چرا! اینقدر ناز می کنی؟ به جهنم که نمی خوری؟!؟

۱- فشکن - فشکن = مصدر، بالارفتن از ستون و درخت و دیوار با همکاری

دست و پا. آنچنان که بعضی درندگان (خصوصاً خرس) بالا می روند. فشکی *fashki*

= امر، فشکنن = بالا می روند فشکنن = بالا نمی روند. سوم شخص جمع - منفی.

مادیون بچی، خو باره سبک. آ. کونه، ویگیتن هونه میان بار بنثن! [کا]

mâdeyoon ba-chi xu-bâr.a subuk.â.kun.a

vi gitan hun.a meyan-bâr ba-naan

مادیان زائید، بارش را سبک کند، برداشتند (میان بار) او نهادند.

ما این همه جان کنسیم و فلان قضیه را فیصله دادیم تو برداشتی

هوارگردن ما کردی؟!

(روغن خودش به شاخ خودش).

مادیون گوزی د سواری نداره گه ؟ [کا]

mâdeyoon.a guzi de savâri na.dara ga

مادیان گوزو دیگر سواری ندارد که ؟

به چه چیزی می نازی؟ این را که تو داری، اینقدر فیس و افاده

ندارد که ؟

مآر بخوره، دتر (شکم گینه)*

maâr bu.xor.a, datar shakam.e gin.a

مادر بخورد، دختر حامله می شود.

برای چیزهای خیلی ترش گویند. - این قدر ترش است که : مآر...

مار خو سولاخه* بینه، راس اینسه

mâr xu sulâx.a bayn.a, râs isen.a

مار سوراخ خود را ببیند، راست می ایستد.

بالاخره، طرف سرش به سنگ می خورد - به خانه و زندگی خود

برسد سر به راه می شود وردیف کاردشش می آید.

مار خوشو لاقه گم. آ. تگونه [کا]

mâr xu sulaq.a qum.â na-kun.a

مار سوراخ خود را گم نمی کند.

هر کس به راه وردیف کار خود آشنا است!

مآرودتر* -ه میان، کو.. گم. آ. نبونه!

maâr-o datar.a meyoon, kus gum.â-na.bun.a

میان مادر و دختر، فرج گم نمی شود!

ما که از راز هم باخبریم، بهما هم کلک می‌زنی؟
(جلوی قاضی، معلق بازی؟)

مآره بین* و دتره - پتره بین و پسره!
mâd-r-a bayn-o datar-a-peer-a bayn-o pasar-a

مادر را بین و دختر را - پدر را بین و پسر را (انتخاب کن -
پسند).

دختر را از مادر، پسر را از پدر می‌شناسند!
(اگر می‌خواهی زنی را پسندی اول به مادرش نگاه کن)

ماره بترسیم، ماره - پوس*م بترسیم؟
mâr-a ba.tars-im, mâr-a pus-am ba-tars-im?

از مار بترسیم، از پوست مار هم بترسیم؟
از خان ترس داشته باشیم و از دربان خان هم؟!
- فلانی فامیل فلان کس است در حضورش بد و بی‌راه مگو!
... - برو بابا! ... ماره...

ماره - موره* داری مگه؟! [گا]

mâr-a mura dar-i maga?

مهره مار داری مگر؟

مهر گیاه داری؟ دعای مهر و محبت داری؟

ماره موسون خودشه دراز - نوده، قورباغه موسون ویلیشک*!

mâr-a muson xudash-a drâz-owd-a

qurbâqe muson vilishk.

مثل مار خودش را باریک کرد، مثل قورباغه پهن!
به‌هر رنگی در آمد و خودش را جا زد. اول خود را مظلوم نشان
می‌دهد و بعد میدان می‌گیرد!

ماری که نگزه، قورباغه او نه سواره - آ.بونه!

mâr-i ka na-gaz-a, qurbâqa un-a savâr-â-bun-a

ماری که نگزد، قورباغه سوارش می‌شود!
(نرمی زحد مبر که چوندندان مار ریخت -

هر طفل نی سوار کند تازیانه اش) صائب.

ماری که نگزه، لوب* گئون! [گا]

mâr-i ka na-gaz.a, lub guon !

ماری که نگزد، (نوعی مار) گویند !

رجوع ك: ماری که...

مآری گه، خو دتره تعریف بگونه، خالجنی* پسر-ه ر خوبه [گا]

maâr.i ga xu datar.a taarif.a ba.kun.a

xâl-jani-pasar.a ra xub.a !

مادری که تعریف دختر خود را بکند برای پسر خاله جان خوب

است.

(عروس تعریفی گوزو درمی آید).

مالا*، خو زور-ه اینه دریا شونه* !

mâlâ, xu zur.a in.a, daryâ shun.a

ماهیگیر زورش را می بیند، دریامی رود.

حتماً جوانب کار را بررسی کرد و اقدام به آن کار کرد.

(بی گدار به آب نمی زند) !

موقعیت شناس است !

ماهه - میان بار - و رگنه*، مرد-ه خانه برج ! [گا]

mâl.a meyan-bar vargan.a, mard.a xoon.a barj

قاطر را (میان بار - سربار) از پا در می آورد (خسته می کند).

مرد را (برج) خرج خانه.

[تو که باری ز دوشم بر نداری - (میان بار - سربار) م چرائی]

بابا طاهر

۱- لوب = کوروم = کوروف. ماری است زرد رنگ به طول ۶۰-۷۰ سانتیمتر کلفت تر از مارهای معمولی، تنبل و بی آزار. در تابستان - روی برگهای تمشک می خوابد و بچه ها آن را می گیرند و مثل طناب دوسر خود می گردانند. با ضربه کوچکی می میرد. گویند: (این مار، در بعد از ظهرهای گرم روی تلمبار کرم ابریشم می رود و کرمها را در مخزنی که زیر شکم دارد می ریزد و روی شاخه تمشک می خورد)؛

غصه‌های کوچک و ناچیز زندگی بیشتر آدم را خسته می‌کند.

ماهی از دریا بوما - بو، تو نوما بی علنقی !

mâhi az daryâ buma-bu, tu numa-bi alnaqi !

ماهی از دریا آمده بود، تو نیامده بودی، علنقی !

به کسی گویند که : برای انجام کاری رود و دیر کند.

محله موج* دبل، شاده - خانه، خراب!

mahalla-muj-a dil shâd-a - xoon-a xarâb

دل محله گرد شاد است، خانه‌اش ویران !

زنهائی که خانه و زندگی خود را می‌کنند و به خانه همسایگان

می‌روند، و راجی می‌کنند و می‌گویند و می‌خندند و به‌خانه و

زندگی خود نمی‌رسند. دل آنان ازوراجی شاد است و خانه‌شان

ویران.

به: کنار موج و ... رجوع ک.

مر آوه میان بداشتی، می‌دس-پایه* و اجمیتی*؟! [کا]

mar-a âw-a meyan ba-dasht-i

mi das-pâya va-git.i ?

مرا میان آب (رودخانه) نگهداشتی و چو بدست مرا گرفتی ؟

(کار دست ما دادی؟) (حنا به دست ما گذاشتی!) (مرا میان

والله - بالله گرفتار کردی!)

مرتکه کون تو مون دنه، این گونه بنده بگیر دکش!

martake kûn-a tumon danne

in gun-a band.a bagir dakash.

در پای مردك شلوار- تنبان نیست، این می‌گوید بند را بگیر و بکش،

(سفت و محکم کن)

(یکی می‌مرد ز درد بی‌نوائی)

یکی می‌گفت خانم - زرك - می‌خواهی؟)

(من می‌گم نرم - این می‌گه بدوش!) (من می‌گم خواجه‌ام - این

می‌گه دختر و پسر چند تا داری؟)

مرد - (کون) خنه - موجما پاره بگونه !

mard (kûn) xan.a mujamâ pâra ba.kun.a!

مرد - (پیزی) می‌خواهد مجمعه (مسی) پاره کند.

هر اسی رخس نشود ! کار هر بز نیست خرمن کوفتن.

مرد و زنه دعوا ، بهاره هوا موندنه !

mard.o zan.a daavâ, bahâr.a havâ mondan.a

دعوی شوهر و زن، به‌هوای بهار می‌ماند.

هوای بهار لحظه‌ای ابری‌همراه با رعد و برق و لحظه‌ای دیگر

آفتابی و زندگی بخش است.

زن و شوهر اگر لحظه‌ای تلخ و گرفته باشند، ساعتی بعد با هم

کنار می‌آیند. (در دعوی زن و شوهر مداخله‌مکن).

مرده بحال خودش بنی، خو کفن لا خراب.آ.گونه !

murda ba.hâl.a xud.ash ban-i xu kafan.a lâ

xarâb-â.kon.a !

مرده‌را به‌حال خودش بگذاری لای کفن خود را خراب می‌کند!

تربیت و سرپرستی لازم است. جلوی طرف را باید گرفت. نباید

طرف را آزاد گذاشت !

مرده شور تی دال* گردن ببوره !

marda-shur ti dâl.a gardan.a ba.bur.a !

مرده شوی (غسال) گردن (شبه گردن لاشخوار) ترا بیردا

نوعی نفرین و تحقیر. به کسانی گویند که گردنی باریک و لاغر

دارند.

مرغونه دیگری و پسین‌گونی، کت‌کتازه* امه به زنی !!

marqona digari visin kon.i

kat-katâz.a ame ba zen.i

تخم مرغ را برای دیگری می‌کنی (می‌گذاری) - (قدقد - فریاد

۱- دال = پرنده‌ای است بزرگ با گردنی باریک و خمیده - لاشخوار است .

شاید = کرکس باشد.

مرغ (داد و فریادش را برای ما می‌زنی؟
 درخوشبختی با دیگران شریک هستی، در بدبختی بسا ما؟
 (بادیگران خوری می و باماتلو تلو؟)
 مرگ خنی، بشو (گرباز ده)!

marg xan-i ba.shu garbâz.deh !

مرگ می‌خواهی، برو (گرباس ده) !
 همه چیز در این جا برای تو فراهم است و اگر (مرگ)...
 مرگ خنی بشو گیلان !

marg xan-i ba-shu giloon !

مرگ می‌خواهی برو گیلان !
 مرگ می‌خواهی برو گرباس ده یا گیلان - حتماً ریشه‌ای قدیمی دارد؟
 مرگه - مو اینه جان دنبو؟! [گا]

marg-a mû in-a joon.a da-na.bu

موی مرگ در جانش نبود (پیدانمی‌شد).
 آثار بیماری در او نبود چطور مرد؟ این که تندرست بود؟
 درباره از دست رفتن ناگهانی کسی گویند.

م نترس، می‌دمبال دمینه بترس !

ma na-tars, mi dumbâl damin.a batars

از من نترس، از آنکه پشت سر من هست، بترس !
 درست است که من تنها هستم ولی پشتم قرص است. پشتیبان
 نیرومندی دارم. خیال نکن که بی کس و کارم ؟!
 مسترا دره شانه دبوستن، اما مرده دهنه نشانه !

mustarâ dar-a shan.a dabustan

ammâ mardum.a dahan.a na.shan.a !

در مستراح را توان بستن اما دهان مردم را توان !

۱- گرباز = گرباس = نوعی پیل شخم زنی. (گربازده) = گرباس ده، دهی است
 نزدیک رشت (در راه شوشه رشت به لاهیجان).

(همه چیز را می شود بست جز دهان مردم را)

مگر تروه ر شکم دارم*؟! [کا]

magar tar-a ra shakam daar-am?

مگر برای تو - از تو حامله هستم
در دعوا گویند : - چرا خجالت بکشم؟ مگر... چرا از رو بروم؟
مگر...

مگر می گاره* - سر بنیشتی*؟! [کا]

magar mi gâre-sar ba-nishti

مگر سرگهواره ام نشستی؟!
از جان من چه می خواهی؟ از من چه توقع داری؟ مگر در حق
من زحمت کشیدی؟

مگه آدم بی نمازه قرض هدنه*؟! اون که قرض خدا ادا نکونه!!

maga âdam bi namâz-a qarz haden-a?

un ke qarz-a xudâ adâ nu-kon-a

مگر آدم به بی نماز قرض می دهد؟ آن که قرض خدا را ادا
نمی کند با بی نماز قطع رابطه کن !!

مگه توفه* - ی ترش کونوسه*؟

maga towfa-ye tursh.a kunus.a

مگر تحفه از گیل ترش است.
پسر خوب فقیری عاشق دختر مرد پول داری می شود و خواستگاری
می کند - فلانی دخترش را به این پسر نمی دهد - ندهد، مگر
توفه ی... خیال می کنی که : همنا ندارد؟ مگه کیه؟

مگه سل* - سر خوتی؟

maga sal-a-sar xut-i?

مگر روی استخر - مرداب خوابیدی؟
چقدر حریص هستی؟ به کسی گویند که در خوردن غذا بیش از
اندازه حرص می زند!

مگه قرض هدا دری ؟

maga qarz hada.dar.i ?

مگرداری قرض می دهی؟

چرا اینقدر پر کردی؟ چرا اینقدر لبریز کردی؟ وقتی که ظرفی را از چیزی پر کنند و به دست دیگری دهند، گوید.

مگه مرغونه پوش. جی در بومای*؟

maga marqone-push.a ji dar buma.y maga?

مگر از پوست تخم مرغ درآمدی؟

چرا اینقدر زود رنج و نازک نارنجی و ظریف هستی؟

مگه می پشروه خانه جی بارددم*؟

maga mi peer.a xoone.ji bâard.am ?

مگر از خانه پدرم آوردم ؟

[- مرد: برو خاقه بابات، بچهات را هم با خودت ببر
- زن: مگر از خانه پدرم آوردم ؟]

مگز خو کوندله* میان، خیلی بیسه*، تا بهار !

magaz xu kundule meyan, xayli bays.a tâ bahâr !

زنبور عسل در کندوی خود، خیلی بایستد، تا بهار

آفتاب همیشه پشت ابر نمی ماند. جوجه همیشه زیر پروبال

مادرش نمی ماند. بالاخره يك روز آفتابی می شوی !!

مگز* شیرینی بده*؟ [گا]

magaz shirine.e ba.dee ?

مگس، شیرینی را دیده؟

چرا این جور به غذا حمله می کنی ؟ (عرب آب شیرین دید ؟)

(شغال خر بزه پخته دید؟)

ملجه بوتن*: منار تی کو.. بوته*: یه چیزی بگین* بیون !

malja bowt.an : manâr ti kûn. bow.ta :

ya chizi ba.gin ba.bun.

به گنجشك گفتند: منار در مخرج و ماتحت تو، گفت : يك چیزی

بگوئید، شدنی باشد!

خارج از ظرفیت کسی توقع داشتن - انجام کاری ناشدنی از
کسی خواستن!

منجم، گالشه، تقویم بز. ۵ دم! [گا]

munajjem, gâlash-a, taqvim, buz-a dum

ستاره‌شناس، گالش است و تقویم دم بز!
هندوانه زیر بغل ما مگذار (اوستا، بز. ۱). هواشناسی از طریق
دم بز!!

منقال* آتش، ریش، خشک. آ. کونی ر خوبه! [کا]

manqâl-a âtash, rish-xusk-â-kuni ra xub.a

آتش منقل برای خشک کردن ریش خوب است.
(کفاف کی دهد این بادها بهمستی ما؟) (کوه باید بیفتد تا
دره پر شود).
درگیلان به علت فراوانی هیزم بیشتر (بل بل آتش = آتش شعله‌ور)
و سودار آتش روشن می کنند.

منم کار*، سزاواره.

manam kêr, sazâvâr-a

غیب گیر. ملامت گر، سزاوار است (همان غیب را)
(منع مکن- سرت می آید).

منم نزن، تی پیرهن یخه، سغاز. ۱. گیر!

manam na-zan, ti pirhan yaxa gâz-e.gîr!

۱- حاکمی، در روز آفتابی به شکار می رفت، به آسیابانی رسید. آسیابان گفت هوا طوفانی می شود. به شکار نروید حاکم نشنید و رفت و هوا طوفانی شد و برف بارید. چندی بعد، حاکم باز هم هوس شکار کرد به آسیابان رسید. هوا طوفانی بود. آسیابان گفت هوا خوب خواهد شد و روز بسیار خوبی خواهید داشت. حاکم به شکار رفت و هوا آفتابی شد. حاکم آسیابان را خواست که او را به منجمی و ستاره شناسی بکمارد آسیابان گفت: من هواشناس نیستم بلکه الاغ من هواشناس است. چون هر وقت روبه قبله می ایستد هوا خراب و عکس آن هوا خوب است!

عیب مگیر، ملامت مکن، یقه پیراهنت را گاز بگیر!

(منع مکن، سرت می آید)

مو ازا* بیبشته* گندهم گه، سبز-ا- نبوم*؟! [کا]

mu aza ba-bishta gandum-am ga, sabz-â-na-bum

من انگار گندم پرشته شده‌ام که سبز نشوم؟

هنوز فرصتها باقی است! (تا ریشه در آب است امید ثمری

هست) هنوز امید سبز شدن هست.

گمان کردی که: من دست و پا چلفتی هستم؟

مو او رزه مونم گه، می‌دار بخوشته! [کا]

mu u raz-a mon-am ga, mi dâr ba-xusht-ae

من به آن مو- انگور می‌مانم که، درخت من خشک شده است!

بی پشت و پناه، بی تکیه‌گاه و جفت از دست داده‌ام. تنها مانده‌ام

مو تی پثره درده خونم؟!

mu ti peer-a dard-â xon-am

من درد پدر ترا می‌خورم.

- همه را تو بخور و سیر شو، و کمتر بدویراه بگو. - من درد...

مو، تی چیر* سر نیستیم*!

mu ti chir-a sar nisht-am

من در کمین تو نشسته‌ام.

نوعی خط و نشان کشیدن! در کمین توهستم. نمی‌گذارم از چنگ

من فرار کنی!

۱- درس اسرگیلان، برخلاف دشت قزوین، هر درخت مو، تکیه بر درخت تنومند دیگری دارد و انگورچین روی این درخت تنومند با طناب و سبد می‌رود و انگور می‌چیند. پس درخت انگوری، که تکیه‌گاهش (درخت دیگر) خشک شود، پا در هوا و تنها می‌ماند و روی زمین می‌خوابد و می‌پوسد!

۲- دو مازندرانی بهم رسیدند یکی گفت: گل برار - آی گل برار تو اگر حاکم شوی چه می‌خوری؟- گفت: پلوی سرد و پیاز و دوشاب.... تو اگر حاکم شوی چه می‌خوری؟- (من درد پدرت را می‌خورم) همه چیزهای خوب را که تو خوردی؟!

مو خو طاله*، خو مآره چاله میان بدم ! [کا]

mu xu tâla xu maâr.a châlê-męyoon ba-de-m

من طالع خود را در چاله مادر خود (رحم مادرم) دیدم.
از مادرم متولد نشده بدبخت بودم - از ازل سرنوشت من بد
بود!! (خلقت من از ازل يك وصله ناجور بود) عشقی

موفت بیون، (گفت) بیون!

muft ba-bun, kuft ba-bun

مفت باشد، (بیماری و اگیردار) زهر، کثافت باشد.
مفت باشد. اگر گفت!! هم باشد می خورد! از آن مفتخورهاست!
(طناب مفت پیدا کند خودش را دار می زند)

مو کلم، می کلاه. م بکته*!

mu kal.am, mi kulâ-m ba-kata

من کچلم و کلاه من هم افتاده
چیزی از کسی پوشیده ندارم - خورده - برده از کسی ندارم.
از کسی ترس و واهمه ندارم!

(موکونی)ی در بانه موندنه

mukunay.a darboon.a mondan.a

به (من - من کن) در بان می ماند.
به کسی گویند که ساعتها سر پا می ایستد و از تنبلی حرکت نمی کند.
به (تنبلی - بی خاصیت و شل و ول) گویند.

مو گیله - یابو مونم*، عروسی ر وا، هیمه* پیارم* عزارن الحد چو [کا]

mu gil.a yâbo mon-am, arusi-ra va hima

beyâr.am azâ-ran alhad.chu

من به یابوی گیل می مانم، برای عروسی باید هیزم پیارم، برای
عزا هم چوب لحد (قبر)
(۱۰ به مرغ شبیه هستیم در عروسی و عزا سرما را می برند)
(بهرحمالی خوانند مرا - کاب نیکو کشم و هیزم چست) جامی

مو گونم* خواجه.م، این گونه* پسر - دتر چنته دانی؟

mu gun.am xâja.m, in gun.a pasar-datar chanta dac.n.i ?

من می گویم خنثی هستم، این می گوید پسر - دختر چند تا داری؟

من می گویم: ندارم - این می گوید: بده! (من میگم نرم - این

میگه بدوش!)

مو گونم نرم، این گونه: بدوش!

mu gun.am nar.am, in gun.a ba.dush !

من می گویم نر هستم این می گوید بدوش! (شیر را)

(من می گویم مو ندارد او می گوید بکن)

مول* بگود. ام* مگه ؟ [کا]

mul ba.gud.âm maga ?

درخفا - غیر قانونی! حامله شده ام مگر؟

- چرا خجالت بکشم؟ (مگر سر بز نگاه مچم را گرفته ای؟) مگر

از کسی خورده - برده دارم؟

من حق خودم را می خواهم .

مول کن، دو ته پیرهن دانه، تا حرف بزنی یته کندنه*، تی تن دکونه*!

mul-kun, dutta pirhan daan.a,

tâ harf ba-zan.i ya-ta kandan.a ti tan dukon.a

زن زانیه - زناگر، دوتا پیرهن دارد، تا حرف بزنی، یکی را

می کند، به تن تو می کند!

از آدم فاسق و فاجر و بی حیا نمیتوان ایراد گرفت چون فوری به

تو تهمت می زند و ترا شریک خود می کند!

(از زیر در می آید می گوید رو بودم!)

(مول کن) زوان درازتره!

mul-kun.a zavoona darâzta.a

زبان (زناگر - زن زانیه) دراز تر است.

چون پرده حیا و عصمت و عفت او دریده است!

(از زن سلیطه، و دیوار شکسته باید ترسید)

مو لافنده و ستم*، اما (گولونه) ۱* می گردن دره؟ [گا]

mu lâfand-a vosan.eem,

ammâ gulona mi gardan dara

من طناب را گسته‌ام اما (حلقه) در گردن من هست.

نیمی از گرفتاریها را حل کرده‌ام اما هنوز صد درصد از شر آن

راحت نشدم.

مو مگر سئیده بکوشتم؟ ۲ [گا]

mu magar said.a ba-kusht.am ?

من مگر سید را کشتم؟

چرا با من بد هستید؟ مگر گناه کبیره کردم؟ مگر سنگ به خانه خدا

انداختم؟!

مو مگر گئوم*: بز دمه* داره؟ [گا]

mu magar guom : buz dumba daar.a

من مگر می گویم: بز دنبه دارد؟

من هم حرف ترا بازگو می کنم چرا عوضی می شنوی؟

من هم همان را می گویم که تو می گوئی دیگه!!

مو نخواسم تی نان پاره! خواسم* بینم* تی اعتباره!

mu na xâss.am ti noon.a pâra

xâss.am bayn.am ti eetabâr.a !

من نمی خواستم پاره نان ترا، می خواستم بینم اعتبار ترا!

(خوش بود گرمک تجربه آید به میان) حافظ (معیار دوستان دغل

روز حاجت است. قرضی برای تجربه از دوستان بخواه) صائب

۱- گولونه = حلقه بافته شده از عشقه - پیچک یا شاخه های نرم است که دور

گلوی گاو می بندند و طناب را به آن می آویزند.

۲- با آنکه کوه نشینان دو سه قرن بعد از پیغمبر، به وسیله حسن بن زید علوی

اسلام آوردند به سادات احترامی خاص می نهند و به همه اماکن متبرکه، که بیشتر مزار

سادات علوی است، دخیل می بندند و در این روزگار هم که اغلب گداها در کسوت سادات

به آن دیار می روند مورد احترام آنها هستند و آزدن سادات را از گناهان بزرگ

می دانند!

مونسه، مونسه واشون، چکره* ووسه* ! [گا]

muonasa, muonasa-a vâshun, chakara vosas.a

(اسم زن است) (مونس به مونس) زن به زن شبیه می شود، از کمر

افتاده - زهوار در رفته !!

سگ زرد برادر شغال است. (تره به تخمش میره - حسنی به باباش)

مهمون یا (بوج* دکونه) هته*، یا پلادکون !

mehmoon yâ (buj - dakun-a) han.a, yâ pala dakun.

مهمان یا وقت (برنج دردیک کردن) ریختن می آید، یا وقت پلو

کشیدن.

مهمان باید به موقع بیاید یا وقت ریختن برنج در دیگ (که سهم

او هم در دیگ ریخته شود).

یا موقع کشیدن پلو (که از سهم دیگران استفاده کند).

مهمین هوا* همش صوبه*، کوسه* مرد، همیشه جوان !

mahin.a havâ hamash sub.a, kuse-mard hamisha javoon

هوای مه آلود همیشه صبح است، مرد کوسه، همیشه جوان !

(یا بوی اخته و مرد کوسه، سالشان پیدا نباشد).

می آقام - می نوکر !

mi âqâm, mi nowkar !

آقای خود، نوکر خود هستم.

(نه براشتری سوارم - نه چوخره زیر بار) برای خودم کار می کنم

یک لقمه کمتر !

می (اوسی - کوله) * موندنه

mi owsi-kula mondan.a

به (بچه هوو) ی من می ماند

عجب بچه حسود و پدر مادر آزاری است !! انگار: می...

می (ببه* انگشته) سره، خاک فونو کونه* ! [گا]

mi babe-angusht.a sar.a xâk funukun.a

روی (بریده انگشت) من، خاک نمی ریزد.

از آن بی رحمهاست! آب توبه به حلق کسی نمی ریزد! فاتحه هم

برای قبر آدم نمی فرستد!

می بتن و، و ابوج قایمه! [کا]

mi batan-o-vâbuj qâkam-a

تارو پود من محکم است!

کار کشته و با تجربه هستم.

می بفرته* نمک، شور نیه! [کا]

mi bafarta namak-an shur neye!

نمک فروخته شده من هم، شور نیست!

فمکی را هم که من می فروشم شور نیست. دستم نمک ندارد. به هر

کس خوبی می کنم بدی می بینم!!

می بزا!- گبه، می پیچه زنه!

mi ba.za-gab-a, mi picha zena

حرف دهان مرا، گربه ام بازگو می کند!

اگر بلدی حرف تازه ای بگو، این ها را من گفته ام و کار گربه من

هم هست که آنرا بازگو کند - نوعی تحقیر کردن است!

می بزا - گبه می سک زنه!

mi ba.za.gab-a mi sak zen-a

حرفی را که من زدم، سگ من بازگو می کند

در مجادله و دعوا، یکی گوید: برو افلان فلان شده، دومی همین

جمله را گوید اولی می گوید: ...

می پاخن درخت نعنا دپوسه* مگه؟

mi pâ xan deraxt-a naanâ dabus-a maga?

پای مرا می خواهد به درخت نعنا بیند مگر؟

- به فلان کس و فلان جا شکایت می کنم!... - برو، زودتر برو:

می پا...

مگر از او می ترسم؟ (مگر چکارم می کنه؟).

می حسن به نازه، می حسین به واز !

mi hasan ba-nâz.a, mi husayn ba vâz

حسن من در ناز و نعمت است، حسین من به جست و خیز!
غمی ندارم، همه چیز من جور است. بچه‌های من همه بزرگ
شده‌اند.

می (در آسونه*) سبزه رنگ بزآم، تو خیال کنی، بزرگوار.*؟! [کا]

mi dar-ason.a sabz.a rang ba.zaam

tu xeyâl kun-i : buzurgavâr.a?!

(آستان در) مرا رنگ سبز زدم، تو گمان می کنی: امام زاده است!
اشاره به کسوت سبز سادات علوی است. به ظاهر چشم دوختی؟
فریب زرق و برق ظاهر را خوردی؟
(خنده می بینی ولی از گریه دل غافل)
خانه ما از درون ابراست و بیرون آفتاب

می درونی، م خورده-دره، می بیرونی دیگری!

mi daruni ma korda-dara, mi biruni digaree

دروم مرا دارد می خورد. بیرونم دیگری را!
کسی از درون من خبر ندارد. همه ظاهر را می بیند. مردم خیال
می کنند که آسایش درون دارم ولی نمی دانند که در چه جهنمی
دست و پا می زنم!

می دماغه زانو بدام* مگه؟

mi damâq.a zâlû ba.daam maga?

دماغم را زانو دادم مگر؟ (به دماغم زانو انداختم؟)
— عقلم گرد است مگر؟ — خلم مگر؟ ها لوگیر آوردی؟ مثلاً: خانه
صد هزار تومانی را بفروشم صد تومان؟

می دیل درده، آوه ر گئوم*؟! [کا]

mi dil.a dard.a âw.a ra gaom!

درد دلم را برای آب می گویم.
با آب درد دل کردن، از سنتهای بسیار قدیم است. در (اوستا)ی

زرتشت آب مقدس است و پاک .

سنگ صبور هم محرم راز نیست! با کسی درد دل می کنم که بازگو نکند!

می ش*؟ میش، گله میان دره!

mi she ? mish, galle meyan dara !

مال من است. میش در میان گله است!

به کسی گویند که: مدام می گوید فلان چیز می ش = مال من است.
می ش = میش (جناس لفظی هستند). نظیر: خوانم؟ = می خواهم،
خانم تهران هست!

می ک...ره، می کو...زن بیون، د چره نقاره چی دمبال شونم!!

mi kir.a, mi kûn zaan ba.bun,

de chara naqara.chi dumbâl shun.am?

اگر- آلت تناسلی خود را به ماتحت خود زدن باشد، دیگر چرا
دنبال نقاره چی می روم.

اگر سرمایه و مکان و کار و زحمت از من باشد دیگر چرا منت
شریک را بکشم!!؟

می شام- پالا: پر فجه مگه؟

mi shoom.a pala-baranj.a maga ?

مگر برنج پلوی شام من است؟

گیلک جماعت، واجب ترین خوردنی را، برنج و پلو می دانند و
چیزهای (فرع زندگی را) با آن قیاس می کنند مثلاً سیگار نداری؟
نه! نداشته باشم- مگه می شام...

می (کل پیچا کوته) کاره!

mi (kal-a picha.kute) kâr.a

کار (بچه گربه نر) من است!

خیلی آسان است! همه می توانند این کار را انجام دهند!
(ننه من هم میتونه)!!

می گب اگه درد کونه، بدان تره مرد کونه! [گا]

mi gab aga dard kun-a, ba-doon tar-a mard kun-a

حرف من اگر برای تو دردناک است (درد می کند) — بدان که

ترا مرد می کند!

دوست آن است که بگریاند نه بخنداند.

(چوب معلم گل است — هر کس نخورد خل است!!).

می همره ازگر* بشکنه! [گا]

mi hamra azhgar bashkan-ee!

با من، يك شاخه خشك شكسته!

با هم جناق شكستیم!! برادر خواندگی داریم، فقط: زن سوا-

هستیم!!

می یه پا شونه*، یه پا نشونه!

mi ya pâ shun-a, ya pâ na-shun-a

يك پای من می رود، يك پای من نمی رود!

در پی کاری از روی رضا و رغبت و اعتماد نرفتن! به: شدن

کاری اعتقاد نداشتن!

ناخوش به، بشوی یخ باری؟

nâxush,e ba bu-shoy yax baar-i

برای بیمار، رفتی یخ یآوری؟

چرا اینقدر دیر کردی؟ به کسی گویند که: می رود چیزی را خیلی

زود ییاورد ولی خیلی دیر می کند!

نارنج داره سر بودی؟

nâranj-dâr-a sar bowd-i?

درخت نارنج را - سقف زدی (کردی)؟

سروش (پوشش سقف) روی درخت نارنج گذاشتی؟

کنایه از این است که: زن گرفتی؟ برای (کمر به پائین) خود

فکری کردی؟

نان ببو، سک بمورده ؟

noon bubo, sak ba-burd.a ?

نان شد و سگ بردش ؟

وقتی که چیزی، جلوی چشم آدم گم شود، گویند. - درگم شدن

ناگهانی چیزی !

- حالا جلوی چشم بود انگار : نان ببو...

نانجیب، به نجابت برسه، ترش کنوسه، پوس کنده !

nâ-najib ba najâbat baras.a,

tursh.a-kunus.a pus kandan.a !

نانجیب به نجابت برسد، از گیل ترش را پوست می کند !

(ندید - بدید وقتی که دید به خودش چید)

نانجیب، وقتی اسب زینی سر نیشنه، اینه ک.. ویرسنه !

nâ-najib vaqti asb.a zin-i sar nishan.a

in.a kir virisan.a

نانجیب وقتی روی اسب زینی می نشیند، آلت مردی او بلند

می شود !

به (ندید-بدید... رجوع ک.

نانجیب، یته اسب داشت، او نه نام بنا* : عبدالصمد !

nâ-najib, ya-ta asb dâsht, un-a noom-a ba-na :

abdulsamad !

نانجیب، يك اسب داشت، نام آن را نهاد: عبدالصمد.

(یارب روا مدار گدامعتبر شود!)

باده پر خوردن وهشیار نشستن سهل است -

(گر به دولت برسی مست نگردي مردی !)

نجابت به کرده، تکنی به گردنه!

najâbat ba kardan.a, na.kun-i ba gardan.a

نجابت به کردن انجام دادن است (اگر ادعا کنی) و نکنی

کردن گیر !

نجابت انجام دادن عمل نجیبانه است و جز آن باعث بدنامی !

نخواسه بو مهمان جا، گو - ر ؟ کله پشت* !

na.xass-a-bo mehmoon-a jâ ko-ra ? kale-pusht !

جای مهمان ناخواسته و پررو کجاست؟ پشت اجاق (جلو اجاق -

شمینه)

اجاق = کله در قسمت بالای اطاق تعبیه شده است. کنایه از این

است: کسی که خود را با پروئی مهمان می کند چون دله و پر

توقع و از خود راضی است جای خود را در جلوی بخاری

(بالاترین نقطه اطاق) پهن می کند !

نخورم، نخورم، دگون بدا و! - چای [گا]

nu.xor.am, nu.xor.am, dakun ba.da va.chae !

نمی خورم، نمی خورم (ولی) بریز - بگزار سرد شود!

طرف، از ته دل مشتاق خوردن است و ناز می کند.

(من که نمی خورم ولی برای هر کس که می کشید کم است!!)

نده کون، شلار* ه بده، آقا زن تالار*!! [گا]

na.de-kûn, shalâr-a ba-de, âqâ.zan talâr.a !!

کون برهنه، لخت، شلوار را دید زن آقا (سید) تالار را !

ندید - بدید وقتی که دید به خودش چید ! (یارب روا مدار گدا

معتبر شود!)

برماهی خای، اشبل* دار !! [گا]

nar.a mâhi xaae, ashbal-dâr ?

ماهی تر می خواهد، خاویار دار ؟!

هم خورا می خواهد هم خرما ! (دوسره بار می کند!). طرف خیلی

زرتنگ است!!

نرمه بار و سربجیر ؟!

narm-a bâr-o sar. ba.jir ?

بارنرم و سرازیری ؟

فاطری که بار جمع و جور دارد و از سراسیب کوه می گذرد، زودتر

از حد معمول می‌رسد!

— همه غذاها را خوردی؟... این که چیزی نبود... (نرمه بار...)

یعنی غذای نرم و سرازیری گلو و معده!

نسیه خور، خوش سلیقه. م بونه!

nasya-xor, xush saliqa-am bun-a

نسیه‌خور، خوش سلیقه هم می‌شود!

(نسیه خور، بسیارخورد) (نسیه خور، پارسنگ ترازو نمی‌گیرد)

نقاره چی اسبه مونی د؟!!

naqâra-chi asb-a moni de?!!

به اسب نقاره چی می‌مانی دیگر؟!!

اسب نقاره چی دم نمی‌کند! به کسی گویند که: گوشش از صدای

حرفها و بگو — مگوی مردم پر است!!

نمک به کوره!

namak. ba.kur.a!

نمک شناس است!

مثل گربه کور است. حق نان و نمک را نگه نمی‌دارد. عسل به

دهانش کنی دست آدم را گاز می‌گیرد.

نوته بی، سنگین تر بی!

nowt.a-bi sangin-tar bi!

(نگفته بودی) نمی‌گفتی، سنگین تر بودی!

بدهکار و طلبکار یکدیگر را می‌بینند. درست، لحظه‌ای که بدهکار

قصد دارد دست به جیب کند و بدهکاری خود را پردازد، طلبکار

به زبان می‌آید. بدهکار گوید: (نوته...) — در موارد مشابه هم

می‌گویند.

نوته بی، نوبو — نابو؟

nowt.a-bi, nubo — na.bu?

نمی‌گفتی، نمی‌شد؟

تو اگر نمی‌گفتی، کار درست نمی‌شد؟ چرا فضولی می‌کنی؟

تو اگر ور نمی‌زدی نمی‌شد؟

نوده - کار*، جانه بلای!

nowda-kâr, joon-a balâ.y

(نکرده کار) کار غیر تخصصی، بلای جان (کننده کار) است!

نظیر: عقل نباشد جان در عذاب است.

به کسی گویند که: به کاری وارد نیست و به آن کار تن در می‌دهد و در آن کار می‌ماند.

چرا به کاری دست می‌زنی که عاقبت بلای جان تو شود؟!

نه بیل بز! - نه پایه*، آفتو نیشینه یا سایه!

na-bil ba za na pâya, âftow nishin-a yâ sâya

نه بیل زده، نه چوب‌دست، آفتاب می‌نشیند یا سایه!

به کسی گویند که: بی اندازه تنبل است.

نه تی عسله خواهم*، نه تی مگز. ونه نیشه! [گا]

na ti asal-a xaam, na :i magaz-on-a nish.a

نه عسل ترا می‌خواهم، نه نیش مگسها (زنبورهای عسل) ترا

(عطایت را به لقایت بخشیدم) (نه سرم را بشکن، نه گردو در

دامنم بریز!)

نه چوبه، بشکه - نه ریسمنه، فوسه [گا]

na chub-a ba-shk-ae, na rismoon-a fos-ae

نه چوب است، بشکند، نه ریسمن است بگسلد!

به آدم لاغر و استخوانی گویند.

آنقدر لاغر است که: اگر چوب بود می‌شکست و اگر طناب بود

پاره می‌شد.

نه کلی. یه د تونه، نه بی کلی ایسا تونه

na kal-ay-ye dee ton-a, na bi kal ay isa ton-a

نه حریف‌تر را می‌تواند ببیند، نه بی حریف‌تر ایستادن تواند!

نه چشم دیدنش را دارد نه طاقت دوریش را.

نیده‌گون، شالاره رنگه بیده !

ni-de kûn shalâr.a rang.a bi.de

بای (ندید - بدید)، برهنه! رنگ شلوار دید (به شلوار رسید).
 (ندید - بدید وقتی که دید به خودش چید)، (یارب روا مدار
 گدا معتبر شود).

نیده دیل، پادشای!

nide-dil pâdash.a.y

دل ندیده (آن صحنه را) خوشبخت است.
 کسی که آن صحنه رفقت انگیز و دلخراش را ندیده، خوشبخت است.
 وقتی که بخواهند از حادثه‌ای جان‌خراش صحبت کنند، گویند.
 (نیسابو خر) ب، جو نیه !

naysâ.bo xar.e ba jow neya !

برای (نبوده خر) خر غایب جو نیست.
 (چون خفت کچل پلو ندارد - زیرا ، خر خفته جو ندارد؟)
 به کسی که بموقع سر سفره غذایاید و بعد از ساعتی غذا بخواهد ،
 گویند:
 نیله خمه، مگه ؟

nil.a xum.a maga ?

خم نیل است، مگر؟
 (مگر خم رنگری است؟) چقدر عجله داری؟ - صبر داشته باش!
 نی یشکه^۱، موندنه !

ni yashk.a mondan.a

به نی یشک - پرنده‌ای است - می‌ماند !
 به آدم : لاغر و استخوانی و (ریزه - میزه) گویند.

۱- نی یشک = پرنده‌ای است به اندازه قمری. لاغر - کشیده با پا و نوک بلند و نازک. بیشتر در مزارع - باطلاق و کنار مردابها دیده می‌شود. [نام علمی آن *scolopas rusticola* فرهنگ ستوده] است.

وارش* همه کس دره - سر واره* ! [گا]

vârash hama kas-a dar-a-sar vâr.a

باران جلوی در (خانه) همه کس می بارد!

فلان قضیه: شتری هست که در خانه همه کس می خوابد.

قضیه بد یا خوب، برای همه کس هست.

وارون - بخورده (شامراتی خربزه) موسون و اترکسه!

vâroon-buxord-a (shâmrât-i xarbaze) muson vâr-tarkas.a

مثل (خربزه شاه مرادی) باران خورده، ترکید.

(مثل اسپند ترکید) همه وجودش آتش گرفت. مغزش از شنیدن

این خبر سوت کشید!

رجوع ک: (شامراتی خربزه...)

وارون، وارنه هچی: ادای ریک بیابون!

vâroon, varan.a hachi : adâye rik.a beyâbon

باران می بارد انگار: شبیه ریک بیابان!

در تعریف باران ریز و تند و یکریز. (بارانی که چندین ساعت

ادامه دارد)

وارون همیشک واره، اما لا* یه دفه آیه! [گا]

vâroon hamishak vâr.a, ammâ lâ ya dafa ay.a !

باران همیشه می بارد. اما سیل یکبار می آید!

حادثه، یکبار اتفاق می افتد! (یکبار جستی ملخک، دوبار جستی

ملخک - آخر افتی به دام چرخ و فلک)

واکته* مهمون، بلای خدای! (جانه بلای)

vakat.a mehmoon balâ.ye xudâ.y (joon.a balâ.y)

مهمان خسته، بلائی است خدا داده! (بلای جان است)

مهمان خسته، بلائی است به جان میزبان!

واگوده* کولوش دسه* مونی؟!

vâ.gud.a kulush-dassa mon-i ?

به دسته کاه باز شده می مانی؟!

به آدم : وارفته — شل و ول و (پخش و پلا) گویند.

ورزه * بدار رش*، ملک.ن بکار کش*! [کا]

varza ba-dar rash, malk-an ba-kâr kash

گا و نر داشته باش (قهوه ای رنگ — اخرائی)، مزرعه هم بکار
(کنار) زمین شیب دار ا

سعی کن که کار و بارت درست و حسایی و (راست و ریس) باشد ا
سعی کن که : چیز به درد خور داشته باشی !

ورزه، بیجار دگبن*، گونی : تی پثره کیل* بشو !

varza bijâr degben-an, gun-an ti peer-a kil-a ba-shu

گا و نر (کار آموز) به مزرعه می اندازند می گویند: خط سیر پدرت
را برو ا

(هر که در خردیش ادب نکنند — در بزرگی فلاح از او برخاست).
به اصل خودت رجوع کن .

ورزه بگوزه، غله باطل.آ.بو !

varza ba-guze, qalla bâtel.â-bo.

گا و نر گوزید، غله باطل شد ا

(آن همه را لولو برد) آن قرار و عهد و پیمانها شکست ا چه کشکی؟

چه پشمی ؟

(خر گوزید. کرایه باطل شد)

ورزه و (مفرش) ؟

varza-o mafrash ?

گا و نر و (پالان — که اطراف آن را با قالیچه نقش و نگار کنند)؟

چیزی نامتناسب! اسب پیر و تو بره رنگی؟ سر پیری و معرکه
گیری ؟

و شنا شکم* ر، جوانان — گندم نان، نداره ! [کا]

vashna shakam.a ra jow-a noon-gandam.a noon na.daar.a !

برای شکم گرسنه، نان جو و نان گندم ندارد (توفیر ندارد)

(شکم گرسنه ایمان ندارد ا) (گرسنگی نکشیدی تا عاشقی از

یادت برود)

و شنا شکم و مسلموونی؟

vashna shakam.o musulmooni ?

شکم گرسنه و مسلمانی؟

(شکم گرسنه ایمان ندارد) (همه دعوا به خاطر شکم است!!)

وقتی کاره، حسن براره* - وقتی موزه*، حسن دوزه*!!

vaqti kâr.a hasan barâr.a-vaqti muz-a hasan duz-a

وقتی که: کارخواهی و کار است حسن برادر است. وقتی که

صحبت از مزد است، حسن دزد است!!

تا موقعی که کار داشتی، خوب و برادر و دوست بودیم حالا که

مزد خود را می خواهیم دزد هستیم؟ (وقت گرفتن نداد علی هستند

وقت پس دادن مظهرالعجایب) امثال وحکم ده خدا

و گردنه* سر، بیو* - تللمبار گوف؟!

vagardene sar bu.bo-telam bâr.a guf ?!

برگردانده سرپوش، شده، (شیه بالای تللمبار)؟

مگر دور و زمانه عوض شده؟ چیزی را که از من می خواهی،

خودت سازنده و عامل و تولیدکننده آن هستی.

و گردنه کول*، مزه دانه*

vagardane kul maza daan.a

برگردان شده «کولی»، مزه دارد.

کولی دهنده، کولی گیرنده شود، لذت بخش است!

تو که بردوش ما سوار بودی و چنان کردی ما خم به ابرو نیامورديم.

اگر روزگار به کام ما گردد و ما سوار شویم آنوقت لذت دارد!

(کلوخ انداز را پاداش، سنگ است)

۱- گوف = بالاترین نقطه سرپوش خانه های پوشالی مخروطی شکل. بالاترین

نقطه هرچیز مخروطی شکل.

۲- کول = قسمت پشت شانه - دوش. کول کول بازی = نوعی بازی است. کسی که

بازی را می بازد برنده را باید تا مسافت معین به دوش بکشد. کول = کولی

و یجین دو باره، پیر. مزنناکونه کاره.

vijin.a du-bâr.a pir.a-zan-â.kon.a kâr.a

و جین دوباره کار پیر زنان است.

تو جوانی و انجام کارهای سنگین با تست. تو چرا به چنین کاری
تن در دادی؟

(نماز زیاده کردن، کار پیر زنان است) خواجه عبدالله انصاری

وی دار. *ه بار، اونه سایه ی، ترن *ه اونه شاخ - باله برای! [کا]

vi-dâr.a bâr un.a sâya-y, ta-ran ga

un.a shâx-bâl.a ba.zae.

بار و بر درخت ید، سایه آن است، توهم که شاخ و برگ آن را
زدی!

طرف که چیزی نداشت و توهم چیزی برای او باقی نگذاشتی!
فقط يك چیز مثبت داشت که آن را هم از بین بردی!

و پنجه *ه موندنه!

vinja mondan.a !

به سز می ماند!

به آدم سمج و پررو گویند.

هچی آتیشه سره، آو *ه فوکونی *

hachi âtish.a-sar.a âw fukun.i

انگار روی آتش، آب بریزی!

بیشتر در مورد خاصیت آبی دارویی گویند. [دستم سوخته بود
فلان دارو - گیاه طبی یا... را روی سوختگی گذاشتم انگار:
روی آتش آب بریزی...]

هچی پلا *ه خونه، گوروش *ه هزار تومونی زنه!

hachi-pala xoon.a, guruh.a hazâr-tumoon.i ze.na !

پلو خالی می خورد، آروغ هزار تومانی می زند
آه در بساط ندارد و ادعاهای عجیب و غریب می کند
(تربمی خورد. آروغ قیمه می زند).

هچی می زبانه مندل - نودم*

hachi mi zuboona mandal.ow.dam

بی خود زبان خود را آلوده کردم
پشیمان شدم، با آنکه می دانستم که طرف (فلان چیز) را دارد و
نمی دهد از او خواستم و جواب رد داد. هچی....

هچی هینگ خالی کوتاه* ! [کا]

hachi hapang-xâlee kutân.a

بی خود، هاون خالی را می گوید.
چیزی در بساطش نیست! طبل میان تهی است.

هچی یه در یکه!

hachi ya dar yak.a

مثل اینکه، یک دریک است!
نظیر: انگار روی آتش آب بریزی! وقتی که چیزی را برای
بیماری تجویز کنند گویند: یک دریک...
هداشته* کونه، واداشته نشانه، بموته* آمده داشته نشانه!

hadâshta-kûn.a vâ-dâsht.a na.shaana

bamuta âdam.a dâshta na.shaana !

راه سوراخ کسی را که در حال پیشاب - مدفوع کردن است باز
داشتن نمی توان! آدم: اهل سیروسفر، جهانگرد و بیرون رو را
نگهداشتن، نمی توان!
(ترك عادت موجب مرض است) آدم ددري را نمی شود در
یک جا نگهداشت!

هر امام زاده ای که بساتیم اول امه* کمره برا*!

har emoom-zâda.i ke ba.saat.im

avval ame kamar.a ba.za

هر بقعه ای که ساختیم اول کمر ما را زد!
(کس نیاموخت علم تیر از من - که مرا عاقبت نشانه نکرد!)

هر ته. به اما رسه* - تازه نفسه یو، کهنه کیسه داره. ! [گا]

har-ta ba amu ras-a- tâza nafas-a yu

kona kisa daarl-a

هر کس به ما می رسد، تازه نفس است و، کیسه کهنه دارد.

هر کس به ما می رسد زرننگ می شود !

هرجا آتیش گرم تره. خو دسه اوره دانه!

har jâ âtish garm-tar-a xu das-a ora daan-a !

هرجا آتیش گرمتر است، دست خود را همانجا نگه می دارد !

به آدم فرصت طلب و ابن الوقت گویند (هر طرف باد یابد،

بادش میدهد) !

هرجا شو - دری* پول ویگیر، دیلمان شو دری چو ! [گا]

har jâ sho-dar-i pul vigir,

dilamoon sho-dar-i chu !

هرجا داری می روی پول بردار، دیلمان داری می روی چوب !

کنایه ازین است که: دیلمانی ها جنگی هستند !

هرجوره طشت زنی، مو* گه هوجور تره. *رخاصی گونم* [گا]

har jur-a tash t za-ni, mu ga hu jur

tar-a ra raxâsi kun-am

هر طور طشت می زنی، من که همان طور برای تو می رقصم،

(رقاصی می کنم) چرا اینقدر بهانه جوئی می کنی، پس خودت

بگو که: (به کدام سازت باید به رقصیم ؟)

هرچی آسمون بواره*، و! زمین طاقت بیاره* ! [گا]

har chi âsamoon ba-vâr-a, va zamin tâqat be-yar-a !

آسمان، هرچه بیارد، باید زمین طاقت بیاورد !

(غیر تسلیم و رضا کوچاره ای ؟)

هرچی ببو بدیم*، هرچی-ین بئون ینیم* ! [گا]

har chi ba-bu ba-dim, har chi-yen buun yanaim

هرچه شد دیدیم، هرچه هم بشود، می بینیم.

هنوز که زنده ایم - آدم اگر نمیرد چشمش چیزها می بیند !

هرچی پیلتر* - آ. بونه ، از ازیل* تر - آ. بونه !

rar chi pil-tar.â-bun.a, azâzil-tar.â bun.a

هرچه بزرگتر می شود، شیطان تر و فتنه انگیز تر می شود

به بچه بی ادب و بی تربیت گویند. (الذین والذین - روز به روز

بدتر از این)

هرچی شمه صلا* ی، امه سر.ه کلا ی !

har chi sheme salâ.y, ame sar-a kulâ.y

هرچه صلاح شماست، کلاه سر - ماست !

(هرچه تو گوئی مطیع و فرمانم) ! (همچو چنگم ، سر تسلیم و

ارادت در پیش !) حافظ

هرچی ویگیری کم.آ. بونه، غیر از حرف !

har chee vigir-i kam.â-bun.a qayr az harf

هرچیز را برداری کم می شود، جز حرف !

کنایه از این است که: دنباله حرف را در مجادله و دعوا بگیری

به درازا می کشد !

هرچی ویگیری کمی گونه*، حرف زیادی ! [کا]

har chee vigir-i kami kun.a, harf zeyadi

هرچه را برداری کمی می کند (کم می شود) دنبال حرف را

نباید گرفت !

هر دری واکنی، یه دودی در انه !

har dar-i vâ-kun-i, ya dud.î dar an.a

هر دری را باز کنی يك دودی در می آید !

کسی از درون مردم با خبر نیست. بالاخره در هر خانه، خبری هست !

(گفت پیغمبر که چون کوبی دری -

عاقبت زان در برون آید سری)

هر خانه ای نیاکونی، یه زرخ* دوئی* در ایه* !

har xoona-i neyâ kun-i ya zarx-a du-i dar aya!

هرخانه‌ای را نگاه می‌کنی، يك دود تلخی در می‌آید !
در هرخانه سروصدا و بگو – مگوئی هست. هر جا سر هست، صدا
هست ! (هر جا سر هست، سخن هست) امثال و حکم
هرکس، تی همره دس د، بال گل*، وا ووسه! [گا]

har kas ti hamra das dae, bâl-a gal va vosae !

هرکس، با تو دست دهد، آرنج او باید قطع شود !
به‌دست‌های کسی اعتماد مکن ! (همچون نساخن سرش سزای تیغ
است – هرکس گرهی گشاید از کار کسی) !
هرکس خو سک لاوه شناسه ! [گا]

har kas xu sak-a lâw-a shanâs-a

هرکس صدای عوعو سگ خود را می‌شناسد !
هرکس از بدو نيك خانواده‌اش بیشتر آگاه است !
هرکس خوکاره ر عاجزه !

har kas xu kâr-a ra âjez-a

هرکس در کار خود عاجز است !
هرکس کار خود را خسته‌کننده می‌داند، هرکس فکر می‌کند که:
کارش دشوارترین کارهاست .
هرکسه پر-پره* آودکت*، خور وا جنور.آ.گیره !

har kas-a par-para âw dakat, xor va jaor-a-gir-a !

آب به لبه دامن هرکس یفتد، خودش (آنرا) باید بالا بگیرد !
انسان باید بکوشد که تر دامن نباشد ! هرکس، مسئول اعمال
خودش است !
(که هر بیمار می‌داند در این دیر – دواى درد خود را بهتر از غیر)
هر که سرخه ریشه، تی قوم و خویشه !?

har ka surx-a rish-a, ti qowm-o xish-a

هرکس سرخ ریش است، ترا قوم و خویش است ؟
(چرا هرکس کمی بی‌ریش باشد ترا فی‌القور قوم و خویش باشد ؟)

ایرج میرزا

هر که نافر مونه، فلک* او نه در مونه!

har-ka nâ farmoon-a, falak un-a darmoon-a

هر کس نافرمان است (چوب فلکه) او را درمان است!

نا فرمان را با (چوب و فلک) باید فرمان کرد!!

هر وقت مار ه بدی، کله سنگ بزَن! [گا]

har vaxt mâr-a ba-di, kalla sang ba-zan

هر وقت مار را دیدی، سرش را با سنگ بزَن!

به دشمن رحم مکن! (اقتل المودی - قبل ان یودی)

هزار ته. تازه گوله شکله، کهنه گوله خبر نداره! [گا]

*hezâr ta tâza-gula shakae**kona gula xabar na.dâr-a!*

هزار تا، کوزه تازه می شکند، کوزه کهنه خبر ندارد!

هزار جوان می میرد، یک پیر خبر ندارد!

هزار ته جوان مینه*، یته پیر خبر ندانه!

hezâr-ta javoon min-a, ya-ta pir xabar na.daan-a!

هزار تا جوان می میرد، یک پیر خبر ندارد!

(ای بسا اسب تیز رو که بمرد - خرك لنگ جان به منزل برد)

هزار ته گوله سازنه*، همه بی دسه!

hezâr ta gula sâzan-a, hama bi dassa !

هزار تا کوزه می سازد، همه بدون دسته!

(هزار کیسه می دوزد یکی ته ندارد) (هزار چاقو می سازد یکی دسته

ندارد)

هزار مرتبه بوز دار - سر بوشو، گوسپند هیچی نوته،

یه دفعه گوسپند بوشو، بوزه دیل بترکسه!?

*hezâr marta buz dâr-a-sar busho guspand hichi nowta,**ya dafa guspand busho, buz-a dil ba-tarkas-a?!*

هزار مرتبه بز بالای درخت رفت، گوسفند هیچ چیز نگفت،

یک دفعه گوسفند رفت، دل بز ترکید؟

هزار دفعه تو گفتمی، زدی، خوردی و بردی ما هیچ نگفتمی ولی یکبار ما ... به زبان آمدی؟

(هزار دفعه شعبان، یک دفعه هم رمضان)؟

هزار من دو* بیون، اینه دو-دان ر کمه!

hezâr-man du ba-bun, in-a du-doon-a ra kam-a

هزار من دوغ باشد، برای (دوغ دان) این کم است!

دنیا برای شکمش کوچک است امرغ را با پر می خورد!

حریص و پرخور است!

هزار نفر بیه*ی، یه نفر نشی*!

hezâr nafar beyey ya nafar na-shi

هزار نفر بیاید، یک نفر نرود.

وقتی که از خانه یا مجمعی، کسی به سفر رود، گویند.

(هزار کس متولد شود - یکی نمیرد).

هفتاد ساله (بنیشته* زناکه) موندنه!

hafîâd sâl-a (ba-nishta-zan.ak.a) mondan-a

به هفتاد ساله زن (دزخانه مانده و نشسته و گرم و سرد چشیده)

می ماند!

(این طفل یکشنبه ره صد ساله می رود) حافظ.

هفت ته اوسی تی سر بیه*ی الهی!

haf.ta owsî ti sar beyey elâhi!

الهی هفت تا هوو به سرت بیاید!

نوعی نفرین! مادر به هنگام ناراحتی به دختر گوید.

هفت ته کفن به پیسانه*!

haf.ta kafan ba-pissan-e

هفت تا کفن پوسانده است!

— فلانی زنده است؟... — نه بابا! سالهاست که مرده و: (هفت

ته...)

(هفت کلگه)* شو دری مگه ؟

haf kalga sho-dar-i maga ?

به (هفت کلگه) داری می روی مگر؟
به کسی گویند که هرزه گرد است و مدام به این خانه آن خانه می رود.
هف کوه، هف دریا دور !

haf kuh, haf daryâ dur

تا هفت کوه و هفت دریا دور (باشد).
(هفت کوه در میان-تمویند گونه ای است که پیش ازانام بردن مصیبت و یا رنجی صعب گویند) امثال و حکم.
فاصله انگشت شست و سیاه را جلو دهان گیرند و روی آن تف مانند ریزند و به پشت سر برند و گویند:—
هف ماهه دنیا بومای مگه ؟

haf mâha dunyâ bumay maga ?

هفت ماهه به دنیا آمدی مگر؟
چقدر عجولی؟ چرا اینقدر کم حوصله ای؟ (مگر شما را شش ماهه زائیده اند؟)

هف ملا بشو منبر، جیر بومه، تو تازه نی چکنه* شلاگودی ؟ [کا]

haf mallâ ba-shu menbar, jir bumae,

tu tâza ti chakan.a shal.â.gud.i ?

هفت آخوند رفت منبر، پائین آمد، تو تازه چانه ات را شل کردی ؟
عجب آدم خنگی هستی؟! مگر یاسین به گوش خسر می خواند؟
تازه می پرسی لیلی زن بود یا مرد ؟

هف ته (هم داماده)*، به جا گرگ بخورده بو، هیکنه* هیکنه خبره نداشت! [کا]

haf-ta ham-dâmâd.a, yaja gurg bu.xord.a bu

۱- هف کلگه = در هفت شب ماه محرم، زیر هفت علم (هفت تکیه) روند هفت سکه (واحد پول) گذارند و هفت خرما بردارند. تا ائمه اطهار، گره از کار فرو بسته آنان بکشایند.

hik-ta hik-te xabar-a na-dâsh

هفت تا (باجناق) را يك جا گرگ خورده بود، هیچ يك خبر دیگری را نداشت !

باجناقها دوستی عمیق ندارند و از زندگی هم دیگر بی خبرند!! هوو حوصله هوو و باجناق حوصله باجناق را ندارد !!

هم از گیلانه بیج دکنه، هم از بغداده خرما !

ham az giloon-a baj dakat-a

ham az baqdâd-a xurmâ

هم از برنج گیلان افتاد، هم از خرماي بغداد !
(از اینجا مانده - از آنجا رانده) (دست از پا درازتر شده)

هم تو دنه، هم وال*آ.کونه !

ham tow den-a, ham vâl-â-kon-a

هم تاب می دهد، هم باز می کند (رشته، طتاب را)
(ریش و قیچی در دست اوست) (هم به نعل می زند هم به میخ).
(هم می دوزد - هم پاره می کند).

هم دسی زنه، هم چرخي !^۱

ham dassi zena ham charxi

هم (مستقیماً) با دست می زند، هم می چرخد و می زند !
(هم از توبره می خورد، هم از آخور) (دو سره بار می کند).

هم گرزنه* زنی*، هم پلوم*؟ [گا]

ham garzana zan-i, ham pelom

هم گرزنه می زنی هم (شوند - پلهم - گیاه معروف) ؟
(ز دیده رانده را دزدیده جویان) ؟ هم نشتر می زنی، هم مرهم می گذاری ؟

۱ - دستی و چرخي = نوعی بازی با توپ کوچک است. بازیکنان قرار می گیرند که هر کس با کف دست بیشتر توپ را به زمین بکوبد، یا با هر ضربه يك بار به دور خود بچرخد، دستی = ضربات پی در پی توپ به زمین، با دست، چرخي = ضربات پی در پی توپ، همراه با چرخیدن !

با یکدست می‌زنی و بادست دیگر می‌نوازی؟ [پخته برگ پلوم =

شوند مصرف درمانی داشت]

همچی ت زئم، که شوشتری خو خره نزا - بون!

hamchi ta zen-am ka, shushtari xu xar-a na.za-bun

آنچنان ترا می‌زئم که شوشتری خر خود را نزده باشد!

تهدید در دعوا و عصبانیت. (آنقدر می‌زئم که باد بیاوری).

همچین خن برینه*، اینه کو... دوره نگیره!

ham chin xan ba-rin-a, in.a kûn-a dower.a na.gir-a

آنچنان می‌خواهد (مدفوع) پس دهد که دورمخرجش را نگیرد!

خیلی خسیس است. زرننگ و مکار است. (می‌خواهد از جوی

بگذرد پایش هم خیس نشود).

همچینی بوز، (دوآرد)* بونه جی: در بشون!

hamchini buz, (duârd)a bun.a ji dar bashun!

مثل اینکه بز از زیر (قیچی بلند مخصوص بشم زنی) فرار کند

بگریزد!

طرف، شاد است و آزاد! در تعریف فرار به موقع!

در ترس چنان در رفت، چنان از ترس فرار کرد که: همچینی...

همچینی دوته خاخور* به جا بخوسن*! [کا]

hamchini du.ta xâxor ya ja boxus.an.

انگار دوتا خواهر، یک جا بخوابند.

طرف، مرد نیست! خواجه حرمر است، ساده دل و نمک شناس

است!

همسایه دوغ، شیرین تره؟!

hamsâye duq, shirin-tar-a?

دوغ همسایه شیرین تر است؟

۱ - دوآرد = قیچی بلند بشم زنی است. بز از قیچی بسیار بدش می‌آید و درحین

زدن موهایش، سعی می‌کند که بگریزد و اگر بتواند از زیر قیچی فرار کند بانگ شادی از گلویش خارج می‌شود.

(چمن همسایه سبز تر است) ؟ (مرغ همسایه غازه؟)

(همسایه - کاسه)* لب تر.آ.کونه - شکم، سیر.آ. نکونه !

hamsâya-kâsa, lab.a tar-â-kon.a shakam-a sir-a.nu.kon.a

(يك كاسه غذای اهدائی همسایه) لب را تر می کند، شکم را

سیر نمی کند!

(هر کس به امید همسایه نشیند شب گرسنه می خوابد) سعی کن روی

پای خود بایستی. از کمک کوچک همسایه دردی درمان نمی شود!

(کوه باید بیفتد تا دره پر شود)

همش، امر.ه.ر، (سوکول پنج)* فیچینی ؟ [گا]

hamash amar.a-ra sukula-panj fichini

دائم برای ما (عذر و بهانه) می آوری - برمی چینی؟

به کسی گویند که : به هزار يك دلیل می خواهد از زیر کاری

شانه خالی کند.

همش ت به، برف وارنه* ؟

hamash te ba barf vâran.a

همیشه برای تو، برف می بارد؟

به آدم : متکبر - اخمو - عبوس و گره در پیشانی افکنده گویند.

همه به فکر (میری) ین - میری به فکر خو کی...ی !

hama ba fekr.a miray.yan-miray ba fekr.a xu kir.ay

همه در فکر (میر آقا کوچک) هستند (میر آقا کوچک) به فکر آلت

تناسلی خود !

همه برای او جوش می زنند و بقه درانی می کنند و او از همه جا بیخبر

است!

همه، راه شونن تو (ویره)، همه پسر.ه بنن* تو پسر.ه !

hama râh shun-an tu viyer.a,

۱- همسایه کاسه = تا این اواخر، رسم محله بر این بود که: هر کس خورشت خوش

طعم و عطر و بودار می بخت کمی از آن را در ظرفی می ریخت و به عنوان احترام و ابراز

دوستی و همسایگی، به خانه همسایه می داد.

hama pasar.a ben.an tu peer.a

همه از راه می گذرند تو از (محل کم عمق رودخانه) - بی راه.

همه به پسر شوهر می کنند تو به پدر.

همه از راه عبور می کنند تو از بی راه. همه پسر را به شوهری

انتخاب می کنند تو پدر را.

به آدم عوضی که کارهای عوضی کند، گویند.

تمه سرگردون، خیاط کون گردون!

hama sar-gardoan.an, xayyât kûn-gardoan

همه سرگردان هستند، خیاط کمر گردان!

به آدم بی هوش و حواس و گیج گویند. مردم سرگردانی عمومی

دارند ولی خیاط به دور خود می چرخد و می گوید: سوزن کسو؟

انگشتانه کو؟...

همه کسه زومه شونه زن مآرون - امه: زومه پتر*!

hama kas.a zoma shun.a zan-mâar-on ame zome-peer!

داماد همه کس، می رود پیش مسادر زن - مال ما: پسر داماد!

به کسی که بی راه می رود و کارهای عوضی می کند گویند. در:

نیامد کارها هم گویند.

همه گاب شاخ زنه، امره راب*!

hama gâb shâx zen.a, ama-ra râb

همه را گاو شاخ می زند، مارا حلزون!

(همه را برق می گیرد ما را چراغ نفتی) (همه را مار می زند ما

را خرچسونه!)

همه م دئن منن*، مو اینه!

hama ma deen.a mannen, mu in.a

همه مرا دیدن نتوانند، من، این را!

همه چشم دیدن مرا ندارند، من چشم دیدن این را - درباره کسی

که از او بسیار نفرت دارند گویند.

همه مار زنه، امره قورباغه!

hama mâr ze-na amar-a qurbâqa!

همه را مار می زند، ما را قورباغه!

آدم بدیارگوید! (همه را مار می زند ما را خرچسونه).

همه یه (ملاط*)^۱ خوجن*، یه (پرشکوه)* نارنج!

hama ya malât.a xoj.an, ya parashku nâranj!

همه گلایی محلی یک ملاط هستند، نارنج یک پرشکوه.

(سروته یک کرباس هستند) در بدی و همجنسی به هم شبیه هستند!

همیشک، حسن خانه، سر نداره! [کا]

hamishak hasan-a xoonâ, sar na-dar-a

همیشه، خانه حسن سقف ندارد!

در، همیشه به یک پاشنه نمی گردد! (بخور، همیشه گیرت نمیداد!)

حالا که هست خوش بگذران!

هنده تی یه چال برنجه دنگ* زنی گه؟ [کا]

hande ti ya-châl baranj-a dang zan-i ga!

بازهم یک چال برنج خود را (آب دنگ - پادنگ) می زنی که؟

همش حرف خودت را می زنی؟ بازهمان حرف را تکرار می کنی؟

گنجشک روزی هستی دیگر؟

۱ - ملاط و پرشکوه = دو آبادی هستند بین دیوشل و کومله (در دامنه کوه - کنار لیلک کوه - در جنوب شرقی لنگرود) ملاط را در حدود ۵۶۰ سال پیش سیدرضی کیا والی بیه پیش آباد کرد. وقایع نگار شاه عباس ملاط را مکانی در پای کوهی پراز درخت پرتقال نام می برد. از آثار سلاطین کیا - در ملاط اثری نیست ولی هم اکنون زیارتگاهی که ۱۲ قبر در آن است پا برجاست. و کوره راهی از دیوشل (جاده اصلی شوسه) به لیلک کوه - ملاط - پرشکوه - کومله (به طرف رانکوه - جاده شاه عباس کبیر) می گذرد. خوج = گلایی محلی ملاط و نارنج پرشکوه معروف است. از آبادانی تاریخی اثری در ملاط نیست.

برای آشنائی بیشتر با این منطقه حاکم نشین به گیلان رابینو صفحه ۴۲۲-۴۲۳

رجوع کنید.

هنده س٬ک چپر سولاخ دماسه*!

hande sak chapar-sulâx damâsas-a

باز هم س٬ک در سوراخ پرچین گیر افتاده!
به آدم داددای، عصبی، واق – واقعی که دعوا راه می اندازد،
گویند.

هنده کل (شاغوزی*) ببو! ١

hande kal shâquz-i bubo

بازهم گاونر (کچل) (شب خسب خورده) شده!
بیشتر در مورد کچلی که اعمال غیرعادی انجام دهد یا عصبانی
شود گویند.

هنده کهنه نمکار* ه سجده بودیم!

hande kohna namkâr-a sujda bowd.im!

بازهم (طبق گلی نمک و سبزی سائی) کهنه را سجده کردیم!
باز به اول برگشتیم – ترقی معکوس کردیم!

هندی ایه، هندیم گل بون دره!

handi iss-a, hande.em gal-a bun dar.a

همین اندازه هست، همین اندازه هم زیر گل هست!
به قد و بالاش نگاه نکن – از آنهاست! (فلفل نبین چه ریزه!)

هندی جنور دره، هندی-ین جیر!

handi jaor dara, handi-yen jir

همینقدر که بالا هست همینقدر هم در زیر است.
از آنهاست! – آب زیر کاه است! آدم را می برد لب دریا، تشنه
برمی گرداندا!

١ – کل = گاونر است، گاوی که پروراری می شود. گاو را می بندند و غذای
کافی می دهند. اگر به این گاو پوست درخت شاغوز = شب خسب = گل ابریشم بخوراند و
آن را در گله رها کنند به گاوهای گله رحم نمی کند. چون کل = کچل هم هست این مثل
را برای کچل ها هم بکار می برند.

هیچ جور ت (رچیته*) نشانه !

hich-jur ta rachayta na-shan.a

هیچ جور ترا نمی شود (جمع و جور - میزان و مرتب) کرد.
به آدم بهانه گیر و لجوج گویند. (به هیچ صراطی مستقیم نیست!)
هیچکس خوش سفره، راه سر ننه ! [کا]

hichkas xu sufra rāh-sar na.nae

هیچ کس سفره خود را سر راه نمی گذارد (پهن نمی کند).
ما هم چهار دیواری داریم و سفره ما در آن پهن است. بیا آنجا
و مهمان ما باش !
هیچکس قزقان تا آخر نجوشنه !

hishkhas.a qazqoon tā āxar na-jushan.a

دیگ بزرگ هیچکس تا ابد نمی جوشد!
(هیچ چراغی تا صبح نسوزد) بخت همیشه با یکی یار نیست!
هیچکس موال جی حاجت هنگینه*

hishkas muvāl.a ji hājat hangin.a

هیچکس از مستراح حاجت نمی گیرد (نمی خواهد).
(ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخورد).
(حاجت به گدا زادگان برسد). عید زاکانی

یا تره ویگیر، یا خشکه !

yā tar.a vi gir yā xushk.a

یا تر را بردار یا خشک را.
یکی را انتخاب کن. (یارومی روم باش یا زنگی زنگ).
(باتخت یا تخته) امثال و حکم

یا کوکو بونه، یا وراشین!

yā kuku bun.a yā varāshin

یا کوکو می شود یا - درهم، برهم - قره قاطی - مخلوط !
بالاخره چیزی از آب درمی آید، یک طوری می شود !! از این دو
حال خارج نیست! علی الله!!

یا وا دس به کیسه بئون، یا وا دس به ریش! [کا]

yâ va das ba kisa baon, yâ va das ba rish

یا باید دست به کیسه شد یا باید دست به ریش.

هرکاری، راهی دارد! یا پول یا التماس! (باشد که ازین دو کار

کاری بکنی)!!

یخ بزا (نی یشک*) موندنه!

yax ba.za niyashk.a mondan.a

به یخ زده (پرنده شل وول) می ماند.

به آدم شل وول، وارفته گویند به: نی یشکه... رجوع کنید

یته افی* وا صده افی بخوره تا ازدها بیون! [کا]

yata affi va sad ta affi buxor.a tâ ezhdah.a ba.bun.

یک افعی باید صد تا افعی بخورد تا ازدها شود.

(یک مار باید صد تمار بخورد تا افعی شود) (بی مایه فطیره!).

یته بشکسه دیله چاکونی* بهتره، تا صده بشکسه مچته!

yata ba.shkas.a dil.a châkun.i behtar.a

tâ sad ta ba.shkas.a machchet.a

یک دل شکسته را درست کنی بهتر است تا صد تا مسجد شکسته

را!

(دل خانه خداست...) دل شکستن هنرنمی باشد. (دل به دست آر

تا کسی باشی) خواجه عبدالله.

یته به کول*، یته به کشه، دمبال دمبین زوزه کشه!

xata ba kul ya ta ba kasha, dumbâl-damin

zuza kash.a

یکی به دوش یکی به بغل، از پی آینده، زوزه می کشد.

به خانواده ای که باریز و درشت و اعوان و انصار!! ریشه شده و

به جایی می روند، گویند.

یته پیرهن فقیره دکونی بهتره تا صده پیرهن آسونه

yata pirhan faqir.a dakun.i behtar.a

tâ sad ta pirhan assona

یک پیرهن به فقیر پوشانی بهتر است تا صد تا پیرهن بقیه (آستانه) را
درون فروماندگان شادکن - چو استاده‌ای، دست افتاده گیر!
(... و این السیل والمساکین) قرآن

یتنه دوز، یتنه دخشار*!

ya.ta duz.a, ya.ta daxshâr

یکی دزد است، یکی دستیار (دزد).
در نهان، هم عقیده‌اند - سگ زرد برادر شغال است
(یکی می‌برد یکی می‌دوزد).

یتنه مرغونه - سر نیشتی گه؟!

ya-ta marqone-sar na-nisht-i ga?!

روی یک تخم نشسته‌ای که!؟
آدم دمدمی مزاج هستی! در یک کار ثابت قدم نیستی! هر لحظه
به شکلی در می‌آئی!

یتیم پیله وابون، اما روسیایی زمسون رموند! [گا]

yatim pilla vâ bun, ammâ ruseyâ-i

zumussoon-a ra moon-a

یتیم بزرگ می‌شود، اما روسیاهی برای زمستان می‌ماند!
(زمستان می‌گذرد اما روسیاهی به زغال می‌ماند).

یلاقئن هیچکس همسایه نبون، تئور* دارون هیچکس سرسایه*! [گا]

yalâqen, hichkas-a hamsâya na-bun.

taor dêr,oon hichkas-a sar-sâya.

کوه‌نشینان، همسایه هیچکس نمی‌شوند، تبرداران سایبان هیچکس.
کوه‌نشینان دائم در حرکت هستند (شغل شبانی دارند) و تبردارها
معمولا درختان را می‌برند!

یلاق مار مر بزا، گیلان کولوم ترسم! [گا]

yalaq-a mâr mar ba.za, giloona kullum-a tars-am!

مار کوهستان مرا گزید، از مار (بی آزار) گیلان می‌ترسم!

مارگزیده از ریسمان سیاه - سفید می ترسد ! نظیر: شیرپلو مرا
سوزاند... و.. گرمه پلا...

به (ماری که نگزه...) رجوع ک

یمن نر و ماده تی گولی بگیره !

yaman.a nar-o - mâda ti golee ba.gir.a

(غدهٔ سلی) نرو ماده گلویت را بگیرد !

نوعی نفرین است.

یه الیف آدمه !!

ya alif âdam.a

يك الف آدم است !

باريك میان - ریزه، نحیف و لاغر است !

یه حرفهائی زنه که آدمه سروه سبوج مینه !

ya harf-ha.i ze-na ga âdam.a sar.a subuj min.a

يك حرفهائی می زند که، شپش سر آدم می میرد !

(حرفهائی می زند که مغز آدم سوت می کشد) از حرفش بوی خون

می آید - حرفهای عجیب و غریبی می زند.

یه دازه بودم !

ya dâz.a bowd.am

با يك ضربه داس کارش را ساختم. (يك داسه کردم).

وقتی که بخواهند شاخه ای را (داغ بر) کنند یا (قلمه) تهیه نمایند،

با داس تیز ضربه ای کاری به آن می زنند و برش دلخواه می دهند.

کتابه از این است که : کار را تمام کردم. قضیه را بریدم.

یه دفعه خونه هلیسه*. یه دفعه فدانه والیسه*!

ya dafa xon.a halisa, ya dafa na-daan.a vâlis.a

یکبار می خورد (هریسه) پخته و لعاب داده، یکبار ندارد بلیسد !

طرف در فکر آتیه نیست - بی حساب و کتاب است. فقط در فکر

حال است !

یه دفعه شونه موسره یه دفعه نشونه چوسره !

ya dafa shun-a mu sar-a ya dafa na shun-a chu sar-a

یک دفعه از روی مو می رود یکبار از روی چوب نمی رود.

(یکبار از سوزن تو میره یکبار از دروازه نمیره)

(گاهی بر طارم اعلی نشیند گاهی بر پشت پای خود نیند)

یه گله و دو رومه !

yag alla-o du. ruma

یک گله و دو رومه !

وقتی که ریز و درشت و آشنا و غریبه جمع شوند و به خانه ای

مهمانی روند گویند :

یه لاک پلا خونه !

ya lâk pala xon-a

یک طبق چوبی (لاوک) پلو می خورد.

خیلی پر خور و شکمو است.

یه نفر واز* کونه سه، درازه لنگ داشته بون [کا]

ya nafar vâz kun-a ga, darâza lag dâshta-bun

یک نفر می پرد که ، لنگ دراز داشته باشد.

تو که پای بلندداشتی چرا ؟ چرا زورت را نسجیده به این کار

دست زدی ؟

یه نفر ناز کونه سه، ناز - کش داشته بون

ya nafar nâz kon-a ga, nâz-kash dâshta-bun

یک نفر ناز می کند که، نازکش داشته باشد !

بی خود (طاقچه بالا) مگذار که آتیه خوشی نداری ! ناز بی خود

مکن کسی نیست که غمخوارت باشد.

(یه نیمکه*) برنج اینه سر فوکونی یته جیر نانه !

ya nimka baranj in-a sar fukun.i ya.ta jir naan-a

(۳/۷۵۰ کیلو) برنج روی سرش بریزی یک دانه اش پائین

نمی آید !

پاره — پوره است ا نوعی تحقیرا (اگه يك من اردن روش
بریزی...)

یه وار بومه مهمونی، سلطونی. دو وار بومه مهمونی، مهمونی، سو وار بومه
مهمونی، دربونی [گا]

ya.vâr bumae mehmoonî, sultoon.i

du.vâr bumae mehmoonî, mehmoon.i

su vâr bumae mehmoonî, dar-boon.i

یکبار آمدی مهمانی، سلطان هستی، دو بار آمدی مهمانی،

مهمان هستی، سه بار آمدی مهمانی، دربان هستی!!

(مهمان تا سه روز عزیز است) (مهمان يك روز — دو روزه ا).

یه وخت واخوب بی گه، نه جئور دار داری، نه جیر خال! [گا]

ya vaxt vâ-xub bi ga na jaor dâr dar.i naj ir xâl

يك وقت با خبر می شوی که نه بالا درخت داری، نه پائین شاخه.

وقتی به نتیجه می رسی که خیلی دیر است. وقتی می فهمی که راه

پس و پیش رفتن نداری.

یهودی، گل باریتن — آ؟!

yahudee, gal bâr-aytan.a?

یهودی را به کار گل گرفتند.

کار سنگین و غیر حرفه ای از کسی کشیدن. دوست و آشنائی را

زیر بار گران و نامتناسب بینند. گویند: به کسی که کار سنگین و

طاقت فرسا انجام دهد (که تا آن وقت انجام نداده بود) گویند.

•
واژه‌نامه



آ...ئوو... ۳

صدائی که به هنگام تعجب از دهان بیرون می آید.

آئیل ۳

برنده ای است که انجیر را دوست دارد.
در لنگرود نوعی خربزه را (آئیل پری
âil.par.i) گویند. پوست این خربزه
هم رنگ پر آئیل است.

آبابو ۴۴

پدر بزرگ.

آبجاق (آب-جا) ۸۷

چاه آب

در اغلب خانه های گیلان حفر شده است
و معمولا با دو خالنگ - دو خاله - دو
خاله چو [چوبی به شکل عدد ۷ که يك
شاخه آن چند متر است] از آن آب می کشند.

آرم [کا] ۱۳۱

آورم - می آورم .

از مصدر: آردن *ardan* = آوردن

آزار [کا] ۱۰-۸۵

مخفف (آزا ، دار - آزاد، دار- آزا

درخت = درخت آزاد است چوب این
درخت بسیار محکم و قابل انعطاف است.
در اطراف اماکن متبرکه درختان کهنسال
آزاد فراوان دیده می شود.

آسمون کت [کا] ۱۰

شهاب

بکت = افتاد از مصدر کتن = افتادن.

آسمان کت = آنچه از آسمان افتد.

آغوزکله ۱۲

آغوز = گردو، کله = انبوه هر نوع گیاه

و درخت - زار = ستان نظیر آغوزکله

= سرزمین درختان گردو، توت کله = توت

زار، انارکله = انارستان [نام دهی

هم هست در اطراف شهنسوار]

آق دی - آق دئی ۱۹

آقا دائی - دائی

آلوچه ۵۰

گوجه سبز

کوه نشینان هلی = *hali* و هلو *halû* هم

گویند. از انواع آن : گو- هلی - *gow*

hali = گوجه درشت و بزرگ.

دوشاب گیرند.

اردری (اردموری)

(داری می آوری) - آردن = آوردن.

اره ۱۸

این جا (اسم اشاره به نزدیک)

ازا ۲۰-۲۱-۲۲

دیگر - هرگز - انگار

[به تشدید ز = azza = جدا ،

ازودن azzowdan = جدا کردن.]

ازازیل ۲۴۰

شیطان - بچه شیطان و بی تاب و بی قرار

ازغر [کا] ۲۲۸

شاخه خشک - وسیله ای برای شرط بندی -

جناق

اسکجه ۱۴۱

سککه

اسکی ۲۴

سککه

اسون ۲۴

کفگیر آهنی. برای کشیدن پسلو، پختن

بعضی خورشت و برگرداندن کوکو و

انواع آن.

اسیه (آسیه) [کا] ۱۱

آسیاب. (اسیو saeyoww) هم گویند.

اشبول ۴۶

خاویار ماهی. (اشبل ashbal)

اشتالو ۲۲

انواع هلو. (چیک آشتالو = هلو کاردی -

خرما هلی xurmā-hali . (کرك دلیلی

karka.dili شیشه دل مرغ) سرخ آلوچه

sur.x.a ālu...

ترش آلوچه tursh.a ālucha و...

آلوغ ۲۶

عقاب. باز شکاری

آو ۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۲۵-۲۶ -

۳۳-۵۱-۶۸-۷۴-۸۷-۹۷-۱۰۲ -

۱۰۳-۱۲۲-۱۵۵

آب (در اغلب نقاط گیلان)

آو دجه [کا] ۱۲۵

آبدار - خیس خورده

آو-لاکو ۱۵

(لاک پشت). آب لاکو = دختر آب !! =

لاک پشت است. گویند روزی عروس و

مادر شوهری به حمام رفتند و بین آن دو

بگو - مگو شد. مادر شوهر، عروس را

نفرین کرد و عروس شرمند شد. طاص حمام

را بر سر خود گذاشت. و به صورت لاک پشت

درآمد !!

آوه! آوه! [کا] ۱۵

ای آب! ای آب!

آینه ۱۲۶-۱۷۷

می آورد

اجار ۱۴۸

ساقه خشک و باریک (بعد از بریدن)

اربه ۱۷

نوعی خرما لوی جنگلی است و از آن

زیاد برای بعضی از گیاهان و نشای برنج
(...و)

امره ۳۰-۳۱-۳۳-۴۲-۹۸-۱۱۶-۱۲۹

ما را - (با ما - به وسیله ما)

امرمد [کا] ۴-۳۰-۱۰۸

برای ما

امو ۲۶-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶ -

۳۷-۶۶-۹۴-۱۷۳

ما

مو- تو - اون - امو - شمو - اوشون

من تو او ما شما ایشان-

آنها - آنان

امو.م ۲۶

ما هم

امه ۵-۱۰-۲۶-۳۱-۳۲-۳۵-۳۶-۷۷

۸۹-۹۱

ما

می - تی - اونی - امه - شمه-اوشون

کلاهم = می کلاه کتاب تو = تی کتاب

انار-آغوز ۱۰۶

خوردشت فسنجان. [نار - گردو هم گویند.

نار مخفف انار و آغوز = گردو است]

انارپوش ۱۴۵

پوست انار

انجیل ۳-۱۶۲

انجیر.

[سیاه انجیل- یزدی - گوشه‌دار- شتال

انجیل = شغال انجیر، انجیری که نارس

هلوئی که هسته‌اش جدا نشود)

شالنگ *shâlanak* = شلیل

اشتالوتشک ۱۹۳

هسته هلو

اغوز ۱۲-۶۲-۷۹-۹۱-۱۷۶

گردو [اغوزسیل، *aquz sil* = پوست

گردو]

آفتو ۱۳-۲۵

آفتاب

افتوئه ۱۳

آفتابه [لیلون گوله، *lilon-gula*

قرآفتوئه *qar-aftoa* - ابرق *ebraq*]

افو - سراج ۱۰۸

از بیماریهای اسب است و بسا چاقوی

تیز زخم را شکاف دهند و درمان کنند

کنایه : عذر و بهانه

افی [کا] ۲۵۲

افی

الحد [کا] ۵۰

لحد - قبر - سرپوش قبر

الننگ [کا] ۸۹

گام - قدم (هلنگ *halang*)

الون ۲۸-۲۹

الآن - حالا - الساعه

اما ۴۱-۷۷

بعداً - آنگاه

امبس ۵۱

۱۰. ابع سفت. غلیظ. (مخالف گشاد و فاصله

هست

اینه ۱۱-۲۰-۲۵-۴۸-۴۹-۵۰-۱۰۴-

۱۲۰

[می بیند (از مصدر. دئن)] اورا - این را

این-ام ۱۴-۶۴-۶۷-۶۶-۴۷-

این هم

اینیم ۵۳

می بینیم [دئن = دیدن]

ایه [کا] ۲۴۰

می آید.

ای - یر [کا] ۵۱-۷۱-۸۵-

این جا

ب ۳-۱۱-۲۶-۳۲-۳۵-۶۰-۶۷-۸۹-

۱۱۱-۱۲۰-۱۲۱

برای. به خاطر

م - ب me.ba = برای من، ت te.ba

= برای تو، به خاطر تو

بی [کا] ۸۸

می شوی

بئس [کا] (بیس) ۵۴

بایست - بمان - باش (بیس beyes)

بئن ۴۹-۵۰-۵۴-۵۷-۷۹-۸۵-

بین. نگاه کن. [دئن = دیدن]

باره ۷

بیاورد

باری ۱۶-۱۹

بیاوری [آردن = آوردن]

بار = بیاور - بارده = آورده

از بین می رود و خوردنی نیست.

سوقته = باد کوبه ای، که زودتر می رسد

و دیرتر از بین می رود [از اواسط بهار

تا آخر فصل انجیر، میوه می دهد] [کوه

نشینان، شمال انجیل را سگ انجیل

گویند]

اندی ۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-

اینقدر - اینهمه

اندی ۳۹

قدری - کمی - اندکی. قسمت کمی از

چیزی - لحظه ای

انه ۹-۱۳-۱۶-۲۷-۱۰۵-۱۶۳-

می آید

امئن = amaan آمدن

انی (هنی) ۲۶

می آئی

انم - انی - انه - انیم - انین - انن

اوسی ۲۲۴

هو

اونه ۲۳-۴۳-۴۴-۵۶-۷۴-۹۴-۱۱۷-

۱۶۵-

آن را - اورا - او - به او - آن هست

اوسی کوله ۲۲۴

بچه هو

اوی [کا] ۳۰

فریاد شادی.

ایسین ۷۲

هستید [ایسام - ایسای - ایسا - ایسایم -

ایساین - ایسان]

ایسه ۱۲۲

باقله ۴۷-۵۲

۱- باقلا - باقلی

۲- برجستگی‌های زرد رنگ اطراف نوک
بچه گنجشک.

باقله پوچ ۵۲

باقلاپز- کسی که باقلا می‌پزد و در بازار
می‌فروشد.

باگنه ۱۱۷

انداخت [اگتن *agen.en* = انداختن-
بدزمین زدن - پرتاب کردن]

باله گل ۲۴۱

آرنج - استخوان ساعد.

بیو ۱۴-۲۱-۳۵-۳۶-۱۷۳-۱۷۴

شد [بیو *ba.bu* = باش]

بئون = شدن، بودن

بیوم - بیوی - بیو - بیویم - بیوین -
بیون

بیوری ۲۵-۸۱

بیری

بیون ۶-۱۱-۱۲-۲۴-۲۵-۲۶-۲۹

۳۸-۳۹-۴۳-۷۳-۱۰۳-۱۱۹-

۱۵۶-۱۶۹

(بشود. باشد) بیی = بشوی

بئون *baon* = بودن - شدن

بیه ۲۲۴

بریده - برید [بئن *been* = بریدن](بیه [گا] *babe*) = بریده

بیشته ۲۲۵

هرشته شده - برشته

[بیشتن *bishtan* = برشته کردن]

بین-بدوج ۵۵

بیر و بدوز (برنده - و دوزنده)

[بئن *been* = بریدن] [دوتن *dut.an* =

دوختن]

پباسه ۳۷

مواظبت کرد. دقت کرد - احتیاط کرد.

پاسن *passan* = پائیدن-احتیاط کردن-

مواظبت کردن

پیوته ۵۵

پخته شده. پخت. پخته

پوتن *put.an* = پختن

پیوسه [کا] ۲۰

پوسیده است. پوسید

پیسانه ۲۴۳

پوسانده است

پیسه

پوسیده است

پسن *piss.an* = پوسیدن

بترکانی [گا] ۱۹۰

ترکانید، ترکاند!

ترکانئن *tarkân.een* = ترکاندن.ترکئنن *tarkaneen*

بتن-وابوج [کا] ۲۲۵

تارو بود [کنایه: لیفه تنبان]

بچرسه ۳۸-۴۱-۶۲

۱- چریده - چرا کرده.

۲- شره کردن- راه افتادن آب و مایع.

دوختند — بدوختند.

دوتن = دوختن (بدوج = بدوز)

بدوزه ۱۹۴

دزدید

دوزئن *duz.een* = دزدیدن

بده ۷

بدهد

بدی ۲۴۲

دیدلی. دئن = دیدن

بدیم ۲۳۹

دیدیم. دئن = دیدن

بر ۶۰

محلّه

برار ۸۰-۶۰-۵۹

برادر

برآسون ۲۶

(بر—آستان) آستان در — چارچوب در

بر—موج ۶۰

محلّه گرد.

مرکب از: (بر = محلّه — موج = گرد) —

امر از مصدر موتن = گشتن — قدم زدن —

گردیدن (صفت فاعلی)

بره ۳۸

رید — ریده [رئن = ریلن]

بز ۱۴۷-۵۰-۴۷-۴۳-۳۳-۲۲

بزد — زد — زده (زئن *zaan* = زدن)

بز — بزای — بزای — بزایم — بزاین —

بزآن

۳ — تراشیدن موی سر با قیچی

چرسن *char.asan* = چرا کردن — چریدن

بخاله ۵۶-۵۵

انگار — خیال می کنی. به گمان اینکه :

بخوس [بوخوس کا] ۸۵

بخواب (امر)

خوتن *xut.an* = خفتن — خوابیدن.

بخو تم — بخو تی — بخو ته بخو تیم — بخو تین —

بخو تن = (خوایدم — خواییدی....)

بخوسه ۲۴۶-۱۵۶

بخواید (سوم شخص مفرد)

خوتن = خوابیدن. بخوسن *ba.xus.an*

= بخوابند

بخوشه ۱۳۶

بخشکد. خشک شود.

خوشتن *xusht.an* = خشکیدن.

خشک. آ. بئون = *xushk.a.baon* =

خشکیدن — خشک شدن

بدار ۵۷-۲۵

بگذار — صبر کن — مجال بده — [نگهدار —

داشتن *dashtan* = داشتن]

بداری ۹۳-۵۹-۵۸-۴۵-۴۰

انگار [بدانه — بدانی — بداره]

بدای ۱۲

دادی

دئن *daan* = دادن.

بدوتن ۵۴

بشی [کا] ۱۶-۵۴-۸۳	بران ۵۰
رفتگی - بروی	زدند
بفرته [کا] ۲۲۵	زئن = زدن.
بفورته = فروخته - فروخت	بزرگوار ۲۲۶
فورتن = <i>furtan</i> = فروختن	امام زاده - بقعه - مدفن سادات و بزرگان.
بکالسان ۱۸	بساوه [کا] ۱۱
ریخته شده‌ها	بساید.
[بکا لسه = ریخته - کالسن = ریخته شدن	ساوسن = <i>sâvasan</i> = سائیدن
ریختن - کالثن = <i>kalaneen</i> = ریختن -	سوسن = <i>sowsan</i>
ریزاندن - انداختن]	بسوجانه ۱۶۹
بکت ۱۰	سوزانده - سوزاند
افتاد [کن = <i>katan</i> = افتادن]	سوجتن = <i>sujaneen</i> = سوزاندن
بکته ۹۸-۱۴۷	بشتوئه ۱۳۵
افتاده (اسم مفعول)	بشود.
بکشه ۴۳	اشتوسن = <i>eshtowsan</i> = شنیدن
بکشد - حمل کند	بشکسه
[کشن = <i>kasheen</i> = کشیدن - حمل	شکسته است
کردن]	بشکسه = بشکس ۶۱
بکندانه ۱۸	شکسته - شکست. (بشکسه پورد = پل
کنده‌هاست	شکسته)
بکوش ۶۲	شکستن = <i>sheken-en</i> = شکستن - شکانندن.
بکش (امر) کوشتن = کشتن	بشکنه
بکوشه ۳۱	شکسته
بکشد - نابود کند	شکستن = <i>shakaneen</i>
بکه ۱۲۸-۱۳۷	بشون ۱۷-۶۱
بیفتد (سوم شخص مفرد) از: کتن	برو
بگوت [کا] ۸۲-۱۵۲	بشون ۳۲-۹۶
بگفت - گفت [گوتن = گفتن]	برود - بروند [شئون = <i>shaon</i> = رفتن]

زخم - ریش - رنجه

بواره ۲۳۹

بیارد (وارسن = *vâras.an* = باریدن)

بو-بو-بی ۲۶

می بودیم-می شدیم (بثون = *baon* = شدن-

بودن)

بوتن ۱۶۵-۱۶۷

گفتند (گوتن = گفتن)

بوته ۱۵۴

گفت (سوم شخص مفرد)

بوتیم ۷۷

گفتیم (سوم شخص جمع از - گوتن =

گفتن)

بوج ۸۱

برنج

بوده ۱۱۰-۱۲۲-۲۲

کرد - کرده (گودن = *gudan* = کردن)

بور ۹۰

۱- آتش سرخ-۲ خارزار، تمشک زار

۳- سرخ شدن اشخاص از خجالت و شرم

(بور-آ. بثون) = سرخ شدن

بوریم [گا] ۳۴

می بریم

بوز ۲۴-۶۴

بز

بوز خایه شیشه ۶۴

شیشه ییضی شکل معروف به دریا شیشه

که نشستنگاه ندارد و بر چنبره ای آویزند.

بگوتم [گا] ۱۲۴

بگفتم - گنتم (گوتن)

بگودام [گا] ۸۰-۱۲۶

کرده ام (گودن = کردن - انجام دادن)

بگوده = کرده بگودی = کردی

بگیتته [گا] ۴۹-۶۲

گرفته . (گیتن = گرفتن)

بگین ۲۱۸

بگوئید. (گوتن = گفتن)

بالوه [کا] ۱۵۶

بلاید - عوعو کند

[بلوئه = *ba.low.a* = عوعو کند - لو =

فریاد سگ]

بمورده-پس ۳۸

پس از مرگ - پس از مردن.

بمونسه [بومانسه] ۷۳

ماند - مانده

(مونسن = *monas.an* = ماندن - درمانده

شده. ایستادن و شبیه و مانند بودن)

بنا [بنه] ۲۵-۴۳-۶۳-۸۳

نهاد - گذاشت (نن = *naan* = نهادن)

بنام - بنای- بنا = بنایم- بناین - بنان

بنه ۸-۴۲-۵۲-۷۲

می برد (سوم شخص مفرد - ماضی)

بوردن = *burd.an*

بنی ۲۵-۴۵-۸۸-۹۶

بگذار - بنه - نن = نهادن

بووا ۷۴۱

(قوچ خایه شیشه هم گویند)

بوشو ۱۳-۱۴-۶۱-۷۳-۹۰-۱۱۴-

۱۲۳

رفت - رفته (شئون shaon = رفتن)

بولاغ ۱۵۹

مهمل کلمه (باغ) در ترکی آذری = چشمه

نظیر: گاو - ماو، کار - پار، لك - بك

بوك ۶۵

پوزه - چانه - قسمت جلو صورت.

بوك آردن = حالت گریه داشتن -

محل اتصال (به) را به شاخه هم گویند.

بوم ۱۳۱

بودم (باشم) (بئون baon = بودن)

بوما ۱۱-۶۵

آمد - یامد (آمنن amaan = آمدن)

بوما بو ۲۱۴

آمده بود - یامده بود

بومام ۱۳

آمدم - یامدم

بومه. ی [بوما ی] ۸۲

آمدی

بون-بئون [گا] ۶۳-۷۶

می شود (شلن)

بون ۷-۱۴-۳۹-۷۸-۱۷۶

زیر - بن [باشد = سوم شخص، داشته

بون = داشته باشد]

بونابو (بئون-آ. بو) ۲۷

(بودن بودا) ماضی بعید دورتر از (می شد)

بونه ۲۰-۷۱

۱- بونه سیر- پیاز - کاهو و...

۲- زیر - ته (تهدیگ پلو)

بونه ۲۶-۳۱-۷۰-۷۲-۹۸-۱۵۶

می شود (بئون baon = شدن-بودن)

بی ۴۴-۵۴

بودی

بی ۱۸۸

به (میوه معروف)

بیاجی [گا] ۱۷۶

بیایی - پیدا کنی

(یانن yatan = یافتن، پیدا کردن)

بیاج = امر

بیاره [گا] ۲۳۹

بیایورد (آردن = آوردن)

بیتر [گا] ۱۱

بتر

بیته ۵۶

گرفت - گرفته (گیتن gitan = گرفتن)

یتیم - ییتی - یته - یتیم - یتین - یتن

بیجار ۱۵

مزرعه (بیجار)

بیجاسه ۱۹۰

بیخ زده - سرد (بیجاسه)

بیجه زناك ۶۷-۷۵

زن تازه زائیده .

بیده ۲۹-۶۷-۹۰-۹۲

بدید - دید - دیده (ماضی مطلق: دثن)

= دیدن)

بیسه بیسه [کا] ۱۶۸

بايستد - باشد

(ایسان *isân* = ایستادن.)بیسه *baysa* = ایستاده

بیلی ۶۸

اردك (بیلی زاك = بچه اردك)

بینه ۱۳۱

می برد (بن *been* = بریدن)

بییه ۲۸

خرید (هن *heen* = خریدن)

نییه = نخريد

بییه ی ۲۳-۳۳-۵۷-۲۴۳

یاید (آمن = آمدن)

پتر ۲۷-۶۹-۷۰-۹۰-۱۵۴

پدر

پتر-زن ۳۲

زن بابا - زن پدر - نامادری

پائی ۴

حفاظت و نگهداری

[پاسن *pâssan* = پائیدن - مواظبت

کردن]

پاجاله ۴۳-۷۴-۹۰

جای پا (پا ماله = اثربا)

پاسر [کا] ۱۲۱

جفتك، لگد اسب

پایه ۱۶

چوبدست، پاره چوب (وچویی که برای

چپر کردن به زمین فرو کنند)

پرپره ۱۰۲

تریج لباس - لبه پیراهن

پرسی ۱۲۲

می پرسی (پرسن *purseen* = پرسیدن)

پرشکوه ۲۴۹

دهی در جنوب شرقی لنگرود در جوار

ملاط

پرهیزکن ۷۰

پرهیزکننده - و سراسی - بد مزاج در

غذا

پریته ۲۳

پر گرفته - پریده - پرید

(پریتن *parayt. an.* = پر گرفتن -

پریدن - پرواز کردن)

پس ۷۰

پست - کوتاه. (پسه قد = کوتاه قد)

پسرزن ۱۰۰

عروس - زن پسر

پلا-پونه ۷۱

(ته دیگ) پلو - سوخته برنج ته دیگ

پلا-پوتی-بازی ۷۱

(پلو بازی) بازی کودکان است. بچه ها

سماور و ظروف کوچک را روی سفره

می چینند و کمی غذا از مادر می گیرند

و ادای بزرگان رادرمی آورند.

پلت ۷۲

از درختان جنگلی است. برگهای پهن

می‌پزیم - (پوتن = پختن)

پور ۴۱-۷۳-۸۲

زیاد - خیلی [پوری = زیادی]

پر = عکس (خالی) = مملو

پور-پوره ۷۳

زیاد زیاد، خیلی خیلی، هرچه بیشتر

پورد ۳۱-۳۲-۶۲

پل (آهنی - چوبی - خشتی)

پوس-ئوده ۲۰۳

پوست کرده - پوست کنده

پوس-ئودن = پوست کردن

پوش ۵۳

۱- جلد - غلاف - قوطی (باقله پوش

= پوست باقلا، کبریت پوش = قاب و جعبه

کبریت)

۲- لاغر، پوست براستخوان - ضعیف.

۳- تفاله بعضی میوه‌ها (پس از گاز-

زدن)

پول سیا ۲۴

پول خرد

پی ۱۰۵

پیه - چربی

پیتار ۷۴-۱۲۳

مورچه (کل خایه پیتار = مورچه بزرگ)

پیته ۹۵

۱- کهنه - پارچه‌ای که با آن زمین را

(لته) زنند

دارد و رنگ پشت و روی برگ (سیر و

روشن) است. برگ این درخت با وزش

باد خفیف این رو - آن رو می‌شود. آدم

متلون المزاج را به آن تشبیه کنند

پله ۳۲-۴۶-۶۰-۷۱-۷۲-۱۵۷

۱۶۸-۱۶۹

پلا = پلو (بطور اعم)

پلهم ۲۷-۶۴-۲۴۵

(پلیوم - پلوم) = شوند *shund* = گیاهی

است به ارتفاع تقریبی ۲ متر با گل‌های

سفید و دانه‌های سیاه. در درمان کچلی

به کار می‌رفت گویند: بلبل دانه‌های

پلهم را می‌خورد و از آواز می‌افتد اسم

دیگر این گیاه (لال‌دانه) و اشاره به همین

است.

پمبه ۶۶

پنبه

پنج میجیکی ۶۵

ازگیل

میجیک = مژه - پنج میجیکی (از گیل

= کنوس) را گویند که ۵ کاسبرگ و ۵

هسته دارد.

پوتنك ۱۳۳

پونه - پودنه گیاه معروف و خوشبو

پوچنه ۳-۹۱

می‌پزد [پوتن = پختن - پوچ = پیز

(امر) پوچی = پزی، پوچی = پزی]

پوچیم [گا] ۳۲

۲ - میوه درخت للک (شبه باقلاسیز)
خوراک چارپایان است.

پيله آسونه ۳۶

بزرک آستانه (آستانه بزرک، مدفن سید-
جلال الدین اشرف) زیارتگاه معروف
آستانه: شهری بین رشت و لاهیجان. در
راه شوسه.

ت ۳۸-۳۹-۴۰-۵۴-۵۵-۷۷-۷۸

۱۰۱-۱۱۸

ترا (ضمیر مفعولی) [تر، گا tar]

ت-به ۴۶-۱۱۱

برای تو

تاچه ۸۱

کیسه گونی پراز بار

تار-می [گا] ۷۸

مه تار و غلیظ

تاشه [کا] ۱۴-۶۵

تراشد - می تراشد [تاشتن *tāshstan* =

تراشیدن] [بتاشتم-بتاشتی-بتاشته-بتاشتم

بتاشتین-بتاشتن] بتاش = بتراش-امر

تام بزا ۷۹

ساکت - خموش - لب دوخته

تئار ۱۶

تغار

نئور ۴۵-۱۳۰-۳۵۳

تبر

تزاز ۵۴

(بهره گاو و گاوداری)

۲ - گاه و علف و پارچه ای که در زنگ
قاطر می چنانند تا صدایش خفه شود.

پیچا-کوته ۷۴-۷۵-۷۹-۸۱-۱۵۴

گر به - بچه گر به [پیچه = گر به، کوته
= زاده - بچه]

پیچ-پیچی (کودن) ۷۵

درگوشی حرف زدن - نجوا کردن

پیچه-شئال ۸۱

گر به جنگلی - حیوانی شبیه شغال

پیراسه ۱۲۸

تحمل - حوصله - صبر

پیراسن *pirāssan* = تحمل کردن، چشم

دیدن کسی را داشتن.

پسی ۱۸۶

گری - زخم - کچلی، نوعی بیماری

پیش ۱۰۵

پوش = پوست، لاغر

پیش آ. کته ۷۶

پیش افتاده - جلو افتاده.

کته = افتاده از: کنن = افتادن.

پیلتتر ۲۴۰

بزرگ تر (پيله تر = بزرگ تر)

پيله ۷۲

بزرگ (پيله مار = مادر بزرگ)

پيله پتر = پدر بزرگ، پيله سنگ = سنگ

بزرگ

پيله ۱۸۸

۱ - تیلده کرم ابریشم

پول داری گاوی می خرد و به دهقانی می سپرد
پول از این ، نگهداری از آن. (نوعی
شرکت). دهقان موظف است سالانه
بهره‌ای (روغن - کره - زیه = آغز) به
خریدار گاو بدهد. برای بچه‌ها و بچه‌های
گاو هم همین سود مطرح است.

تر-د [کا] ۷۹-۸۰-۱۵۱

برای تو

تurf [کا] ۸۷

تورف = ترب

تر-کله ۸۰

توت‌زار (باغ توت) کله = انبوه درختان
و گیاهان

ترگنه ۱۳۵

می ترکد [ترکسن *tarkasan* = ترکیدن]

تر-ن [کا] ۲۳۷

توهم

تسک ۱۸۹

تنگ - گرفته [تسکه دیل = کم طاقت -
دل تنگ - کم حوصله]

تشکه ۸۸

گره

تک ۴۳

پهلو - تهیگاه .

تک.آ.ام ۸۵

تکیه دادم . لمبدم

تکلتو ۱۴۹

زن بیو، بی‌عرضه - پخمه - بی‌مصرف

تل ۱۲۵

تلخ [تله *tal.a* = تلخ است]

تالار ۲۳۰

تالار - ایوان طبقه دوم خانه

تله (تلا) ۸۳

خروس [تله کوته = جوجه خروس]

تلیف [کا] ۸

آستین - حلقه آستین

تنبیر ۱۲۰

تنویر = نوره: واجبی (داروی نظافت)

تنبیرخانه = جایی که در آن واجبی می-

گذارند (اطاقلک کوچکی در جوار حمام

عمومی)

تنچه ۱۰

تیانچه = دیگ کوچک

تنک ۵۲

۱- مخالف گشاد

۲- تسمه بافته شده از طناب باریک کنفی

(تسمه) چرمی برای بستن پالان و باز به شکم

اسب.

تنواده [کا] ۱۷۷

تنوادنه = نمی اندازد (وجه منفی)

نو آذدن *tuadaan* = انداختن - پرتاب

کردن

تو

۱- تب

۲- پیچ و تاب - تاب رشته و طناب

توآد ۱۲۴

انداخت - پرتاب کرد.

[تو.آ.دئن = انداختن - پرتاب کردن
(توآد = توآدی = امر)]

توئه ۸۴

ظرف گلی شبیه تابه (بدون دسته) برای
بودادن ذرت و نگهداری غذا.

توبنه-موبنه ۳۹

تو بگذار - من بگذار (این دست، آن
دست کردن)

توتوری [کا] ۴۵

خاکستر اجاق

توتوم [کا] ۸۰

توتون

تودنه

می‌ریسد - تاب می‌دهد - می‌تابد
[تودئن = تاییدن]

تورف ۸۷

ترب

توسه ۸۷-۱۰

توسکا - از درختان جنگلی است.

چوبش مصرف صنعتی دارد. تخته آن را
به صورت دایره و به قطر ۱۰-۱۵ سانتیمتر
درمی آورند و ته چاه آب می‌گذارند و روی
آن را آجر می‌چینند. چوب توسکا در آب
بسیار مقاوم است.

توش [کا] ۱۶۶

خیره - کج نگاه کردن.

توفه ۲۱۷

هدیه - تحفه

توک ۴۳-۴۸-۱۶۷

۱- قله - انتها. آخرین نقطه در ارتفاع

۲- نوک پرندگان

۳- ستونی که به دیوار ریزنده زنند (شمع).

تول ۴

گل - مخلوطی از آب و گل.

تول-ئوده ۴

گل آلود کرده [تول - ئودن = گل آلود

کردن]

تو،م ۱۹

توهم

توم بیجار ۱۵

(خزانه) - قطعه زمینی از مزرعه که خاکش

نرم تر و پر کود تراست جو را در آن ریزند.

چون سبز شد آن را در مزرعه = بیجار نشا

کنند که همان خوشه های برنج است

تومون ۱۷-۱۸-۸۸

۱- شلوار - تنبان (لیفه دار)

۲- واحد پول = ۱۰ ریال

تی ۲۵-۲۶-۲۷-۲۹-۳۲-۳۵-۳۸

۴۲-۴۶-۵۱-۵۹-۶۲-۶۸-۶۹

۹۰-۹۴-۱۰۰

تو

تی تلاس ۲۱

(تی تی پول) = سنجاقك. حشره پرنده

تیج ۶۳

تیز - برنده

جی ۳۳-۳۶-۷۲-۸۴-۹۰-۹۸-۱۰۳	تیره ۱۲-۹۵
۱۲۲-۱۴۸-۱۵۶	تيله = وسیله‌ای برای بازی گردو و...
از (حرف است)	تيف ۵۰-۱۴۷
جیجاکي ۱۵۲	تیسغ - خار
رنگ گوشت تازه - قرمز رنگ.	جنور ۲۵-۱۰۴-۱۵۱-۱۵۸-۱۶۸
جیر ۱۱-۳۱-۴۳-۵۷-۱۰۱-۱۰۴	بالا
۱۲۵-۱۵۳-۱۶۸	جدا-زا ۱۰۳
پائین (مخالف بالا)	ناتنی - جدا زاده
جیر و جنور ۱۷۵	جغلان ۷۷
پائین - بالا	بچه‌ها - کودکان [جغله = بچه - کودك]
جيك چك [گا] ۱۰۵-۱۶۲	جلف ۱۸
سوسك. حشره	ژرف - عمیق
جینجیره جیس (جینجیری) ۱۰۵	چند [گا] ۱۷۶
برنده‌ای است بسیار کوچک نظیر (فینچ - جقه)	(جین) جن [بی وختی - اوشونی - آل]
چ (چه) ۲۳-۳۳-۱۰۸-۱۷۱	اجنده هم گویند.
چیز	جوش ۶۸
چنور ۴۵	۱- كورك - زخم
زمین بایر	۲- لحظات اوج سینه‌زنی در تعزیه‌ها.
چاشت - ورجاشت [کا] ۸۰	جوشن ۱۶۳
صبحانه - عصرانه	می جوشند.
چاکونی ۲۵۲	جوشن = جوشیدن
بسازی - درست کنی	جوشانشن jushaneen = جوشانیدن.
چودن chowd.an = درست کردن- ساختن	جوغ ۹۶
[چاگودن] [گا] châ-gudan	(جغد) = جوع - بیماری پراشتهائی
چاکون-واکون ۱۰۳	جوف ۲۱۰
آرایش و پیرایش	جیب لباس
	جهاز ۱۲۸
	جهیزیه عروس

۲- پیچ وخم. [جم خاله : جم = پیچ،
خاله = رود-جوی] خاله لب = لب جوی
۳ = شگرد - فوت و فن

چموش ۱۵۴-۹۸-۷۳-۵۰

۱- کفش مخصوص گالش ها و کوه نشینان
(از پوست خام)

۲- قاطر لگدزن و گازگیر

چنگر ۱۰۹

از پرندگان آبی است با بدن سیاه و نوک
سفید. شبیه (کلاغ سیاه). بیشتر با مرغایها
شکار می شود [چنگر باد = گرفتن عضلات
با به هنگام شنا کردن]

چو ۲۷-۲۸-۴۸-۸۷

چوب

چوباره ۱۴

مخفف (چوب باره) ظرفی است چوبی،
تراشیده شده از تنه درختان تنومند شبیه
سینی گرد (بدون لبه) برای پاک کردن برنج
و بوجاری [در غرب گیلان تبجه گویند]

چودکون-چودکون ۱۶۴

انگولک کردن - آزار رساندن. با دست
و چوب به پهلوی کسی یا حیوانی زدن.

چودی ۱۱۶

ساختی - درست کردی - معالجه کردی
چودن *chawdan* = ساختن - درست
کردن و معالجه کردن [چخودن
chaxowdan هم به همین معنی است]
چا کونه = می سازد - چوده = ساخت

چبر ۱۵۳-۱۱۹-۴۱

برچین = دیوار ننی

چر [کا] ۲۲۰

چیر *chir* = کمین گاه - در کمین -
مترصد

چر؟ [کا] ۱۵۲-۱۲۹-۱۲۱-۱۰۸-۱۰۷

۱۶۷

چرا

چرخانه [کا] ۴۷

چرخ بنه *charx.bena* = می چرخاند
چرخستن *charxanen* = چرخاندن -
گرداندن

چشمه ۱۸۴

تخم مرغی است که همیشه در لانه باقی
می ماند و مرغ روی آن می نشیند و تخم
می گذارد.

چک [کا] چیک ۸

پنجه - چنگ

چکره ۲۲۴

زیر لمبر - قسمت عقب لای دوبا

چکن ۲۴۴-۹۳

چانه - فك

چکوشی [کا] ۴۸

چاووشی

چل ته ۱۰۹-۸

چهل تا

چم ۱۹۷

۱- ردیف. راه دست، مطابق میل

درست کرد.

چوله ۲۷-۱۰۹

۱- ساقه گیاهان نظیر کنف و...

۲- مهمل کلمه چاله (چاله - چوله)

۳- واحد اشیاء طولی (به چوله سیگار - به چوله کبریت...)

چیک ۱۰۲

۱- چنگ . پنجه

چیک زئن = قاپیدن، خارش دادن

۲- چسبنده برای میوه‌ها (چیک آغوز

= گردوئی که مغزش جدا نشود - چیک آشتالو = هلو کاردی)

۳- واحد شرکت در گاو (به چیک گاو = یک چندم)

۴- واحد طول - اندازه‌ای برای مقایسه دو انسان از نظر قد و عقل.

چیسه؟ ۱۱۱

چه هست.

چینی ۴۰

۱- می چینی (میوه - گل را)

۲- می زائی - فارغ می شوی (بچه را)

چئن *cheen* = ۱: چیدن ۲: زائیدن

حاج-حجی ۱۱۲

پرستو

در گیلان معتقدند که پرستو هر سال به مکّه

می رود!!

حله ۴۷-۵۰-۸۵-۱۱۳

حالا - هنوز

خائوسی ۴۸

برنده‌ای است کوچک (به اندازه گنجشک)

بیشتر در برف و زمستان در شهر دیده می شود و آوازی خوش دارد.

خاخور ۴۰-۲۴۶

خواهر [خاخور - زه = خواهرزاده]

خاسه بی (خواسته بی) ۵۴

خواسته باشی

خاش ۱۰۵-۱۲۱-۱۶۰

استخوان [خاش والیس = استخوان لیس = متملق]

خاش والیس ۱۱۴

متملق - چابلوس

[خاش = استخوان، والیس (امر از مصدر

والیشتن = لیسیدن) خاش والیس =

استخوان لیس زنده

خاڭره [کا] ۱۲۱

خاڭ آوار - گرد و غبار

خاڭ وروشین (وراشین) ۱۱۴

چاه کن - خاڭ به هم زن. مرغی که با پر

و بال خاڭ را هوا کند

خانه خا ۳۴-۸۳-۱۱۵-۱۷۳

خانه خواه

خانه خدا - میزبان - «از باب»

خای [کا] (خا) (خواه) ۴-۱۰-۲۵-۲۶-

۱۰۳-۱۷۲.

می خواهی - خواهد. می خواهد [خوانه

. *xaana* = می خواهد]

(خواسن *xāss.an* = خواستن)

خدا-م ۶۰

خداهم

خرشه پلا ۶۵

شیر را گرم کنند و با شیر برنج و زردچوبه
و شکر در آمیزند و با نان یا پلو می‌خورند.

خالات کونه ۱۲۵

پاره سفال - ته کوزه - تکه هر چیز سفالی

خالات = سفال

خمیر ۱۲۵

کوزه‌گر - سفال ساز

خن (خشن) ۱۲۵-۸۵-۷۶-۶۱-۲۳

۱۶۱-۱۵۹

باید

خنه ۲۱۵

می‌خواهد [خواسن *xassan* = خواستن]

خو (خو) ۲۴-۱۹-۱۶-۱۴-۱۲-۶-۳

۸۰-۲۷-۴۲-۴۶-۵۴-۷۵-۸۰

۱۱۶-۱۱۶-۱۲۲-۱۲۶-۱۴۷

۱۷۱-۱۵۴

خود (ضمیر مشترك)

خو ۲۵

خواب

خواسم ۳۲۳

می‌خواستم

خوته بو

خوابیده بود

خوته بو ۱۵۳-۱۲۵

خواب آلوده (تازه از خواب بیدار شده)

خوتن = خفتن - خوابیدن

خوج ۲۴۹-۷۸

نوعی گلایی محلی

انواع: سنگه خوج - صد مثقالی خوج -

آبدار خوج و...

خوجن *xoj.an* = خوج هستند

خوجیر ۱۲۶

خوب [خوجیرچی = چیز خوب، خوجیر

آدم = آدم خوب و...]

خوره [گا] ۱۲۵-۸۳-۷۹-۷۱

می‌خورد - خورد [خونه = می‌خورد -

خورد] خوردن *xordan* = خوردن.

[خو-ره = برای خود]

خوسنه ۵۴

می‌خواهد [خوتن = خفتن. خوس - بخوس

= امر - بخواب]

خونه ۵۱

می‌خورد (خوره [گا] = می‌خورد)

خونی [گا] ۳۱

گرامت - تاوان - خونبها

خیك ۷۲

۱- شکم ۲- پوست گوسفند را (غلغتی)

يك سره و بدون چاك می‌کنند و در آن

کره و روغن می‌ریزند.

خینو ۱۶۸

پرنده‌ای است که در کنار مرداب و مزارع

زندگی می‌کند پاهای بلند - بدن خاکستری

متمایل به سیاه دارد. در شتاب اولیه پرواز

کند است. پاهای بلندش مانع راه رفتن سریع

این پرنده است و به (شل‌خینو) معروف است.

د ۳۹-۴۱-۱۳۰

دیگر

دار ۴۳-۱۳۰-۱۳۱

درخت

دارکونه ۱۳۱

ته درخت - باقیمانده تنه درخت بریده

شده بر سطح زمین

داره - کونه = ته درخت

دار-وینجه ۱۳۱

صمغ درخت - شیرۀ درخت (سقزدرخت)

شیره‌ای که از بعضی درختان (آفت زده)

بیرون آید (وینجه = سقز)

داره. [گا] ۵۲-۸۵-۸۶

دارد [دانه = دارد]

داره ۷۰

نوعی داس (لبه تیز و برنده آن مضرس و

به شکل اره ریز است) مخصوص بریدن

برنج و علف.

داز ۱۳۲

داس

داشته بشون ۸-۱۳۱

داشته باشد

داشته بوم = داشته باشم

داغ تشك ۳۶

سیاه زخم

تشك = زخم - كورك. [در قدیم سیاه

زخم، را با داغ کردن محل زخم علاج می کردند به همین دلیل، سیاه زخم، زخم داغ کردنی = داغ تشك. معروف شد]

دال ۲۱۵

لاشخوار - پرنده بزرگ شکاری

داماد ۶۶-۱۳۲

شوهر دختر و شوهرخواهر

دانه ۸-۴۰-۱۰۵-۱۰۹

دارد (داشتن = مص)

دانم - دانی - دانه، دانیم - دانین -

دانن

دانی

داری

دبس [گا] ۸۳

ببند (امر) [دبوس = ببند]

دبسن [گا] *dabass.an* = بستن

دبوستن *dabust.an* = بستن.

دبسه [گا] ۱۳۴-۸۳

می بندد - بسته - بسته است. (دبوسته

dabust.a = بسته)

دبسه کل ۱۳۲

گاونر بسته - برای پروار شدن

دبوسن ۲۷

ببندند.

دبوسنن ۲۳

می بندند

دبوسه

ببندد

درازلات ۱۳۳	دبوسم - دبوسی - دبوسه ، دبوسیم -
دشت آبرفتی دراز (دهی نزدیک رحیم آباد)	دبوسین - دبوسن
درآسون	دبون
آستان در - چارچوب در	باشد.
در-آ-گودی [کا] ۱۳۳	دبئون
(در-ئودی) بیرون کردی	<i>dabon</i> = هستن - یافت شدن - پیدا شدن
[[در-آ-گودن] (در - ئودن) = بیرون	دپیچار ۱۶۵
کردن	(پیچار) = تجهیزات - وسایل شکار
درجین ۷۳	دترو ۴۰-۶۶-۱۳۲-۱۳۳
بیر [درجئن <i>darjeen</i> = بریدن]	دختر [دترو-ه = نوه دختری] لا کو = دختر
ددرجین = میر-وجه منفی	دچیک
ددرزن [کا] ۱۳۴-۳۹	چسبنده
سوزن	۱ - گردو - هلوئی که مغز و هسته اش
ددرزن گتن = سوزن انداختن.	سالم جدا نشود.
ددرسه [کا] ۶۹	۲ - کشتی گیری که دست به لباس و بدن
فرو رفت - [فرو رفتگی ظروف فلزی بر	حریف زند جدا کردن ورها شدن از آن
اثر ضربه]	مشکل باشد.
ددرسه = فرو رفته-پاره، دورسه دره =	دخشار ۲۵۳
پاره می شود - فرو می رود	دستیار، کمک-شریک
دروش [کا] ۳۳	دخوس ۸۵
درفش کفاشی	مخفی شو - پنهان شو (امر)
درو-گو (دوروگو) ۱۳۴	(دوخوسم گا = پنهان شوم)
دروغگو	دخوتن <i>daxutan</i> = پنهان شدن - مخفی
درو ۵۴-۷۰-۸۲	شدن
هست	دخونم ۸۸
دسه ۲۴۲	صدا کنم.
۱ - دسته (بیل - چاقو - کوزه)	دخوندن <i>duxondan</i> = صدا کردن -
۲ - حرکت دستجمعی عزاداران	کسی را صدا زدن.

دگبنی ۲۴	دشت، آ-کنه ۶۰
می‌اندازی	روی دشت می‌افتد - آشکار می‌شود
دگن ۹۳	دشکنی ۵
بگذار. بکن (فلان چیز را در فلان جا)	شکستی ۱ - [دشکن <i>dashkan.en</i> =
دله ۱۲-۷۹	شکستن خصوصاً تخم مرغ] مرغونه دشکن
میان - وسط - تو	= نیمروی تخم مرغ
دله به دله ۱۰۶	۲ - چسبانیدن چیزی به جایی،
تو در تو	دشکسن = آویختن و آویخته شدن.
دماسه ۳۷-۲۵۰	دشکه ۱۱۹
گیر کرد - در تنگنا افتاد - در گل فرو رفت.	بچسبد [دشکسن = چسبیدن]
دماسن <i>damâsan</i> = گیر کردن -	دگونه ۱۹
فرو رفتن. در تنگنا افتادن	می‌پوشد، می‌پوشاند (می‌ریزد -
- راه پس و پیش نداشتن	می‌کند)
دماغه توك ۴۸	[دودن <i>dowdan</i> = پوشیدن - چیزی را
نوك دماغ	در چیزی کردن - نمك در غذا - آب در
دمه ۱۶۵-۲۲۳	ظرف و ... کردن]
دنبه	دگونی ۸۹
دنا ۶۵	۱ - بریزی ۲ - پیوشی
فرو کرد [ذثن = فرو کردن]	دودن = پوشیدن - ریختن - کردن
دنك ۲۴۹	دکون = بریز - پیوش
وسیله‌ای برای کوبیدن برنج (برنجکوبی)	دکه ۵
۱ - پادنگ = در چاله‌ای جورا می‌ریزند	یفتد [دکن <i>dakatan</i> = افتادن در جا
- اهرمی که به يك سر آن دندانهای فلزی	و چیزی]
نصب شده است به وسیله پا - بالا می‌رود	دکه [گا] ۱۰
و در میان چاله فرود می‌آید و پوست جو	می‌افتد
را از مغز (برنج) جدا می‌کند.	دگبنن ۲۳۵
۲ - آبدنگ = طرز کار آب دنگ هم	می‌اندازند.
مثل پادنگ است ولی نیروی محرکه آن	دگتن <i>daganeen</i> - درگتن = انداختن
- به جای پای انسان - آبخاری است که	- کردن

به داخل: [خله - ظرف استوانه‌ای مدفوع]
درگهواره.

دوز ۹۸

دزد

دوزبون=دیوشل ۱۳۹

دوآبادی درجاده اصلی کناره - بین لاهیجان
ولنگرود نزدیک تر به لنگرود.

دوسه ۴۰

فرو رفته - قر شده

دوسسن $dosas-an$ = قر شدن - فرو رفتن

ظروف فلزی

دوسن ۷۳

مص = دویدن

دوسم = می‌دویدم - بدوسم = دویدم

دوشو ۷-۱۷

دوشاب

دوشو - گوله = کوزه دوشاب

دوله = مترس [گا] ۱۷۶

مترسك - الو لوی سرخرمن

دوموس [گا] ۳۱

دوساله - بچه گاو دوموسم دیده. (پارینه)

دونه ۱۵۴

می‌داند

دونسن $donasan$ = دانستن

دیاره ۱۷۹

دایره زنگی - دف

دیسانی [گا] ۱۹۴

(دخسانسی $daxasaney$) = خیس

کردی - خیساندی

دخسانثن $daxasan-en$ = خیساندن

ازجوی مرتفع به روی پروانه‌ای که وصل
به اهرم است فرودمی آید. با گردش پروانه،
اهرم هم بالا و پائین می‌رود و در چاله‌ای
که جو ریخته است فرو می‌آید. با ورود
ماشین برنج کوبی این سیستم قدیم از
بین می‌رود و مقرون به صرفه نیست در
حالی که برنج (دنگی) از برنج کارخانه‌ای
بهتر است. زیرا برنج دنگی را با حوصله
زیاد و بادود دادن خشك می‌کنند و به
پادنگ یا آب دنگ می‌برند.

دئن ۲۹

مص = دیدن

دنه ۴۷

فرو می‌کند - می‌کارد - به زمین می‌کند
دثن $danaan$ = فرو کردن - کردن

دو [گا] ۱۷-۲۴۳

۱ - دوغ ۲ - دود ۳ - عدد دو

دوآرد ۲۴۶

قیچی بلند مخصوص زدن پشم گوسفند و بز

دوآزاری ۱۷-۱۳۸

دو قرانی

دوجن [گا] ۳۳

می‌دوزند (دوجن = می‌دوزند)

[دوتن $dutan$ = دوختن] بدوج = بدوز

دوخونم: ۸۸

صدانکم

دوخوندن = صدا کردن - صدا زدن

دودولی ۱۰-۸۳

لوله‌ای است شبیه چبق از نوع چوب
و اخیراً لاستیکی برای عبور پیشاب کودک

ریکای ۴۶	دیم ۱۱۰-۴۹
پسر کوچولو - پسر بچه [ریکه = پسر]	صورت
رینه ۲۲	دیم و کون دیم [کا] ۸۷
می‌ریند [رئن <i>reen</i> = ریدن]	این رو - آندرو، زیرو رو
رو [کا] ۶۵-۶۶	دینک ۴۹
رود - رودخانه	ویر - رگ خوشحالی و شوخ طبعی
روجه‌چال [کا] ۱۵۸	ر [کا] ۴-۱۷-۳۰-۳۲-۱۲۱
چاله یا ظرف مخصوص غذا خوری‌سگ	(ره) = (به <i>ba</i>) برای - بخاطر
در کوهستانها	را ۱۳-۱۰۳
رومه‌شو [کا] ۲۱	راه
رمه‌رو - بزرگ	راب
رونما ۱۲۸	حلزون - لیسک
هدیه‌ای که برای دیدار عروس می‌دهند	رچیته ۲۵۱
ریسه ۷۳	مرتب کرده - جمع و جور کرده
حلقه بافته شده از کاه، طوری که ساقه	رچیتن
سیر و پیاز به فاصله معین در آن قلاب شده	مرتب کردن - جمع و جور کردن
باشد. درگیلان سیروپیاز را به این صورت	رسه [کا]
به بازار عرضه می‌کنند.	می‌رسد [رسئن <i>ras.een</i> = رسیدن]
زاك ۲۸-۳۲-۷۵-۱۴۹-۱۷۸	رسنه ۶۶
بچه	۱- می‌رسد [رسئن = رسیدن]
زاله ۱۸۳	۲- می‌ریسد [رسئن - ریشتن <i>risht.an</i> =
زهره، جرأت - شهامت	ریسیلن]
زبیل ۴۰-۴۵-۵۳	رش [کا] ۲۳۵
زنبیل (بافته شده از گالی) زبیل که =	قهوه‌ای - اخرائی رنگ.
زنبیل کوچک	رنگ پوست گاو و اسب.
زربانو-کای ۱۴۷	رفا ۶۱
کای = علامت تصغیر است (گنج بانو)	(رفاق) منتظر - چشم به‌دراه - به انتظار
= زربانو حیوانی است، شبیه موش.	رفاق ۱۴۳
	چشم به‌دراه - به انتظار

موی سرکنده می‌شد و (طاسی) کچلی
بیشتر از همان است.

زوک ۱۰۱

زوزه. زنجموره

زومه [گا] ۱۹۴-۲۴۸

داماد [زومه پتر = پدر داماد]

زینی [گا] ۲۰۰

زبان - خسران - ضرر

سئید ۱۲۴

سید (سادات علوی)

ساز [گا] ۳۳

نی - ساز بادی

ساک وچه ۱۶۱

خندان - چانه گشاده - خنده‌رو

سبوج ۴۴-۱۵۱-۱۷۱

شپش [سبوجکه = شپشه، ریز که = نوزاد]

شپش، رشك *rashk* = تخم شپش (لارو)

کهنه سبوج = شپش پیرو چسبنده.

سخته‌سر ۱۵۱

رامسر - از شهرهای توریستی شمال ایران

سر-ایسا-منس [گا] ۳۳

سرایستان نمی‌توانست. برتر نمی‌شد -

حاکم نمی‌شد

سربس [گا] ۱۵۱

سرچشمه - بالاسر

سر-جنور ۲۵

سر بالا.

سرخه صوب ۷۹

گویند به هر سوراخ که رود در آن گنج
باشد. آن رامی گیرند و به پایش بند
می‌بندند و رها می‌کنند تا سوراخش را
پیدا کنند. و به گنج زر برسند!! (زر
بونه کای - هم گویند).

زرخ ۲۴۰

تلخ - تند

طعم خربزه فاسد (که گوشت آن زلال‌تر
از خربزه معمولی شود) مزه مغزگردوی
گندیده و مانده و کهنه.

زناك ۶۷

زن - زنانه

زناك آبی = مردی که حالات و حرکات
زنانه دارد

زنجیلی ۲۰۶

زنجیری

زنه ۸-۴۸-۶۸-۷۲

می‌زند [ژن *zaan* = زدن]

(زنه *zan.a*) گا

زنم - زنی - زنه - زنیم - زنین - زنن

زورنا ۱۰۹

سرنا

زوفت ۵۹

نوعی قبر برای درمان کچلی

(سیاه و چسبنده که از درخت صنوبر حاصل
شود و بر سر کچلان چسبانند) برهان قاطع.
موقع برداشتن پارچه زفت، فریاد کچل
به آسمان می‌رفت. زیرا بیشتر اوقات پیاز

پشت مرداب و استخر طبیعی (گرده مرداب)
 سماپالون ۹۷
 آبکش فلزی [به آدم‌های آبله روهم گویند]
 سو ۱۵۱
 ۱- روشنائی ۲- کج و کولگی چادر و
 پیراهن به هنگام برش. ۳- عدد سه
 سو بول (سبول) ۲۰۹
 کک - حشره ریز سیاه - جهنده .
 سور-گرده کار [کا] ۲۱
 حرکات و اعمال زنان بی‌فرزند (اجاق
 کور)
 سوروف ۲۰
 نوعی علف که در برنج‌زار روید و دانه
 آن را (وشوم = کرک، بدبده) می‌خورد
 سوس ۸۳
 آهسته - سست - یواش
 سوگول پنج [کا] ۲۴۷
 عذر و بهانه
 سینه ۱۳۱
 سار
 سیکه ۳۸
 اردک - مرغابی
 سیل ۶۲
 ۱- آب دهان ۲- پوست سبز گردو
 سیله کار ۱۹۹
 کار کثیف - کار آبرو بر
 ش (شی) ۱۷۴-۹۷-۳۴
 مال - متعلق [می‌ش] = مال من است -
 تی‌ش = مال توست

سپیده گلرنگ. سپیده سرخ
 سردی ۵۴
 نردبان
 سرسایه [کا] ۲۵۳
 سایبان - پناهگاه
 سرسکت ۲۶
 سرستون - ستون بزرگ تلمبار و خانه
 پوشالی
 سرگالش ۴
 سرچوپان - بزرگ چوپان - حشمدار
 بزرگ
 سرگالش، علفچر را اجاره می‌کند و
 اجازه می‌دهد تا سایر گالشها، چارپایان
 خود را در آن علفچر رها کنند و از این
 بابت از آنان اجاره می‌گیرد.
 سره ۱۳۱-۲۰۲
 ۱- خانه ۲- آبادی ۳ قسمت بالا
 سس ۱۵۳
 بی‌نمک (مخالف شور)
 سکت ۱۶۲
 ستون تلمبار و خانه [کوچکتر از سرسکت]
 سل ۱۰۹-۱۶۱
 استخر - مرداب
 [آبگیر وسیع، محل ذخیره آب، برای
 آبیاری مزارع، به هنگام کمبود آب در
 تابستان]
 سلف [کا] ۴۵
 سرب
 سل-کول ۱۶۰

شال ۶-۱۳-۵۵-۶۲-۱۲۶-۱۶۴

شغال - روباه

شال تاسممد ۱۶۴

(شغال ترس محمد) به آدم‌های ترسو

گویند

شاغوز ۲۵۰

(شب‌خسب) = درخت گل ابریشم. برگ‌د.

هایش شباهنگام بسته وصبحگاه بازشود.

پوست آنرا به گاو می‌دهند تا فر به‌شود و

گاو پوست شب‌خسب خورده هار و

دیوانه و پرزور می‌شود و هموعان خود

را از پا در می‌آورد.

شاقان [کا] ۶۳-۸۵

شاخ‌ها [شاق] = شاخ

شامراتی خربزه ۱۶۶

(شاه مرادی خربزه) نوعی خربزه گیلان

است. یضی شکل با پوست سبز و گوشت

گلی رنگ - بسیار شیرین و ترد است.

شر ۴۲-۵۹

قطعه زمین - تکه‌ای از زمینی - قطعه‌ای

از هر سطح

شش پستان خانم ۸۵

کنایه از (ماده سگ شیرده) است.

شفید ۱۶۱

شوید (گیاه خوش طعم معروف)

شکاتم ۴۴

تراشه هیزم و چوب

شکبنه ۱۲-۴۵

می‌شکند [شکنن = sheken.een]

شکستن - شکاندن

[شکنه shakana گا = می‌شکند]

شکم‌دار ۱۶۷

حامله - زائو

شکم‌گینه ۲۱۱

حامله می‌شود - باردار، آبستن می‌شود.

[شکم. ایتن shakam.a yt an = حامله

شدن.

شکم‌گرفتن - قبول حاملگی کردن]

شکت ۱۸۵

باقیمانده چوب پوسیده - ستون پوسیده

در آگیر و در زمین.

شنگول بهسر ۱۴۵

قلمدوش (برشانه نشسته)

شلار ۲۳۳

شلوار

شله‌پلا ۱۶۸

پلوی شل و آبدار

شله غوشه ۵۷

خوشه شل - خوشه آویخته - نوعی انگور

ولایتی

شناسه [کا] ۱۸۷

شناسد - می‌شناسد.

شو ۵۶-۸۷-۱۴۸-۱۵۳-۱۶۸

شب

شو-چر ۲۰۳

شب‌چرا - چراى شبانه چهار پایان

شو-دره ۱۶

دارد می‌رود [شئون = رفتن]

شورم [گا]

می‌شورم - می‌شویم

[شوردن *shordan* = شستن]

شوره [گا]

می‌شوید - شستشو می‌دهد

شوش ۳۸-۱۷۷

ترکه، ساقه جوان و تازه

شو-کس ۱۶۹

کس و کار شوهر - فامیل شوهر

شول ۲۰۰

فریادی وسیع که از حنجره کوه نشینان در
آید. برای خبر کردن یا ترساندن جانوران
وحشی.

شومنزل ۲۸

شب منزل - خوابگاه.

شوند-کله ۱۲۴

پلهم‌زار - محل روئیدن پلهم - شوند
گیاهی است با ارتفاع ۱/۵ متر با گل‌های
سفید و دانه قرمز - بلبل دانه‌های آنرا
می‌خورد و از آواز می‌افتد - به [لال‌دانه]
هم مشهور است.

شونه ۱۳۶

می‌شوید - شستشو می‌دهد

شیرین عقل ۱۷۰

خل مزاج

صقل ۱۷۲

صیقل - چلنگر - آهنگر.

کسی که از پاره آهن، نعل اسب - داس
و میخ طویل می‌سازد.

صلای ۲۴۰

صلاح است.

صوب ۷۹

صبح

(طله) تله، (تلا) ۶۸-۸۳-۱۷۳

خروس

طله کوتاه = جوجه خروس

عطاکوه ۶۶

(اته‌کو)

اهته‌کو - (پته‌کوه) کوهی بین سلسله
جبال لاهیجان و لنگرود

فاکون ۲۰۷

اطاکی زیر شیب سقف خانه‌های پوشالی.

اطاکی جنب‌خانه، برای نگهداری گوساله

و مرغ ...

فال بوما ۱۷۷

فحل آمده

حالت ناز و کرشمه و هیجان، که در

حیوانات ماده ایجاد می‌شود و به دنبال

نر می‌روند.

فئوره [گا] ۱۷۸

[*feera* = فتره] = خارپشت. (گل فتره)

فرده ۲۹

فردا

فك ۴۳-۸۸

۱- کلیه - قلوه (گا)

می ریختیم [فودن = ریختن]	۲- لانه پرندگان
فو کونیم = می ریزیم	فکاشتن ۹۱
فوسه ۱۷۹-۲۳۲	کنار هم چیدن - رج و مرتب کردن
گسسته. پاره شده	(خصوصاً گردو)
فوسسن = گسستن - پاره شدن - گسسته	فکاشتی = روی زمین چیدی
شدن (فوسن = امر)	فکه ۲۹
فوسثن = گسستن - پاره کردن	محو شود - خشک شود [فکتن <i>fakatan</i>]
فوسه <i>fosa</i> = پاره شود	فلاک بنه ۵۴
فو کونه ۲۰-۱۱۴	می تکاند (از گرد و غبار)
می ریزد [فودن = ریختن]	فلاکن <i>falâken-en</i> = تکاندن
فو کونی ۳۸-۱۰۴-۱۲۱-۲۳۷	فلک ۲۴۲
بریزی [فودن - فوگودن]	چوب فلکه - تخته شلاق.
فو کونم-فو کونی-فو کونه-فو کونیم-	فند ۹۸
فو کونین - فو کونین [فودم = ریختن]	فن - شگرد
فولوغ (فلوغ) ۴-۱۰۷	فندق [کا] ۱۷۸
قطعه - پاره ای از زغال-گوشت-قند	فندک .
فیچئن ۱۸۴	فشکنن ۲۱۰
جمع کردن [هر چیز از زمین]	بالانمی روند [فشکنن <i>fashkan-an</i> =
لحاف و ملافه را به سر کشیدن	بالا می روند]
فیچینی [کا] ۴۴-۱۰۸	فشکن - فچکسن = بالا رفتن از درخت
برمی جینی	یا ستون (مثل جانوران)
فیس ۱۱۱-۱۶۵	فو ۳۳-۱۶۹-۲۰۱
بادشکم - باد (افاده - تکبر)	بازدم شدید از میان دلب (فوت)
قاب ۹۸	فودگودن [کا] ۳۳
قاب- استخوان (استخوان کشک زانو)	دمیلن
قابدون ۱۳۵	فودوشی ۱۷۸
ظرف استوانه ای مسی - دسته دار-برای	پستانک
شستن دست و وضو گرفتن شبیه (قهوه دان)	فودوشتن <i>fudushtan</i> = مکیدن
قاتوک (قاتوق) ۹۱-۱۲۵	فودیم ۶۸

کتول‌دار ۱۷۶	خورشت - قاتق
از درختان بی‌میوه جنگلی است	قار
در کوهستانهای گیلان زیاد است. بر گهای	قهر
درشت‌چای را به آن تشبیه کنند (این چایه؟	قاشوک ۱۹۵
یا کتول و لگ؟) یعنی چرا این برگ	قاشق
چای را دیر از بوته جدا کردند.	قایم ۲۲۵
کتله ۲۳	۱- محکم ۲- مخفی، پنهان [قایم‌نودن == پنهان کردن]
کفگیرچوبی	قربانی-پوس ۱۲۸
کت‌کناز ۲۱۵	پوست‌گوسفند قربانی
داد و فریاد - قدقد مرغ بعد از تخم‌گذاری	قلاسنک ۳۰
کچ‌پیله ۹۸	سنگ‌فلاخن (سرگردانی-بی‌سروسامانی)
پیلۀ ابریشم - پیلۀ پخته شده	قلی‌نهار ۱۱۱
کچه‌لیس ۲۳	صبحانه
ملاقه - نوعی کفگیر.	قناره ۱۸۰
کرده‌کار ۲۱	چنگک دکان قصایی
حرکات - طرز رفتار	قوش ۱۶۷-۱۸۱
کرك ۳۴-۴۴-۸۴-۱۲۳-۱۵۶-۱۶۹	عقاب - باز شکاری
۱۸۳	کاس‌دري ۷۱-۹۵-۱۶۳-۱۹۳
مرغ - ماکیان	داری می‌کنی. (کاده = دارد می‌کند)
کسنی [کا] ۵۳-۸۹-۱۵۰-۱۷۳	کودن = انجام دادن -- کردن
(کسنه) با هم - همدیگر را	کارفن
کش ۲۳۵	می‌کارند - کشت می‌کنند
کنار - شیب - گوشه	کارسن $kârasan$ = کاشتن.
کش‌بون ۲۰-۱۷۱	کاس-آ-بئون ۷۶
زیربغل	عصاگیر شدن - کورشدن
کشکرت ۴۱	کال-گب ۴۶
زاغ - کلاغ زاغی - زاغچه	سخنان بیهوده - حرفهای پوچ

کشه ۱۳۲

بغل - آغوش

کشه [گا] ۱۸۶-۲۳

می کشد [کشن *kash'en* = کشیدن(کشنه *kashana* = می کشد)

کل ۱۸۷-۱۸۶-۱۳۳-۵۹-۲۴-۲۰

۱- کچل ۲- گاو نر ۳- نر ۴- فاسق

(رفیق زن) ۵- جوانه و سبزینه گیاهان

کلاج ۱۸۷-۱۷۱-۷۲-۴۱

کلاج - کلاغ [(معمولی و معروف) سیاه

کلاج - کوه کلاج (= سبز قبا)]

کلاج - ملاجی

سیاه سفید - ابلق

کلارده ۹۹

آبادئی در غرب دیلمان

کلاف زن ۴۷

دستگاهی که کلاف نخ را به آن آویزند و

این دستگاه بر محوری می چرخد. سرنخ

را می گیرند و می پیچند و به صورت گلوله

در آورند.

کلاغن ۱۰۵

قو (پرندۀ معروف شبیه قاز)

کل بخورده ۱۴۱

(جفت گیری کرده) (نر دیده) گاو ماده ای

که قبول حاملگی کرده .

کل ۱۴۲

کل = نر، گه = گاو (گاو نر) از نوع

تخم کشی.

کله ۲۴

اجاق : ۱- فرورفتگی در دیوار اطاق

برای هیزم آتش.

۲- نوع سیار - مصنوعی از سنگ و گل

۳- سنگچینی برای محدود کردن آتش

در جنگل.

کله ۱۸۹-۸۱

۱- انبوه هر رستنی و هر چیز [زار -

ستان] نظیر توت کله = توت زار، انار

کله = انارستان

۲- اجاق (انواع اجاق)

کله پشت ۱۸۸-۲۳۰

(کله مرزه) نزدیک اجاق دیواری (حدود)

کلم ۱۸۸

کرم (انواع کرم)

کلند [گا]

نوعی کلنگ - شبیه تیشه

کلو (کولو) ۴-۳۱

بچه گاو - نوزاد گاو

کله سیا ۳۵

به طرف شمال - رو به شمال (مخالف رو

به قبله)

کمر بجیر ۶

کمر به پائین - پائین تنه

کناسه ۱۹۰

خرابه (هر جای درهم و شلوغ)

کندنه

می کند - در می آورد [کندن = مص]

۵- (کولی) به‌دوش کشیدن حریر در
بازی کودکانه

كولك ۵

مرغ کرج

کولکافیس ۵-۱۹۱-۱۹۳

پرندۀ کوچکی در حدود گنجشک است.
آواز بدی دارد گویند: بلبل ۷ بچه آورد
یکی بلبل شود و بقیه کولکافیس.

مردم نظر خوبی به این پرندۀ ندارند!!
به آدمهای پخمه - بی‌عرضه هم گویند.

کول‌گیره [کا] ۷۸

به‌دوش می‌کشد (کولی می‌دهد)

کولیتن *kul.aytan* = به‌دوش کشیدن

کولوش ۵۸-۲۳۴

کاه - ساقۀ بریدۀ برنج

کولوش‌کن ۱۹۱

مرغ کرج - مرغ جوجه‌دار

کولو ۳۱

بچه‌گاو - نوزاد گاو

کلوم (کلوم) ۱۷۵

خانه‌گالش‌ها - مرا - محل نگهداری
گاو و گوسفند

کولی ۵۶

نوعی ماهی که طولش تا ۲۵ سانتیمتر
می‌رسد و بسیار لذیذ است. پوستش را
می‌کنند و دل و روده‌اش را می‌ریزند با
کله و خاویار در تابه سرخ می‌کنند انواع

کنده ۱۳۵

الوار - چوب - با تبر بریده شده

کنه [کا] ۹

می‌کند [کندن = مص]

کنوس (کونوس) ۷۳-۸۶-۲۲۹

از گیل

کوتۀ ۶۸-۷۴-۸۳

توله - بچه سگ

کوتۀ‌کای ۱۲۳

توله - کوچولو - کوچولو [کای =

نشانه تصغیر

کوتانه (کوتنه) [کا] ۲۳۸

(کوتبنه *kutben.a*) می‌کوبد

کوتتن *kutan.een* = کوبیدن

کوتول ۱۹۲

هیزم خشک (بیشتر از ساقه‌های خشک

شاغوز = شب‌خسب

کوره؟ ۵۴-۵۹-۱۸۳

کجا؟

کوش [کا] ۱۰۶

کفش

کول ۲۴-۷۸-۸۷-۱۰۹-۱۹۰-۱۹۳

۲۳۶

۱- شانه‌دوش

۲- کند (مخالف تیز) آلت برنده‌ای که

تیز نباشد

۳- چلاق - لنگ (گا)

۴- تپه، برجستگی روی سطح زمین

گازیتن *gâz.aytan* = به دندان گرفتن -

چیزی را با دندان گرفتن و کشیدن.

گالش ۱۹۶-۱۱۹-۴

کوه نشین دامدار

گالی ۱۹۷

پوشال (نوعی رستنی در مرداب و باطلاق و آبگیر) پوشش سقف تلمبار و خانه‌های روستائی. با آن حصیر و زنبیل و بادبزن هم می‌بافند (لی - لیخ: غسرب گیلان)

گامیش ۸

گاومیش

گنوم [گا] ۲۲۶-۲۲۳-۲۲

(گونم) می‌گویم [گوتن = گفتن]

گب ۱۸۷-۱۴۱-۱۰۰-۹۴-۸۷-۴۶-۳۵

۲۲۸-۱۹۹

حرف - سخن - کلام

گبر ۱۷۳-۹۳-۵۸

پرنده‌ای وحشی است - با پاها و نوک بلند. قهوه‌ای رنگ. بیشتر در جنگل زندگی می‌کند.

گدگداس [گا] ۱۴۳

(کت کتاز) قدقد مرغ پس از تخم کردن

گرباز ۳۵

نوعی بیل [مستطیل شکل] مخصوص شخم زدن

گرباز-دومه ۹۷

دسته بیل

کولی: (سیا کولی - شا کولی)

کومه‌مرد [کا] ۱۹۴

مردی که زنش مرده باشد

کوندوسه ۴۰

ته پاره شده

کوندوله ۲۱۸

کندوی زنبور عسل

کون‌جمانن ۱۸۰

کون جنبانیدن مسگرها برای سفید کردن

مس

کونوس (کنوس) ۸۶-۷۳

ازگیل

کیل ۲۳۵

رج - خط‌سیر - ردیف (در مزرعه)

گاجمه ۱۰۰

گاواهن

گاچه ۱۴۹-۸۱

طویله‌گاو

گاره [گا] ۲۱۷

(گواره) گهواره

گاز ۱۶۰-۳۹-۷

دندان

گازو ۱۱۷

کسی که دندانهای پیشین او به بیرون متمایل باشد.

گازیته ۵۸

به دندان گرفته

گمچ ۸۴-۳۶	گمرز نه
طرف‌گلی ساده و لعابی نظیر کماجدان برای پختن خورشت و ...	گرنه (گیاه معروف)
به آدم: ببو، بی عرضه و پخمه هم گویند.	گمرزه ۷۵-۴۴-۲۹
گنه [گا] ۳۹-۱۸	موش
می‌اندازد [گتن <i>gentan</i> = انداختن] اگنه <i>agben.a</i> = می‌اندازد - می‌افکند اگتن <i>aganeen</i> = افکندن - انداختن	گمرگر ۲۰۰
گو ۲۰۸-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۱۱۹-۸۱	قدقد مرغ پیش از تخم گذاشتن
گاو	گرما ۱۵۱
گوت ۱۹۷-۷۴-۱۷	آب گرم معدنی
می‌گفت [گوتن = گفتن]	گرمه گوله ۱۲۹
گو-دوش ۱۷۵	گوزنه (گرم) (بادکش برای حجامت)
گاودوش [دوشنده گاو] حالت فاعلی	کوزه‌ای که به پشت بیمار می‌گذارند
گوده، دری [گا]	گرین یوز ۲۰۱
داری می‌کنی - انجام می‌دهی	بز گر
گوروش ۲۳۷	گفتاره ۱۸۰
آروغ	بگومگوی مردم، پشت سرگونی
گوره ۲۰	گل‌کند [گا] ۴۵
بانگ و آواز خروس - نعره گاو	تپه‌گلی
گوسپند (گوسند) ۲۰۵-۱۶۵	گل‌گوده ۲۰۲-۱۳۶
گوسفند	کلوخ
گوف ۲۳۶	گل - من گل ۲۰۴
نوك، قله، بالا و انتهای سقف مخروطی (گوف بز) = سرریز - لبریز هر چیز در ظرف	سر درپای هم (گوسفندانی که در محلی جمع می‌شوند و سر درپای هم می‌گذارند و نشخوار می‌کنند)
گو-سی ۹۲	گل-ئودن (مص)
مدفوع گاو (بهن گاو)	گل کردن - به زمین فرو کردن. به خاک سپردن
	گلی (گولی) ۱۳۴
	گلو

(گ - ge - گو guo)

گیتته دره ۴

دارد می گیرد ، در حال گرفتن است.

گیتته دری = داری می گیری

گیشه [گا] ۱۵۹

عروس ، عروسك

گینه ۱۰-۱۴-۱۹-۲۴-۷۴-۹۰-۱۵۵-

۱۷۳-۲۱۱

می گیرد [گیتن = گرفتن]

[گیره (گا) = می گیرد]

لا [گا] ۳۳

سیل - سیلاب کوه

لا - دئن = پوشاندن لحاف و...

لا - زنن = تا زدن کاغذ و پارچه

لابدون ۱۲۷

غنیکوت - تار عنکبوت [لعب تن]

لات ۶۵-۱۳۳-۲۰۸

۱- آدم بی بند و بار - بی تربیت.

۲- دشت آبرفتی کنار رودخانه های

کوهستانی که در آن قلوه سنگ و علف

فراوان است.

لاجونی شیشه ۲۲

نوعی لوله چراغ لامپا. ساخت لاهیجان

که بسیار نازک بود و با اندک ضربه یا

ترشح قطره آبی می شکست. هرچیز

شکننده و نازک را به آن تشبیه کنند.

لافند ۷۳-۸۵-۲۲۳

طناب (کنفی - یزمو = موی بز)

گولونه [گا] ۲۲۳

حلقه ای از پیچک (عشقه) یا طناب کاهی

که به دور گردن گاو بندند و طناب بر آن

آویزند.

گوله ۷-۱۶-۵۴-۵۶-۷۷-۱۳۸-۱۴۲-

۲۴۳

کوزه (انواع کوزه)

گم-ئودی ۱۲

گم کردی

گم - ئودن gum.owdan = گم کردن

گم - آ- بئون gum-a-baon = گم شدن

گون (گتون) [گا] ۱۳-۱۹-۳۱-۸۴-۱۰۵-

۱۱۴-۲۱۳

(گونه) = می گوید [گوتن = گفتن]

گونم ۲۲۲

(گوم) گا می گویم [گوتن gut.an =

گفتن] بگو ba.gu = امر

گونم - گونی - گونه - گونیم - گونین-

گونن

بو تم... = گفتم. بو ته بوم = گفته بودم

گو تم = می گفتم. گو ته دبوم = داشتم

می گفتم

گوی [گا] ۸۹-۱۲۹-۱۹۰

(گونی) می گوئی

گه ۹-۲۳-۳۵-۳۸-۹۳-۱۰۳-۱۲۹-۱۵۴-

۱۷۲-۲۲۷

که [حرف ربط. تکیه کلام در آخر جملات]

گی ۲۲-۲۳-۴۲-۵۸-۶۰-۱۵۹-۱۹۵-

مدفوع (جانوران و انسان و...)

لاو [گا] law	لاک ۱۴-۹۴-۲۰۸
لو ۱۰۰	لاوک = ظرف چوبی شبیه سینی گرد
بوته (هندوانه خربزه و...)	(طشت) برای خمیر کردن آرد و نگهداری
لوآس ۱۲۳-۲۱۰	پنیر و روغن.
روباه	لب ۱۶
لوب [گا] ۲۱۳	کنار - لبه
کوروم - کوروف - کولدوم	لبه ۵۷-۲۰۰
نوعی مار زرد رنگ - کلفت و بی آزار	ظرف مخصوص چیدن میوه از درختان
است گویند: در روزهای گرم تابستان روی	در غرب گیلان (لبله) گویند.
تلمبار کرم ابریشم می‌رود و چاک زیر شکم	لبه [گا]
خود را می‌کشاید و کرم ابریشم را در آن	مزرعه عمیق و پر آب
می‌ریزد و روی شاخه تمشک، در زیر تابش	فر ۲۰۹
آفتاب آن را می‌خورد. بچه‌ها آن را	گوشت لاغر و بی‌چربی. صفتی برای
می‌گیرند و مثل طناب کوتاه دور سر	گوشت لاغر.
می‌چرخانند.	لقد ۹۸
لور [گا] ۱۵۵	لگد
آب پنیر تازه	لک ۲۴
لوک [گا] ۱۱-۱۰	پا - لنگ
سوراخ	للیک‌دار ۱۷۰
لوم [گا] ۱۶۵	از درختان معروف و فراوان جنگلی است.
خارزار - جنگل - تمشک‌زار	خارهایی شبیه جوالدوز دارد که بالا رفتن
مادبو [گا] ۱۷۰	از آن را مشکل می‌سازد. پیلۀ
(اما - دبو) در حال آمدن بود - داشت	این درخت را در زمستان به گاو می‌دهند.
می‌آمد.	بسیار مقوی است.
مآر ۹-۵۱-۱۰۱	لمبر ۲۰۹
مادر	پلیکان - مرغ‌باران
مآره مرد ۱۹۲	لنگه-لنگه ۵۴
شوهر مادر - شوهر ننه	پله پله (نردبان)
	لو ۲۰۶-۱۴۱
	عوعو سگ

منی ۳۸	ماس ۴۳-۵۴
نمی توانی (تونی = می توانی)	ماست
مر [کا] ۱۵-۱۷	ماملکه ۲۵
مرا	حلوائی از آرد برنج و...
مرد ۱۱۴	مانده-آو [گا] ۲۰۹
شوهر	آب راکد
مرد-در [کا] ۱۷	ماره-موره [کا] ۱۸
برای من	مهره مار
مرسمکی ۵۷	مال [گا] ۴۳
(میرزامکی؟) نوعی انگور گیلان است.	چهارپا (گا و - گوسفند - قاطر و...)
مرغونه ۴۴-۱۰۵	مجما (موجما) ۲۱۵
تخم مرغ	سینی مسی لب خیارکی
مزر ۱۳۵	مجد ۱۵۷
نام رودخانه ایست (نزدیک شهسوار)	مسجد
مگز ۳-۴۹-۵۰-۵۶	مچه ۳-۵۰
مگس	لب، اطراف لب
ملاط (ملات) ۲۴۹	مندل ۲۳۸
قریه ای در جنوب لنگرود - حاکم نشین سابق. به متن کتاب رجوع ک.	آلوده ، کثیف [مندل - ئودم = آلوده کردم]
ملجه (ملیجه) ۴۴-۱۳۶	منس ۱۷
گنجشك (چیشنگ هم گویند)	نمی توانست (وجه منفی)
ملی ۷۹-۱۱۶-۱۳۸-۱۷۷	تونس = می توانست [تونسن = توانستن]
ماده سنگ	منقال ۲۱۹
مو ۲۲-۴۳-۸۵	منقل
من (ضمیر)	منه ۵-۱۱۷-۱۱۹
م-وانه ۲۱۰	نمی تواند (تونه = می تواند) [تونسن = توانستن]
میل دارم - اشتها دارم - هوس دارم	
واسن <i>vassan</i> = میل داشتند و هوس داشتن.	

میان‌دهه ۱۵۱	موت ۴۸
دهی در اطراف شهنسوار	مخرج - مقعد - ماتحت
میجیک ۱۱۸	(موس <i>mus</i>) گا
مژه ، مژگان	موره ۱۸
می-ش ۲۲۷	مهره
مال من است، متعلق به من است	موز ۱۶۰-۲۳۶
میننه ۲۵۴-۲۴۲	مزد
[میره گا] می‌میمبرد	موس ۲۲-۷۵
موردن = مردن	۱- کپک ۲- مخرج - مقعد ۳- کمین -
میان‌بار ۲۱۱-۱۷۲	مترصد
سربار . بار کوچکی که بین دو لنگه بار	موسون ۶۸-۴۸-۳۳
قاطرگذارند.	مثل - مانند - همچون
می‌یج ۴۰	مول ۲۲۲
کشمش	زنا - درخفا آبتن شده [مول کوتاه =
نا-دره ۱۲۹-۸۴	زن‌زاده]
دارد می‌نهد - دارد می‌گذارد	موندنه ۴-۱۵-۲۲-۴۹-۶۸-۱۱۰-۱۲۲-
نن = نهادن - خوابیدن ، دراز کشیدن	۱۶۴
ناف‌دگم ۲۲	می‌ماند - مانده است - شبیه است.
از نفس افتادم - نا ندارم.	مونسن <i>monasan</i> = شبیه بودن - مونه
نال ۷۱	[گا] = می‌ماند
۱- نعل ۲- نرده دور ایوان	مونسن
نائه (نه-انه) ۹۱	شبیه بود-مانندبود
نمی‌آید (انه = می‌آید)	مصدر (مونسن) کمتر موارد استعمال دارد
[آمن <i>amaan</i> = آمدن]	مونم [گا] ۳۳
نای ۳۵-۹۱	می‌مانم - شبیه هستم (موندنم)
هست.	مونئی [گا] ۱۷-۷۸-۸۸
نبوی ۵۵	شبیه هستی - می‌مانی (مونئی)
نشدی [ثون = بودن - شدن]	مهین‌هوا ۲۲۴
	هوای مه‌آلوده

نمط ۱۵

نمد - گلیم پشمی (پرس شده بدون تارو بود)

نمکار ۲۵۰

طبق گلی - مخصوص سائیدن سبزی و گردو و...

نمه ۳۴

پناهگاه پوشالی در حاشیه مرداب - آبگیر در کنار مرداب. چند اردک تربیت شده رها کنند - بر اثر سرو صدا و بازی اردکها، مرغابیها به آنجا می آیند آنگاه اردکها از مرغابیها کم کم فاصله می گیرند و شکارچیان از پناهگاه پوشالی، با تفنگ ساچمه ای مرغابیها را شکار می کنند. در حقیقت این اردکها، هم نوعان خود را فریب می دهند. در نمه همه باید ساکت و خاموش باشند.

ننی ۱۷۸-۱۲۵-۳۲

مگذار - منه (بنی = بگذار - بنه) بخواب دراز بکش [نن = نهادن - گذاشتن - دراز کشیدن]

نو (نودمبال) ۱۶

قایق - ناو [نو - زاک = بچه ناو = تنه درختان را تهی کنند و بیشتر در مرداب سوار آن شوند] ساده ترین قایق - گاهی هم برای ناودان و مخزن آب چشمه از آن استفاده کنند.

نوا [کا] ۱۷۲

نباید (وا = باید)

نرسه [کا] ۷۵

نمی رسد [رسن = رسیدن]

نزیك ۳۶

نزدیک

نشانه ۲۴

نمی شود

نشتوسه ۲۰

نشیده [اشتوسن *eshtowsan* = شنیدن]

نشتی [کا]

(نیشتی) = نشستی [نیشتن = نشستن]

نشون [کا] ۱۵۸-۱۱۵-۶۲-۴۵-۹

نشونه = نمی رود [شون *shaon* = شدن - رفتن]

نشی

نشی

نروی (نرود)

نصف چيك ۱۰۲

نصف قد (قسمتی از کل) يك چندم بدن

نکته ۴۷

نیفتاده (کته = افتاده) [کتن = افتادن]

نگنسه ۵۰

نخورده - اصابت نکرده [گنسن

ganasan = برخورد کردن - اصابت

کردن] حالت زدگی از برخوردی یابد

طعمی غذا

نموته ۶

نگشته - قدم نزده [موتن = گشتن - تفرج

کردن]

نموته شر [کا] ۶

قطعه زمین قدم نزده - محیط ناشناس

نو-دمبال

قایق - ناو كوچك

نوده-کار ۲۳۲

کار نکرده - نکرده کار - کاری که طرف،
از آن سر رشته ندارد. کار ناشیانه.

نوشتوئم [کا] ۳۰۵

[نوشتوئم] نشوئم [اشتوسن = شنیدن]

نوگونه (نگونه) [کا] ۱۴۲

نمی کند. [کودن - گودن = کردن -
انجام دادن]

نیا ۱۳۹-۱۰۸-۵۸-۵۵-۵۳-۲۲

نگاه

نیاموته ۶۹

نیاموخته [آموتن = آموختن]

نیده ۱۱۲-۹۰-۶۷

ندیده (بیده = دیده) [دئن = دیدن]

نیشتم

نشته‌ام - [نیشتن = نشستن]

نیمکه ۲۵۵

واحد وزن برنج معادل = ۳/۷۵۰ کیلو

فی یشک ۲۵۲

پرنده‌ای است از سار بزرگتر به‌متن
کتاب رجوع ک.

نیه ۱۲۶-۷۶-۶۹

نیست

وا ۱۴۱-۲۴-۸

باید

وابین ۷۹

یک برش عرضی از ماهی به‌قطر ۲-۳

سانتیمتر = (توقه)

واپیچ- (واپیچی) ۷۵

واپیچد - پیچد

واترکسه ۲۳۴

واتر کیده - ترکیده - ترک خورده

واترکسن = دوباره ترکیدن - ترکیدن -
منفجر شدن

واچینه ۱۲۰

برچیند - خراب کند واچئن = برچیدن

واخوشه [کا] ۱۳۵

می خشکد. (واخوشنه = می خشکد)

واخوشتن = خشک شدن آب

وادا ۵۵

۱- وا داد - جدا شد

۲- جوجه کشی کرد - تخم مرغ زیر مرغ
کرج گذاشت

وارون (وارش کا) ۱۳-۲۰-۶۶-۷۱-

باران (وارنه = می بارد)

واز-کونه ۲۵۵-۲۲۶-۸۹-۵۰

پرواز می کند - می پرد

وازگودن = پرواز کردن - پریدن

وازی [کا] ۵۳

بازی - فریب - گول

واسینی ۹۶-۴۳

بمالی - [واسئن = مالیدن]

واسه = مالید

واش ۲۰۲-۱۲۱

علف - انواع علف، گیاه

واشونه ۴۲

میروود - شیهه میشود (وا - شئون = شیهه شدن)

واگیتی [کا] ۲۱۴

(در رفتی - جدا شدی) گرفتگی

واغو ۱۴۴

بازگو

واگوده [کا] ۲۳۴-۱۹۵

ووده = باز کرده است - باز شده

وودن = باز کردن

وال ۲۴۵

۱- گشاد - فاصله زیاد

۲- پارچه نازک و لطیف

وانموجن ۹

نمی جویند - جستجو نمی کنند (وجه منفی)

واموجن = جستجو می کنند (گمشده را)

واموتن = جستجو کردن (واموج = امر)

وانلیسه [کا] ۲۵۴-۱۱۴-۴۳

نمی لیسد (والیسه = می لیسد)

[والیشتن = لیسیدن]

وانیشه ۵۱

نشا - سبزینه - نهال

ور-ادای ۸۸

گذشتی - سرآمد شدی

وراشین ۱۹۶

(وروشین) برهم - به هم (وراشین زئن =

برهم زدن و چیزی را مخلوط کردن)

ورجه ۱۶۵-۱۶۳-۱۴۲-۹۱-۶

کنار - پهلو - پیش - نزدیک

ورجینن ۲۶

قطعه قطعه کنند [ورجئن = قطعه قطعه

کردن هیزم با داس و تبر]

ورزه ۲۳۵-۱۱۲-۶۳-۴۴

گاونر [گاو شخم زنی مزرعه]

ورسای [کا] ۵۶-۴۹

(ویرسای) برخاستی

ویریشن = *viris.aan* = برخاستن

ویرسام - ویرسای - ویرسا - ویرسایم

ویرساین ویرسان [ویریس = برخیر ،

امر]

ورف [کا] ۱۵۳

برف

ورگ [کا] ۷۸

گرگ (جانور هم گویند)

ورگنه [کا] ۲۱۳

از پا درمی آورد - خسته می کند (ورگنه

vargbena = خسته می کند)

ور-گیره [کا] ۱۵

با خود می برد - همراه می گیرد

[وریتن = کسی را همراه کردن]

وروج [کا] ۹۹

بگریز (امر) [بوروتن = *burutan* =

گریختن - فرار کردن]

وره [کا] ۲۰۵

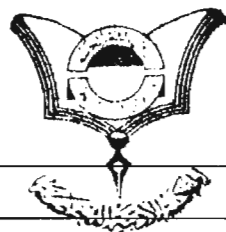
بره - نوزاد گوسفند

وسنم ۲۴۱-۲۲۴-۲۲۳

(فوسنم) = گسستم [ووسنن، فوسنن =

گسستن - ووسه = گسسته فوسسن =

وی-دار ۲۳۷	گسسته شدن] وسه = بگسلد - جدا شود
درخت بید	وشنا (وشنه) [کا] ۱۲۵-۱۸۷-۲۰۰-۲۳۵
وی-یر ۱۸-۱۴۶	گرسنه (وشنائی = گرسنگی)
محل کم عمق آب رودخانه (از آنجا عبور کنند)	وگته (واگته) ۲۳۴
ویرسا	از پادراآمده. خسته [وگتن <i>vakatan</i> = خسته شدن واز پادراآمدن]
برخاست - بلند شده - برخاسته	وگردنه ۸
ویجه [کا] ۴۳	برمی گرداند [وگردنن = برگرداندن]
وجب (۲۵ سانت)	وگردن ۱۰۰
ویسین ۲۷-۸۷-۱۲۳-۱۴۲-۱۵۵-۱۷۸	برگردان = امر
۱۸۵	وگردنه ۲۳۶
برای - به خاطر	برگردان شده. برگردانده
ویشتر ۶-۱۴۳-۱۵۸	وگردنه ۱۳۶-۱۵۷-۱۶۷
یشتر - زیادت	برمی گردد [وگردسن = برگشتن]
وینجه ۱۳۱-۲۳۷	وگرده = برگردد
سفر	وگرسه = برگشته
ویجه - گینه ۲۴	ولک ۷۲-۹۷
بلند می کند [ویجیتن <i>vi jeytan</i> = بلند کردن]	برگ
وینریس ۹۸	ولیشك
بر نخیز (ویریس، ورس = برخیز)	پهن - پخت
وینی زیك ۳۶	ووده نشا
آب بینی - آب دماغ	باز نکردنی - بازنشدنی - نشدنی
هاروگه [کا] ۱۵۶	وورونه
می روبد	می روبلد - تمیز می کند (چاه را)
هاروتن = رفتن - تمیز کردن جا	[ووروتن = چاه را از کثافت تمیز کردن. لارویی کردن]
هارو-وارو ۳۹	ویتی ۳۵
ریخت وپاش	برداشتی (ویتن <i>vitan</i> = برداشتن)



هاگژوه [گا] ۱۴۴

گفته‌ها - حرف‌ها - بگو - مگوها

هپنگ [گا] ۲۳۸

(هفنگ) هاون

هچی ۱۵-۸۳-۸۶-۱۵۲-۲۰۰-۲۳۴-۲۳۷

۱- مثل - انگار - شبیه (وجه تشابه)

۲- مفت - رایگان

هچی‌پلا ۱۳۷

پلو خالی

هچیم هچیم ۱۰۹

دولا - دولا

(هیچمن = دولا شدن)

هدا

داد [هدئن = *hadaan* = دادن]

هداشته ۲۳۸

بچه را برای شاش کردن (سرپا) نگه داشته.

[هداشتن = به شاش واداشتن بچه - سر

سرپا گرفتن]

هدام

دام

هدنه ۲۱۷

می دهد

هدی ۲۴

بدهی (هدئن = دادن)

هدی *hadi* = بده

هشتک ۹۵

گردوی ریز (۸ عدد آنرا در یک دست

گیرند بازی کنند)

هشون - واشون [گا] ۷۹

نازو غمزه - کرشمه - قروقمیش

هف کلنگه ۲۴۴

رجوع به متن کتاب.

هکشه - دره ۵۸

دارد می کشد [هکشتن = کشیدن]

هگیر ۱۷

بگیر (امر) هیتن = گرفتن چیزی از کسی

هلنگ ۷

قدم

هلنگ - آدنه ۷

پشت پا می زند [هلنگ - آدئن = پشت

پا زدن]

هلیسه

هریسه - بخته و پرشیره

هم داماد

باجناق

همسایه کاسه ۲۴۷

غذای تعارفی همسایه

همیشک ۱۴۴-۲۳۴

دائم - همیشه

هنده؟ ۱۹۵

بازهم؟

هنه (انه) ۲۲۴

می آید (آمن = آمد)

هنگینه ۲۵۱

نمی گیرد (هگینه = می گیرد)

[هیتن *haytan* = گرفتن [چیز از کسی]

هونه ۱۲۰-۲۱۱	یاور ۷۰
همان است - به او - به همان - همان را	کمک کار در کشت و زرع
هیکنته ۱۱۵-۲۴۴	یتنه ۶۰-۱۳۹-۱۴۲-۲۲۹
هیچ یک.	یکی
هیتم ۴۰	یتنه ۱۵-۲۸-۱۴۵
گرفتم [هیتن = گرفتن] چیزی از کسی	یکی هم (یتنه = یکی است)
هیته ۲۳-۲۴-۱۷۹	یچی
گرفته - گرفت	یک چیز - چیزی
هیسا (ایسا) [کا] ۱۴۳-۲۰۱-۲۰۸	یخه گینه ۷
هست - است	یقه را می گیرد (تقاضا می کند)
هیمه ۱۲۹	ینن [کا] ۱۷۳
هیزم.	(اینن <i>in.an</i>) می بینند
هین ۱۱	دئن = دیدن
همین	یه ۲۳-۲۹-۲۰۵
یاموجه [کا] ۶۹	یک
آموزد - می آموزد (آمونن = آموختن)	یه وار [کا]
یاموج = پیاموز	یکبار - یک دفعه

وزارت ارشاد اسلامی

دفترخانه هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور

شماره ثبت دفتر ۱۷۹۲۴

تاریخ ثبت ۲۱/۵/۱۴

شماره نسخه

۱۷۸

۲۹۸
۱۹۶۹
۲۷۹۲

فهرست جایها

طلقان ۱۷۳	آغوزکله ۱۲
قزوین ۱۳۱	اردبیل
قصاب محله ۱۷۹	اهته کو (عطاکوه) ۶۶
کلارده ۱۸۲-۹۹	پيله آسونه (آستانه) ۳۶
کورد محله (کرد محله) ۱۹۲	تهران ۱۱۵
کوفه ۱۹۵	خراسان ۱۱
کومسار ۱۲۷	خلخال ۱۷۳
گربازده (گرباسده) ۲۱۶	خلیفه محله ۱۲۴
گوسرا (گاوسرا) ۵۱	خومسار (خوانسار) ۱۲۷
گیلان ۱۹۲-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۹-۲۱۶	درازالات ۱۳۳
لاجون (لاهیجان) ۲۰۸	دوزبون (دیزبن) ۱۳۹
لنگرود ۲۰۹	دیلمون (دیلمان) ۱۴۵-۲۳۹
لیله کوه (لیل کوه) ۸۸	دیو دره ۱۴۵
مکه ۱۱۲	دیوشل (دویشل) ۱۳۹-۱۴۵
میان ده ۱۵۱	رشت ۱۳
	سخت سر (رامسر) ۱۵۱